

مکتبی اقرأ الضافی

دیوان قریشی

بخشی از سروده‌های
سید محمد شافی قریشی



دیوان قریشی

بخشی از سروده‌های

استاد سید محمد شافی قریشی

مفتی اهل سنت شافعی

دیوان قریشی / سیدمحمد شافی قریشی.

شابک: 978-600-349-252-3

تهران: نشر احسان، ۱۳۹۷.

۳۸۶ ص.

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴؛ منظومه‌های فارسی، عربی، ترکی.

موضوع: Persian poetry -- 20th century

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۱۶۲۵۵۹ الف/۳۹۴ PIR

رده بندی دیویی: ۸۱۶۲/۸

قریشی، سیدمحمد شافی، ۱۳۲۰ -

شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۱۳۴۵۲

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۴۰۶.

www.nashreh-san.com

تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴



دیوان قریشی

سراینده: استاد سید محمد شافی قریشی

ناشر: نشر احسان

چاپخانه: چاپ مهارت

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: دوم - ۱۳۹۷

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۲۵۲-۳

حق چاپ محفوظ و متعلق به صاحب دیوان است.

فهرست

۱۱	مقدمه.....
۱۳	مقدمه‌ی دیوان.....
۱۳	حمد و ثنای الله متعال و صلوات و نعت پیامبر اکرم و آل و یارانش (علیهم الصلوات والتسلیمات).....
۲۱	بخش اول: عقاید.....
۲۵	بیان اعتقادات کلی اهل سنت و جماعت.....
۲۹	منظومه‌ای مختصر از عقاید اهل سنت و جماعت در علم توحید و خداشناسی.....
۳۰	ضرورت یادگیری علم توحید و خداشناسی.....
۳۰	یگانگی الله جلّ جلاله در ذات و در اسماء و صفات.....
۳۲	بیان وحدانیت باری تعالی در افعال.....
۳۳	اختصاص انواع عبادت به ربّ العالمین.....
۳۸	منظومه‌ای دیگر در علم توحید و خداشناسی بر اساس عقیده‌ی اهل سنت و جماعت.....
۳۹	الله سبحانه و تعالی را چگونه باید شناخت؟.....
۴۱	اختصاص دعا و عبادت به درگاه ربّ العالمین.....
۴۳	بر حذر داشتن اهل سنت و جماعت، از شرک و بدعت.....
۴۶	دیدگاه مولوی در مثنوی‌اش در خصوص استعانت از غیرالله.....
۵۰	آموزش توحید عبادتی از ابراهیم خلیل (علیه السلام).....
	عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در خصوص آل و اصحاب رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیهم
۵۱	اجمعین.....
۵۶	غزلی توحیدی در نفی خواندن غیر الله.....
۵۷	توحید عبادتی.....
۵۸	عذر خواهی به درگاه ربّ رثوف و مهربان و توبه نامه و مناجات.....

۶۳	بخش دوم: تعلیم الایمان
۶۷	معرفی کتاب تعلیم الایمان و سبب تألیف آن
۶۸	ابیاتی در ترغیب و تشویق به آموزش علوم دینی
۶۹	مقدمه
۷۱	در بیان ایمان به الله سبحانه و تعالی
۷۳	در بیان خداشناسی
۷۶	در بیان ایمان به ملائکه علیهم السلام
۷۷	در بیان ایمان به کتابهای نازل شده از طرف خدا
۷۹	در بیان ایمان به انبیاء الله علیهم الصلوات و السلام
۸۱	در بیان صفات آن بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات
۸۳	در بیان ایمان به معاد و روز جزاء
۸۵	در بیان ایمان به قضا و قدر
۸۵	استدلال بر حَقانیت معاد و آخرت
۸۷	بیان مختصری از اوضاع و احوال اهل جهنّم در آخرت
۸۹	بیان مختصری از اوضاع و احوال اهل جَنّت
۹۱	مناظره‌ی ناظم با منکر معاد
۹۶	خاتمه
۹۷	بخش سوم: نصایح
۱۰۳	پند و اندرز سودمند، به مسلمانان ارجمند
۱۰۴	عرایضی چند در محضر علماء ارجمند (وفَقَّهم الله تعالی لمرضاته)
۱۰۶	پندهایی سودمند در محضر طالّاب ارجمند
۱۰۹	پند و اندرز سودمند، به جوانان ارجمند
۱۱۲	ابیاتی چند در ذم دنیا و شیطان و دنیا پرستان فریب خورده
۱۱۳	هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی
۱۱۵	(بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی)
۱۱۶	نصایحی چند به اشخاص تارک الصلّاة
۱۱۸	الدّین التّصحّیحه

۱۱۹.....	الدِّينَ النَّصِيحَهُ... الحديث الصحيح
۱۲۱.....	الدِّينَ النَّصِيحَهُ... الحديث الصحيح
۱۲۲.....	الدِّينَ النَّصِيحَهُ... الحديث الصحيح
۱۲۳.....	توصیه بر توسل و تمسک به قرآن و سنت
۱۲۵.....	اختراع عید در دین بدعت است
۱۲۶.....	الدِّينَ النَّصِيحَهُ... الحديث - اندرزی چند، به مسلمانان ارجمند -
۱۳۲.....	الدِّينَ النَّصِيحَهُ (اندرزهای دینی، در قالب مثنوی)
۱۴۰.....	نماز جمعه را پاس بداریم
۱۴۲.....	درخواستی مشفقانه از مسلمانان ایران و جهان
۱۴۳.....	منع و نهی از استعانت از غیر الله
۱۴۵.....	الدنيا مزرعة الآخرة
۱۴۷.....	پند و اندرز ترکی، برای ترک زبانها
۱۵۰.....	در مذمت و توبیخ اشخاص تارک الصلاة
۱۵۰.....	مقدمه عمدة المحرمات
۱۵۲.....	برحذر داشتن اشخاص از حرام و بیان مضرات آن
۱۵۴.....	محرمات مربوط به مسائل اعتقادی
۱۵۶.....	در بیان محرمات متفرقه‌ی اعتقادی
۱۵۷.....	در بیان توبه و تشویق و ترغیب بر آن و حرمت ترک توبه
۱۵۹.....	تعلیم و تعلم عبادتی بزرگ و ترك آن حرام است
۱۶۰.....	محرمات مربوط به فروضات و نماز
۱۶۱.....	زکات سومین رکن دین - ادایش فرض و ترکش حرام و گناه است
۱۶۳.....	روزه‌ی ماه رمضان فرض عین و ترك آن گناه و حرام است
۱۶۴.....	حج و عمره نیز از ارکان دین و فرض است و ترك آن برای مستطع حرام و گناه کبیره است
۱۶۵.....	جهاد با کفار حربی فرض و ترکش حرام و از گناهان بزرگ است
۱۶۶.....	جهاد با نفس اماره فرض عین و ترك آن حرام و گناه کبیره است
۱۶۷.....	محرمات مربوط به قتل و خودکشی
۱۶۸.....	ربا خواری و شهادت و کتابت برای آن حرام و از گناهان بزرگ محسوب می‌گردد

- عمل زنا و لواط و قوادی از محرمات عمده و از گناهان کبیره است..... ۱۶۹
- یکی از محرمات عمده قذف و افتراء است که از گناهان کبیره محسوب می‌شود..... ۱۷۰
- یکی از محرمات عمده دروغ گفتن است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: «المومن لایکذب» - مومن دروغ نمی‌گوید - ۱۷۱
- غصب از محرمات عمده و از گناهان بزرگ بشمار می‌رود..... ۱۷۲
- خوردن اموال مردم خصوصاً اموال وراث و یتیمان..... ۱۷۳
- تحلیل در امر سه طلاق و اسقاط آن..... ۱۷۵
- محرمات مربوط به ازدواج و طلاق و زوجین..... ۱۷۶
- محرمات مربوط به بانوان و همسر داری..... ۱۷۸
- ظلم و ظالمی و اعانت بر آن و پذیرفتن آن حرام و از گناهان بزرگ بشمار می‌رود..... ۱۷۹
- شهادت دروغ - کتمان شهادت و اعانت بر گناه از محرمات عمده و از گناهان کبیره است..... ۱۸۰
- محرمات مربوط به سخن چینی و فتنه گری و غیبت و حسادت..... ۱۸۱
- نفاق - مدح فاسق و ذم ناحق و چاپلوسی کلاً حرام هستند..... ۱۸۳
- مواد مخدر و مسکرات و رشوه دادن و گرفتن نیز از محرمات است..... ۱۸۳
- در بیان حرمت - بدعت در عقیده و عبادت..... ۱۸۵
- محرمات عدیده در طریقت و عرفان..... ۱۸۶
- درباره وصیت و آماده ساختن خود برای مرگ و نیکوکاری..... ۱۸۸
- محرمات مربوط به مصائب و تعزیه داری..... ۱۸۹
- در بیان آنچه برای میت به امت لازم و واجب و ترك آن ممنوع است..... ۱۹۱
- بیان حرمت عشق به اموال و اولاد و جاه..... ۱۹۲
- محرمات مربوط به انفاق و احسان..... ۱۹۳
- محرمات مربوط به تفسیر و فروش ثواب تلاوت و حفظ قرآن..... ۱۹۴
- تشبه به غیر مسلمان و تقلید از فرهنگ آنان حرام و از گناهان بزرگ است..... ۱۹۵
- محرمات مربوط به دولتمردان و قدرتمندان..... ۱۹۶
- تخلف از عدالت در قول و عمل، از محرمات عمده است..... ۱۹۷
- در بیان احکام و وظائف ملت و حکومت در امور سیاسی و اجتماعی..... ۱۹۸
- قرض الحسنه دادن سنت و خودداری از آن مکروه است..... ۲۰۰

۲۰۱	بیان حرمت تعلل در ادای دین و تأخیر در آن
۲۰۲	در بیان احکام مهمانداری و مهمانی رفتن
۲۰۳	در بیان محرمات در معاشرت و رفاقت و غیره
۲۰۴	محرمات مربوط به خویشاوندی و نفاق
۲۰۵	محرمات مربوط به فرزندان و ازواج
۲۰۶	در بیان محرمات مربوط به والدین
۲۰۷	محرمات متفرقه
۲۰۸	محرمات متفرقه
۲۱۰	محرمات متفرقه
۲۱۱	محرمات متفرقه
۲۱۳	محرمات و مکروهات متفرقه
۲۱۴	در بیان وجوب وحدت مسلمین و حرمت عداوت در بین شان
۲۱۶	بیان وجوب محبت آل و اصحاب نبی و حرمت عداوت و اهانت به آن بزرگان
۲۱۹	بخش چهارم: مدایح
۲۲۳	مدح و نعت پیامبر عظیم الشأن اسلام، علیه الصلوات و السلام
۲۲۴	مدح النبی المصطفی (ص) و اصحابه (رض)
۲۲۶	درود شریف و مدح و ثنای رسول اکرم و یارانش علیهم الصلوات و السلام
۲۲۷	در ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم علیه الصلوات و السلام
۲۲۸	در مدح و ثنای حضرت رسول اکرم و آل و اصحابش علیهم الصلوات و السلام
۲۲۹	در مدح و نعت رسول اکرم و آل و اصحابش صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
۲۳۰	سلام بر نبی مکرم اسلام
۲۳۱	مدح و نعت یاران پیامبر عظیم الشأن اسلام، علیهم الصلوات و السلام
۲۳۳	مختصری از فضایل و مناقب خلیفه اول ابوبکر صدیق
۲۳۸	مختصری از فضائل و مناقب عمر فاروق
۲۴۴	مختصری از فضایل و مناقب عثمان ذی النورین
۲۵۰	مختصری از فضایل و مناقب علی مرتضی
۲۵۶	مدح و ثنای سیدنا علی مرتضی (رضی الله عنه و ارضاه)

۲۵۷.....	مدح سیدنا الامام، علی مرتضی (رضی الله عنه و ارضاه)
۲۵۸.....	مدح سیدنا الحسین شهید (رضی الله عنه) و ذم اعداء آن حضرت
۲۶۰.....	بیان مختصری از فضیلت ام المؤمنین عایشه صدیقہ (رضی الله عنها)
۲۶۱.....	در مدح امام شافعی (رحمه الله)
۲۶۳.....	به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۶۹ سروده ام
۲۶۵.....	در مدح آموزگاران صدیق
۲۶۶.....	در رثای شهید مظلوم شیخ الاسلام محمد ضیایی (رحمه الله)
۲۶۸.....	رفتند و ما هم می رویم
۲۶۹.....	ایبائی چند برای قرائت در مجلس ختم استاد شفیقی (رح)
۲۷۱.....	بخش پنجم: مناجات
۲۷۵.....	مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۷۷.....	مناجاتی دیگر به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۷۸.....	مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۷۹.....	مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۸۳.....	مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۲۸۶.....	مناجات بندگان عاصی به درگاه پاک یگانه قاضی
۲۸۷.....	مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۲۸۹.....	ستایش رب العالمین و درخواست مدد و رحمت از درگاه او تعالی
۲۹۰.....	توبه نامه به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۹۱.....	عذر خواهی به درگاه رب رؤف و مهربان و توبه نامه و مناجات
۲۹۶.....	مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۹۸.....	مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۳۰۱.....	مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۳۰۲.....	مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۳۰۵.....	بخش ششم: سرودهای اسلامی
۳۰۹.....	سرود توحیدی
۳۱۱.....	سرودی برای جشن های اختتامیه کلاس های قرآن

۳۱۲.....	جانم فدای قرآن.....
۳۱۳.....	مدح و نعت قرآن شریف و دعوت به تلاوت آن.....
۳۱۴.....	سرود طلاب علوم اسلامی.....
۳۱۵.....	سرود فدائیان قرآن و سنت.....
۳۱۶.....	نَحْمَدُ اللَّهَ رَبَّنَا، فِي كُلِّ حِينٍ أَبَدًا.....
۳۱۷.....	سرود همگانی تُرکی.....
۳۱۹.....	بخش هفتم: سروده‌های عربی.....
۳۲۳.....	«الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ».....
۳۲۴.....	افضل الذکر مع اسماء الله الحسنی.....
۳۲۵.....	یا الهی أنت ربی.....
۳۲۶.....	ذکر الاسماء الحسنی.....
۳۲۷.....	یا ربّ لک الحمد دائماً.....
۳۲۸.....	(الصلوات مع الاسماء الحسنی).....
۳۲۹.....	النشیده الاعتقادیة.....
۳۳۰.....	بیانُ قِصَّةِ المعراج.....
۳۳۲.....	أَلَذِّينُ النَّصِيحَةُ.....
۳۳۴.....	بسم الله العلیم الحکیم.....
۳۳۷.....	بخش هشتم: متفرقات.....
۳۴۱.....	درددلی منظوم، از سیدی مظلوم.....
۳۴۵.....	حکایت جانسوزی از مرگ که پنج بیت اول آن از کس دیگر است.....
۳۴۶.....	در عزای مرگ وجدانها.....
۳۴۷.....	با عشق وایمان می‌روم.....
۳۴۸.....	کُلْ نَفْسٌ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ.....
۳۴۹.....	حکایتی عبرت‌آور و حیرت‌انگیز.....
۳۵۰.....	هر چه می‌خواهد خدایم آن شود.....
۳۵۳.....	مخمسی در ضرورت اتحاد مسلمین جهان و فوائد آن.....
۳۵۵.....	شیعه و سنی برادر با هم‌اند.....

- عرض حال خصوصی و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات..... ۳۵۹
- نعمت عظمی و رحمت کبری ۳۶۱
- عرض حال و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات در زندان سلامت رشت- گیلان
۱۳۸۹/۰۳/۳۱ هجری شمسی ۳۶۱
- من شاکرم خدا را مظلومم و نه ظالم..... ۳۶۵
- درد دلی منظوم، از سیدی مظلوم ۳۶۶
- درد دلی منظوم، از سیدی مظلوم ۳۶۸
- فریاد مظلومانه‌ی دلی دردمند..... ۳۷۲
- بخش نهم: دوبیتی‌های برگزیده..... ۳۷۵
- دوبیتی‌های توحیدی..... ۳۷۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله، كما ينبغي لجلال وجه الله، و عظيم سلطان الله، احمده حمداً كثيراً بعدد كلمات الله، في عشر كل ثانية عدد ذرات مخلوقات الله، و اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً عبده و رسوله. اللهم صل و سلم و زد و بارك على سيدنا محمد بن عبد الله و على آله و صحبه اولياء الله، خيار خلق الله، بعد انبياء الله من الآن الى دوام ملك الله، فبعد:

این بنده‌ی محتاج به الله متعال و امیدوار به رحمت و کرم ذات پاک آن ذوالجلال، در دوران حیات خود تا سن ۷۵ سالگی آنچه را که به مناسبت‌های مختلف سروده بودم لازم دانستم آنها را به صورت یک دیوان، درآورم به امید این که ان شاء الله مورد استفاده‌ی دوستان و علاقمندان واقع گردد. در این مقدمه چند نکته را لزوماً یاد آور می‌شوم:

۱. آنچه در این مجموعه ملاحظه می‌شود، اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها شعر نیستند، بلکه سروده‌هایی هستند دارای وزن و قافیه و حقایقی هستند که به صورت منظوم عرضه شده‌اند، بنابراین نباید احدی بنده را شاعر بداند و شاعرم بنامد.

۲. تقریباً یک‌پنجم سروده‌هایم - که بنا به علل و دلایلی صلاح نبود در این دیوان آورده شود - بخشی از آن‌ها معدوم و بخشی دیگر بایگانی شده است.

۳. این بنده‌ی الله متعال در دوران قبل از تحصیل علوم دینی به علت ناآگاهی و سادگی و کم‌سوادی مطالبی را سروده‌ام و اکنون آن‌ها را قبول ندارم. اگر به دست اشخاصی افتاده باشد و به نام بنده منتشر کنند، از درجه‌ی اعتبار ساقط و مردود است.

۴. آنچه در این دیوان آمده در مدت پنجاه سال در زمان‌ها و مکان‌ها و موقعیت‌های گوناگون سروده شده است، به همین دلیل در بخش عقاید تکرار مکررات صورت پذیرفته است، چون قضیه از اهمیت زیادی برخوردار است و مسائل عقیدتی اصلی‌ترین و اساسی‌ترین و حیاتی‌ترین موضوعات هستند. به همین علت و سبب لازم دانستم آنچه را که در این خصوص سروده‌ام همه را در این دیوان

بیاورم. از طرف دیگر تکرار مسائل و مطالب مهم یکی از روش‌هایی است که در قرآن کریم به کار گرفته شده است بنابراین اشکالی وارد نیست.

۵. در بخش سوم در قسمت عمدة المحرمات، هم ترک واجبات و سنت‌ها حرام و ممنوع اعلام شده و هم ارتکاب به محرمات و مکروهات، لکن مراد و مقصود از حرام بودن ترک سنت‌ها و ارتکاب به مکروهات، معنی لغوی در نظر بوده است، یعنی شارع ترک سنت‌ها و ارتکاب به مکروهات را هم نهی کرده و ممنوع ساخته است، اما نه مثل و مانند ترک واجبات و ارتکاب به محرمات که در آن‌ها تهدید به عذاب و عقاب شده است.

۶. در بخش سوم، مدایح قرار دارد که بحمد الله والمنة مبالغه و اغراق نامشروع در آن‌ها وجود ندارد که متاسفانه در بعضی از سروده‌های شعرا و مدایح ایشان اغراق و مبالغه‌ی خلاف شرع و عقل به چشم می‌خورد. سایر بخش‌های این دیوان که سروده‌ها در آن به زبان فارسی و عربی و ترکی می‌باشد مطالب ارزنده و آموزنده‌ای وجود دارد. امیدوارم مورد استفاده‌ی علاقه‌مندان قرار گیرد.

۷. استفاده از مطالب دیوان در آثار مکتوب، منبرها، خطبات، فعالیت‌های هنری، اناشید و تبلیغ دین مبین به شرط ذکر منبع بلامانع است.

در خاتمه از شخصیت‌های علمی و ادبی استدعا دارم بر این دعاگو منت بگذارند و هرگونه اشکال و ایراد و انتقاد و پیشنهادی به نظرشان برسد لطفاً اعلام فرمایند تا در چاپ‌های بعدی اصلاح شود.
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

دعاگو و ملتمس دعا

سید محمد شافی قریشی عفی الله عنه وعن والديه

مقدمه‌ی دیوان

حمد و ثنای الله متعال و صلوات و نعت پیامبر اکرم و آل و یارانش (علیهم
الصلوات والتسلیمات)

به نام خداوند خلق جهان

خداوند بخش‌نده‌ی مهر بان

خدا یا، سپاس و ستایش تو را

تویی مالک الملک هر دو سرا

یگانه خدایی، یگانه اله

بر این قول حق کل عالم گواه

همه خلق عالم فقط زان تو

جهان جملگی تحت فرمان تو

رؤوفی رحیمی و دودی کریم

صبوری، شکوری علیم و حکیم

تویی اکرم الاکرمین ای خدا

تویی ارحم الراحمین ای خدا

خلاق همه بر سر خوان تو

تویی میزبان، خلق مهمان تو

توویی دادرس یا احد یا صمد

به جز تو نخواهیم از کس مدد

نباشد کسی جز تو عالم به غیب

ممدخواهی از غیر تو جهل و عیب

مؤثر نباشد کسی در جهان

به غیر از تو ای خالق انس و جان

توویی در دو عالم فقط دادرس

به جز تو و کسی نیست فریادرس

تو بر بندگان از همه اقربی

ز هر مرشد و هر امام و نبی

امام و نبی پیر و مرشد ولی

ابوبکر و فاروق و عثمان علی

همه بر تو محتاج و تویی نیاز

توویی قادر مطلق و کارساز

یقین ماسوای تو محتاج تو

تفضل عطا رسم و منهاج تو

تو دادی به هر کس مقام و کمال

نبوت، خلافت، ریاست مجال

تو از نیستی هست کردی ورا

مُبرهن بود بی شک این ماجرا

تو معبود برحق و مانده ایم

به فریاد ما رس که درمانده ایم

محمّد رسول تو بر خاصّ و عام

درو و سلام تو بر او مُـدّام

بر آن سـنـرور و سـیّد الانبیا

حییّب تو و قـدوهِ اولیا

رؤوف و کـریم اشـرف کائنات

سفیر تو و صاحب معجزات

خدایا تو کـردی ورا مصطفی

ادب یـاد دادی سـتودی ورا

ستودی ورا تو به خلق عظیم

لقب دادی او را رؤوف و رحیم

تو نازل نمـودی برایش کتاب

تو سـوقش بـدادی به راه صواب

تو کـردی ورا سـید المرسلین

بگردانـی اش شافع المـذنبین

تو منشقّ کـردی برایش قمـر

ز سـوی تو بُد بهر او هر اثر

تو گفتی به او: «مَا زَمَيْتُ إِذْ زَمَيْتُ»

هـدایت نمـودی ورا إِذْ هـَدَيْتُ

تو کـردی ورا اشـرف کائنات

نمـودی ورا افضل ممکنات

تو او را به معراج بـردی یقین

تو راهش بـدادی به عرش برین

تو منت نهادی بر آن مصطفی

نمودی برای همه مقتدا

خدایا بباران صلا و سلام

به روح عظیمش همیشه مدام

به ارواح اولاد و اصحاب او

به ازواج و انصار و احباب او

خصوصاً به بوبکر، شیخ کبار

که شد هستی‌اش در ره حق نثار

تن و مال و دختر نموده عطا

به عشق خدا و رسول خدا

شده والد زوج ختم رُسل

هدایتگری سوی خیرالشبل

امامت نموده به حکم رسول

بر او اقتدا کرده زوج بت‌ول

از این رو خلافت بر او استوار

بگردیده با شُورِ صاحبِ کبار

رسول خدا را شده یار غار

صحابه بر او کرده بیعت دو بار

رضا داده اصحاب و آل رسول

شود پیشوا بهرشان آن عدول

از او ریشه کن گشته کل فتن

به یاری حق، قادر ذوالِ مَنَن

چه خوش آرمیده به نزد رسول

کنند رحمت آنجا همیشه نزول

درود و صَلاة و سلام خدا

به روح بزرگش به صبح و مَسَا

پس از او به داماد زهرا عمر

پدر زوجه‌ی فخر و خیر البشر

وزیر محمد رفیق علی

از او گشته دین خدا منجالی

شده فتح ایران و هم مصر و روم

به دوران آن قهرمان خدوم

به دوران خود عدل کرد اختیار

شد آرامگاهش به نزد دو یار

خلایق از او بهره‌بردند و سود

به روح و روانش هزاران درود

چه خوش گفته فردوسی نامدار

بیارد بر او رحمت بی شمار

(عمر کرده اسلام را آشکار

بیاراست گیتی چو باغ بهار)

پس از او به عثمان صاحب حیا

بر آن منبع صدق و رفیق و سخا

دو کوزه مهاجر شده بسی گمان

فدا کرده در راه حق مال و جان

دو دخت رسول خدا زوجه اش

یقین نور باران شود روضه اش

سفیر رسول خدا بوده او

به ناحق شده بالیقین کشته او

برایش محافظ حسین و حسن

که شاید نجاتش دهند از محن

پس از او به روح علی و علی

بر آن بحر علم و شجاعت علی

بر آن زوج زهرا ی اطهر بتول

بنی عم و داماد پاک رسول

رفیق ابوبکر و یار عمر

به عثمان شفیق و به امت پدر

علی آن ابر مرد تاریخ و دین

که بد اسوه ی زهد و تقوا یقین

علی بهر هر سنی مقتدا

امامی مطاع است آن مرتضی

بر آن فاطمه دخت پاک رسول
که خیر النساء بوده است آن بتول
به سبطین پاک رسول خدا
حسین و حسن زاده مرتضی
به عمین و ازواج و ولد نبی
به هر آن و هر لحظه و هر شبی
خدایا بیاران صلا و سلام
به ارواح ایشان همیشه مدام
به راهی که آنان در آن رفته‌اند
به حقّی که ایشان پذیرفته‌اند
تو ما را بر آن ره هدایت نما
تویی بهترین هادی و رهنما
به (شافی) چنان لطف کن ای خدا
که یک لحظه از حق نگردد جدا

بخش اول:

عقاید

فهرست بخش

- ۱- بیان اعتقادات کلی اهل سنت و جماعت..... ۲۵
- ۲- منظومه‌ای مختصر از عقاید اهل سنت و جماعت در علم توحید و خداشناسی..... ۲۹
- ۳- ضرورت یادگیری علم توحید و خداشناسی..... ۳۰
- ۴- یگانگی الله جلّ جلاله در ذات و در اسماء و صفات..... ۳۰
- ۵- بیان وحدانیت باری تعالی در افعال..... ۳۲
- ۶- اختصاص انواع عبادت به ربّ العالمین..... ۳۳
- ۷- منظومه‌ای در علم توحید و خداشناسی بر اساس عقیده‌ی اهل سنت و جماعت..... ۳۸
- ۸- الله سبحانه و تعالی را چگونه باید شناخت؟..... ۳۹
- ۹- اختصاص دعا و عبادت به درگاه ربّ العالمین..... ۴۱
- ۱۰- بر حذر داشتن اهل سنت و جماعت، از شرک و بدعت..... ۴۳
- ۱۱- دیدگاه مولوی در مثنوی‌اش در خصوص استعانت از غیرالله..... ۴۶
- ۱۲- آموزش توحید عبادتی از ابراهیم خلیل (علیه السلام)..... ۵۰
- ۱۳- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در خصوص آل و اصحاب رسول اکرم صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین..... ۵۱
- ۱۴- غزلی توحیدی در نفی خواندن غیر الله..... ۵۶
- ۱۵- توحید عبادتی..... ۵۷
- ۱۶- عذر خواهی به درگاه ربّ رئوف و مهربان و توبه نامه و مناجات..... ۵۸

بیان اعتقادات کلی اهل سنت و جماعت

گفته‌های اهل سنت در جهان

بوده است اینگونه در طول زمان

ما مسلمانانیم و اهل سنتیم

ما محمد مصطفی (ص) را امتیم

دین ما اسلام و ره راه خدا

بهر ما قرآن و سنت پیشوا

راه حق را می‌کند قرآن بیان

سنت پاک نبی تفسیر آن

این دو بهر ما امام و مقتدا

طبق فهم آل و صاحب مصطفی (ص)

دین حق اندر کتاب و سنت است

بعد از آن اجماع امت حجت است

آل و اصحاب نبی ما را قبول

جمله شاگردان مقبول رسول

هم ابوبکر و عمر عثمان علی (رض)

جمله بر حق بوده‌اند و هم ولی

ما محب مصطفی و آل او

پیرو اقبال و هم افعال او

هر امام از اهل بیت مصطفی

نزد مابی شک عزیز و مقتدا

هم علی سبطین و زین العابدین (ع)

باقر و صادق (ع) امام المتقین

بو حنیفه، مالک و هم شافعی

هم امام احمد و هم رافعی (ع)

این بزرگان جملگی ما را امام

بر روان پاکشان صدها سلام

پیرو قرآن و سنت بوده اند

ضد شرک و ضد بدعت بوده اند

شرک و بدعت آفت دین مبین

هر دو منفورند نزد اهل دین

ما اما مان را بلا شک پیرویم

در طریق حق ایشان می رویم

خواهش ایشان ز حق بوده فقط

خواهش از غیر خدا بی شک غلط

جز به امر و اذن رب العالمین

این چنین است اعتقاد اهل دین

آل و صاحب مصطفی و هر امام (ع)

پیرو حق بوده اند آنان مدام

قولشان (إِنَّكَ تَعْبُدُ نَسْتَعِينُ)

نیست و نبود جز خدا یاور معین

مولوی فرموده اند در مثنوی

خواهش از غیر خدا کار غبی

(خواهش دل در طریق اولیا

کفر باشد جستن از غیر خدا)

حق (وَلَا تَدْعُ) بگفته بر رسول (ص)

غیر الله را نخواند جز جهول

نذر و قربانی دعا در نزد ما

جملگی مخصوص در گاه خدا

غیر الله جمله محتاج و فقیر

رب رحمان هست علام و قدیر

بِرَّوْهُمْ تَقْوَى شَعَار دین ما

إِثْمٌ وَ عُذْوَانٌ خَارِجٌ از آئین ما

تفرقه در نزد ما بی شک حرام

اتحاد مسلمین ما را مرام

مؤمنان الحق برادر با هم اند

قطره ای متصل از یک یم اند

دشمنی با اهل ایمان بس جفا است

دشمن مؤمن شیاطین و هوی است

نازوا در مذهب ما سب و لعن

بر مسلمانان و بر اصحاب طعن

نزد سنی سب و لعن مؤمنان

بدترین عصیان و جرم است، این بدان

غیر ملعون را کسی لعنت کند

او خودش مستوجب لعنت شود

سب و لعنت دشمنی آرد به بار

هم ضررهایش به امت بی شمار

لاضرر، هم لاضرار، اصلی حق است

این حقیقت ثابت و هم مطلق است

ظالم و تبعیض و تعدی هم حرام

بر تمام خلق عالم و السلام

اعتقاد اهل سنت در جهان

بوده است این گونه در طول زمان

این قدر گفتم تو را کافی بود

ناظم این مختصر (شافی) بود

گر خلاف این به ما نسبت دهند

بی گمان کذب است و ناحق گفته اند

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ خَيْرَ الرَّسُلِ

هادی الخلق الی خیر السُّبُلِ

وَعَلَيَّ أَلَهْ وَصَحْبُهُ أَجْمَعِينَ

وارحمهم اللهم (شافی) یا مُعین

منظومه‌ای مختصر از عقاید اهل سنت و جماعت در علم توحید و خداشناسی

بنیام حیی قیوم و توانا
سمیع و مستعان، علام و بینا
سپاس و حمد دائم آن خدا را
که نعمت‌های بی‌حد داده ما را
صلاة و هم سلام بی‌نهایت
به روح مصطفی ختم رسالت
به آل و صحب آن فخر دو عالم
به اتباع و به احبابش دمام
خصوصاً بر روان چار سرور
ابوبکر و عمر عثمان و حیدر
که هر یک کوکب برج خلافت
درود حق برایشان بی‌نهایت
خدایا هر چه داریم از تو داریم
به جز تو از کسی چیزی نداریم
به ما بخشیده‌ای هر گونه نعمت
به ما هرگز نشاید از تو غفلت
تمام هستی ما از برایست
تن و جان و روان ما فداست
تو در علم و عمل اخلاص و ایمان
به ما توفیق ده یا رب رحمان
نمیدانم چه چیزی بهرمان به
خداوند! به ما آن ده که آن به

ضرورت یادگیری علم توحید و خداشناسی

بیاموز علم توحید ای مسلمان

که توحید است راس دین و ایمان

ره توحید راهی مستقیم است

طریق حق جنات نعیم است

تو از قرآن و سنت راه حق جو

بکن دوری ز کفر و شرک و، حق گو

که چون شرک از گناهان عظیم است

یقین ماوای مشرک در جحیم است

هر آن کس شرک ورزد بر خدایش

جهنم می شود دائم سرایش

زجنت تا ابد محروم گردد

به دوزخ دائماً مصدوم گردد

بیامومن تو از حق پیروی کن

تو برکن شرک را از پیخ و از بن

اگر خواهی شوی از اهل جنت

حذر کن دائماً از شرک و بدعت

یگانگی الله جلّ جلاله در ذات و در اسماء و صفات

خدا در ذات خود بی شک یگانه

وجودش واجب است و جاودانه

صفات و ذات و اسماء خداوند

نباشد بهر آنها مثل و مانند

یقینین او صاحب اوصاف علیا

بود مخصوص او اسماء حسنی

مبزی از تمام نقص و عیب است

فقط ذات خدا عالم به غیب است

زمین و آسمان فرمانبر او

به هر سو رو کنی وجهش در آن سو

خلایق جملگی مملوک اویند

همه تسبیح و هم تقدیس گویند

نظام خلق عالم جمله از اوست

سرخوانش خلایق دشمن و دوست

کسی از او نباشد مهربانتر

برای مومنان هادی و رهبر

رئوف است و ودود و بر و وهاب

غفور است و کریم و حی و ثواب

همه مهمان او، او میزبان است

قریب است و مجیب و مهربان است

ولی و والی و مقسط صمد او است

معین و مغنی و هادی احد او است

معز است و مذل و ضار و نافع

مهیمن هست و خافض هست و رافع

معید و مبدء و حقیق و حمید است

سلام و مؤمن و باقی، مجید است

عزیز و ذوات مقام و ذوالجلال است

صفاتش بی نهایت در کمال است

صفاتش مثل ذات او قدیم است

ملیک مقتدر، حق و عظیم است

بیان وحدانیت باری تعالی در افعال

خداوندی که ذاتش بی نظیر است

حکیم است و علیم و هم بصیر است

در افعالش شریکی نیست او را

معینی یا وزیر نیست او را

به تنهایی جهان را آفریده

بود مخلوق او کل پدیده

مؤثر نیست در عالم به جز او

به هر سو رو کنی و جهش در آن سو

غنی مطلق است و بی نیاز است

مُجیب السَّائِلِین و کار ساز است

به جز او در دو عالم دادرس نیست

به غیر از او کنسی فریادرس نیست

یقین رب تو خیر الزَّاحِمِین است

توانمند است و خیر الحافظِین است

هر آنکس هر چه دارد بی شک از اوست

برای بندگان او بهترین دوست

نباشد مهربانتر از خدا کس

خدا مر بندگان را کافی و بس

اختصاص انواع عبادت به رب العالمین

عبادت نیز مخصوص است او را

به این منظور کرده خلق ما را

یقین مخصوص او نذر و عبادت

دعا قربانی و اذن شفاعت

فقط او را عبادت می توان کرد

فقط زو استعانت می توان کرد

بخوان (إِنَّكَ تَعْبُدُ تَعِينُ) را

که تا دانی دلیل اهل دین را

تو را معبود بر حق جز خدا نیست

سئوالت جز ز درگاهش روا نیست

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) را

بخوان، اندیشه کن، بشناس او را

به جز او از کسی کس را مدد نیست

کسی مانند او بی شک صمد نیست

به جز خلاق عالم داد رس نیست

به غیر از او کسی فریاد رس نیست

خدا از والدینت بر تو ارحم

یقین از هر کریمی او است اکرم

گر عبد عاصی اش آید به سویش

نمی راند یقین او را ز کـویش

خودش فرموده (أَذْغُونِي) بخوانش

(أَجْنِبْ دَغْوَةَ السَّذَّاعِ) کلامش

تمام خلق محتاجند بر او

چسان بر سوی محتاجان کنی رو

مگر رب تو به رت نیست کافی؟

مگر تنها خدایت نیست شافی

به ابلیس لعین هم نه گفته

تقاضای عظیمش را شـنفته

به ماهم نه نخواهد گفت اگر خواست

اگر باشیم به رش بنده ای راست

یقین ربّ تو خیر الراحمین است

توانمند است و خیر الحافظین است

گر از غیر خدا حاجت بخواهی

نگردد عایدت جز رو سیاهی

(فَلَا تَذْغُوا مَعَ اللَّهِ) گفته قرآن

مخوان جز رب خود را، ای مسلمان

خلایق جملگی او را بخوانند

بجزز لو خلق عالم ناتوانند

رسول و هم امام و شیخ و هم پیر

مراد و هم مرید و شاه و هم میر

مـراد خـویش را از او بخواهند

ز لطف و رحمت حق رو براهند

تو هم حاجات خود را از خدا خواه

مکن تشبیه او با رهبر و شاه

چنین تشبیه کار جاهلان است

قیاسی باطل و از ظالمان است

تو از قرآن و سنت پیروی کن

وگرنه می‌شوی محروم و مغبون

خلاف سنت و قرآن ضلالت

مکن غیر از خدا کس را عبادت

کسی را جز خدا خوانی اگر تو!

تو بر مَدْعُو غَیْبِی کرده‌ای رو

بلاشک کرده‌ای او را عبادت

چنین کاری یقین جهل است و بدعت

عبادت جز خدا را شرک و باطل

بر آن راضی نگردد هیچ عاقل

عبادت ویژه رب السماوات

یقین مختص او باشد عبادات

خدا ربّ تو و تو عبد اوایی

بجز او رو مکن بر هیچ سوی

نباشد حاجبی بـین تو و او

تو بر درگاه رب خویش کن رو

عطا خواهی شفا خواهی از او خواه

تو حاجت را روا خواهی از او خواه

بخوان او را تو از اعماق جانست

عجین کن عشق او را با روانست

فقط او را بخوان از او مدد جو

مشو از غیر او هرگز مدد جو

بگو یا رب خداوند مدد کن

نباشد جز توام هرگز مدد کن

خداوند اتویی ارحم ز مادر

ز رحمت برگشا بر سوی ما، در

مجیب سائلان تنها تو هستی

معین و مستعان تنها تو هستی

تویی آگاه از اسرار عالم

تو میدانی که من اندر چه حال

کیم من، در کجا هستم، چه خواهم

چه می‌گویم، چسانم، در چه راهم

از اینها نبود آگه کس در عالم

فقط آگه تویی از وضع و حال

نباشد هیچ کس مثل تو ارحم

نهی بر زخمها دارو و مرهم

تو رزاق علیم و پر توانی

همه مهمان تو، تو میزبانی

تـرا خـوان کـرم گسـترده دانم

بـه رویش اِنـس و جـن و حـش و بـهائـم

خـلایـق جـملـه از الطـاف و رـحـمـت

عـومـاً غـرق اـنـدر نـاز و نـعـمـت

هـر آنـکـس هـر چـه دـارد از تـو دـارد

بـجـر تـو از کـسی چـیز نـدـارد

تـو ای خـلاق عـالم دـاد مـا رـس

تـو ای فـریـاد رـس فـریـاد مـا رـس

تـو آن رَـبِّ رَـثـوـف و مـهـر بـانـی

خـلایـق را بـه سـوی خـود بـخـوانـی

بـه اِبلـیـس لـعین هـم نـه نـگـفـتی

دعـا یـش را پـذیرفتی شـنـُـفتی

بـه مـا هـم رـحـم کـن در یـاب مـا را

بـگـیر از دـسـت مـا پـروردگـارا

ز شـرّ نـفـس و شـیـطـان پـر از کـین

تـو مـا را حـفـظ کـن، یـا رَـبِّ، اَـمـین

ز کـفـر و شـرک و کـبـر و فـقـر و بـدعت

رِیـا و کـذب و غـلّ و غـشّ و غـیـبـت

ز بـغـض و کـینه و حـرص و حـسادت

ز هـر خـوی بـد و زشـت و رذـالـت

ز هـر جـرم و خـطـا و فـسـق و عـصیان

خـداوند اـتـو مـا را حـفـظ گـردان

بِه مَّا تَوْفِیْقُ دِه اَنْدَر عِبَادَت

عَطَا فَرَمَا بِه مَّا عَزَّ وَ سَعَادَت

تَو در عِلْم و عَمَل اَخْلَاص و اِیْمَان

بِه مَّا تَوْفِیْقُ دِه یَا رَبِّ رَحْمَان

مَنْوَر کَن دَل مَّا رَا بِه طَاعَت

تَو مَّا رَا حَفْظ کَن اَز شَرْک و بَدْعَت

خُدَا یَا حَاجَت مَّا رَا رَوَا کَن

مَقَام بِنَدَگی بَر مَّا عَطَا کَن

بِه مَّا مَکْذَار وَا مَّا رَا تَوِیْک اَن

بِه حَق سُوْره هَای پَاک قُرْآن

نَدَانَم مَن چِه چِیزِی بَهرَمَان بِه

خُدَاوَنْدَا بِه مَّا اَن دِه کِه اَن بِه

خُدَاوَنْدَا بِه (شَافِی) هَم نَظَر کَن،

تَلَاش و سَعِی او رَا پَر ثَمَر کَن

و صَلَّى اللّٰهُ عَلَی شَمْسِ الْهَدَایِیْه

مِنْ اِلَآن اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ

منظومه ای دیگر در علم توحید و خداشناسی بر اساس عقیده ای اهل سنت و جماعت

بِسْمِ اَن اللّٰهُ رَحْمَان و رَحِیْم

بِی نِهَایَت مَهرَبَان، بَسْمُو کَرِیْم

حَمْدِ بِی حُدُودِ رَگِه او رَا سَـزْد

اَن کِه رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَسْت و صَمَد

صد درود و آفرین و هم سلام

بر محمد مصطفی خیر الانام

بر تمام آل صحب آن رسول

جملگی محبوب و مقبول و عدول

خاصه بوبکر و عمر عثمان علی

دین حق گشته از ایشان منجلی

الله سبحانه و تعالی را چگونه باید شناخت؟

خالق عالم یقین ربّ جلیل

بی شریک و بی نظیر و بی بدیل

معرفت بر آن اله العالمین

فرض عین است از برای مومنین

خالق عالم بلاشک واحد است

این حقیقت را خلیق شاهد است

اسم ذاتش هست الله بی گمان

بر وجودش دالّ مخلوق جهان

او وجودش واجب و قائم به ذات

این حقیقت ثابت است از ممکنات

در صفات و ذات بی شبه و مثال

مستعانی بی وزیر و لایسزال

نیست در ذات و صفاتش نقص و عیب

غیر از او نبود کسی عالم به غیب

ذات و اسماء و صفاتش کامل است

قول بر نقص و زوالش باطل است

نه معینی باشد او را نه وزیر

او غنی کاری از است و قدير

ضار و هم نافع فقط بی شک خداست

زین سبب خواهش ز غیر او خطاست

(أَيُّسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و صاف او

این حقیقت را تو در قرآن بجو

خافض و رافع سمیع و هم بصیر

مالک الملک و عزیز و هم کبیر

او معز است و مذل و ذوات مقام

باقی و وارث شهید و هم سلام

قابض و باسط مُهَيِّمِن هم مجید

مؤمن و قُدُّوس و هادی و حمید

صاحب اسماء حسنی هست او

مالک دنیا و عقبی هست او

او است صاحب اختیاری بی نیاز

مقسط و مغنی ولی و کار ساز

مهربان تر نیست از او هیچ کس

او یگانه مستعان و دادر

مستعانی قادر و حاضر حکیم

عالم الغیب و سمیع و هم حلیم

نیست غیر از او برای ما اله
استغاثه جز از او شرک و گناه
مستعان و مستغاث الحق خداست
استعانت از سواى او خطاست
او قریب است و مجیب و مهربان
در پناهش بندگانِش در امان
هرچه دارد هر کسی بی شک از اوست
رحمتش بی حد و حصر است و نکوست
این حقیقت از کتاب و سنت است
هر که غیر از این بگوید بدعت است
اعتقاد اهل سنت در جهان
این چنین بودست در طول زمان

اختصاص دعا و عبادت به درگاه رب العالمین

هم عبادت هم دعا مخصوص اوست
نیست و نبود مثل او محبوب و دوست
او یقیناً ارحم از هر مادری
جز در او نیست بهر ما، دری
حاجبی نبود میان او و کس
غیر از او نبود کسی فریاد رس
خلق عالم جملگی محتاج او
عفو و رحمت سنت و منهاج او

هر چه می‌خواهی ز درگاهش بخواه

رو مکن بسر درگه کس جز اله

نیست لازم واسطه بر سوی او

او یقین نزدیکتر از تو به تو

تو بخوان (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَنَسْتَغِيثُ)

تا بدانی حجت اهل یقین

(فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) فرموده نبی

استعانت جز زحق کار غبی

پس بگو (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَنَسْتَغِيثُ)

هم مشو از غیر الله مستعین

مرد حق از حق همی جوید مدد

کی بالا اذنش به کس خیری رسد

بنندگان را یار و هم یار خداست

خواندن غیر خدا بی شک جفاست

تو (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ) را بخوان

خواندن غیر خدا را شرک دان

حق (وَلَا تَدْعُ) بگفته بر رسول

غیر حق را کس نخواند جز جهول

بندگانش جمله محتاج وی اند

مالک جان و تن خود هم نی‌اند

هر نبی در کار خود و مانده است

بی‌گمان تنها خدا را خوانده است

راه ایشان راه توحید است و بس
جملگی محتاج او در هر نفس
آن بزرگان مقتدا پیرویم
در طریق حق ایشان می‌روییم
اعتقاد اهل سنت در جهان
این چنین بوده است در طول زمان

بر حذر داشتن اهل سنت و جماعت، از شرک و بدعت

ای مسلمان بر تو باد از من سلام
گوش جان بسپار تو بر این کلام
اعتقاد اهل سنت در جهان
بوده است این گونه در طول زمان
اعتقاد و هم عبادت بالیقین
هر دو توقیفی بود ای اهل دین
اختراع هر عبادت هر مرام
بر خلاف سنت و قرآن حرام
اهل سنت جمله اهل اتباع
نزد ایشان ممنوع باشد ابتداء
شرک و بدعت نزدشان حرم و حرام
بر حذر باشند از هر دو مدام
خطا قرمز باشد این دو بهرشان
هر دو منقورند اندر شهرشان

شُرک و بدعت ضد توحید آمده

بهر توحید این دو تهدید آمده

سرورم مولی علی بی شک یقین

ضد این دو بوده است ای اهل دین

شُرک و بدعت نزد او منفور بود

بهر محو این دو هم مأمور بود

آری آن مولا علی مرتضی

بهر کُل اهل سنت پیشوا

گفته در نهج البلاغه آن امام^۱

بر روان پاک او صدها سلام

بدعت از احداث شد سنت رود

چونکه بدعت ضد با سنت بود

پس پرهیزید از هر بدعتی

ملتزم باشید بر هر سنتی

چونکه بدعت بالیقین از بدترین

سنت پاک نبی از بهترین

سنّی خالص علی بوده علی

جان و مال من فدای آن ولی

خاک پایش سرمه ی چشمانمان

حسب او و آل او ایمانمان

راه ما راه علی مرتضی است

چونکه دین و مذهبش از مصطفی است

مذهبش توحید و سنت بوده است

ضد شرک و ضد بدعت بوده است

شرک و بدعت را توشناس ای فلان

تا مبادا مبتلا گردی بر آن

شرک و بدعت آفت دین مبین

هر دو منفورند نزد اهل دین

شرک و بدعت دام شیطان لعین

با چنین دامی نشسته در کمین

شرک و بدعت چاههای دوزخند

آتشند و زمهریرند و یخ اند

شرک و بدعت بدتر از سل و وبا

بدتر از طاعون و مرگ بی دوا

شرک و بدعت بدتر از هر بدتر است

اهل شرک و اهل بدعت ابر است

سنتی از این دو پرهیزد مدام

تا نصیب او شود دار السلام

شرک و بدعت را شناسایی بکن

هر دو را برکن تو از ریشه ز بن

اهل شرک و اهل بدعت بالیقین

بدترین باشند در روی زمین

ای خدا ما را از این دو حفظ کن
 شرک و بدعت را بکن ریشه ز بن
 صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ خَيْرِ الرُّسُلِ
 هَادِيِ الْخَلْقِ إِلَى خَيْرِ الشُّبُلِ
 وَعَلَى إِلَهٍ وَصَخْبَةٍ أَجْمَعِينَ
 وَارْحَمِ اللَّهُمَّ (شافی) يَا مُعِين

دیدگاه مولوی در مثنوی اش در خصوص استعانت از غیرالله

عارف معروف دنیا: مولوی
 این چنین فرموده اندر مثنوی
 با حضور آفتاب با کمال
 رهنمایی جستن از شمع و ذبال
 با وجود آفتاب خوش مساع
 روشنایی جستن از شمع و چراغ
 در حضور پادشاه چاره ساز
 بندگان را گفتن ای بنده نواز
 بی گمان ترک ادب باشد ز ما
 کفر نعمت باشد و فعل هوا
 بی شک این دال است بر بی عاقلی
 احمق بی و ابله سی و باقلی
 خواهش دل در طریق اولیاء
 کفر باشد جستن از غیر خدا

استعانت جستن از غیر خدا
مسرود را بی شک فزاید ابـتـلا
آن چنان که یوسف از زندانی
بـا نـیـاز خاضع و سعدانی
خواست یاری گفت چون بیرون روی
پیش شه گردد امورت مستوی
یاد من کن پیش تخت آن عزیز
تا مرا هم واخرد از حبس نیز
زین گنه کامد از آن نیکو خصال
ماند در زندان داور چند سال
این کلام از مثنوی مولوی است
خواهش از غیر خدا کار غبی است
این حقایق قصّه ی قرآنی است
از کلام معجز ربانی است
زین حقایق پند گیر ای جان من
از کلام حق بود برهان من
استعانت از سوای حق جفاست
گر بخوانی جز خدا را نـا رواست
رب ما ربی است رحمان و رحیم
مهربان و کار ساز و هم کسریم
لطف او بر بندگان بی حد و حصر
نیست کس را غیر از او یاری و نصر

او کسیریم است و مجیب و مستعان

مستغاثی نیست جز او در جهان

خود تو را دعوت نموده بر دعا

گفته (أَدْعُوْنِي) بخوانیدش و را

مغز انواع عبادت ها دعاست

این عبادت جز خدا را چون رواست

نیست حول و قوّتی جز از خدا

ویژه او، هم عبادت، هم دعا

جز خدا کس را مخوان اندر دعا

گر تو را قرآن و سنّت رهنما

حاجتی داری ز رب خود بخواه

نیست او مانند رهبر یا چو شاه

ربّ ما چون خلق نا آگاه نیست

چون نبی یا چون ولی یا شاه نیست

بی شک او از خواهش ما آگاه است

عالم الغیب است او، کی چون شه است

واسطه در بین عبّد و رب او

نیست و نبود لازم ای جان عمو

انبیاء و اولیاء عبّد وی اند

بسی نیاز از لطف و رحم او نی اند

جملگی از حق مدد می خواستند

هم کمک از آن صمد می خواستند

خواهش آنان زحق بوده فقط
خواهش از غیر خدا بی شک غلط
جز به جمل و امر رب العالمین
این چنین است اعتقاد مومنین
خواندن غیر خدا جهل است و عیب
نیست و نبود جز خدا عالم به غیب
انبیاء و اولیاء را امام
انحراف از راهشان بر ما حرام
جملگی داعی سوی حق بوده اند
نه به سوی خویشان، ای ارجمند
درد دین را در دل خود داشتند
پرچم توحید می افراشتند
در ره دین جان فدا کردند و مال
هم زن و فرزند خود، بی قیل و قال
آن بزرگان رهنما بودند و بس
نه مغایات و مستعیان و داد رس
راهشان بسوده صراط مستقیم
جنگ با ابلیس و شیطان رجیم
نفس و شیطان نزدشان خوار و ذلیل
بهر ایشان سنت و قرآن دلیل
اعتقاد اهل سنت در جهان
این چنین بوده ست در طول زمان

آموزش توحید عبادتی از ابراهیم خلیل (علیه السلام)

مبتلا گردیده ابراهیم خلیل

از سوی معبود خود ربّ جلیل

منجنیق آماده شد از بهر او

تا در آتش افکند او را عیدو

بر سر آن دستگاه منجنیق

آن زمان که مستقر شد آن عتیق

جبرئیل آمد بگفتا ای خلیل

تو نمی خواهی کمک از جبرئیل؟

گفت من یاری نمیخواهم ز کس

یاری الله مرا کافی است و بس

در حضورش چون کنم یاری طالب

از سیوای او، نییم من بی ادب

حَسْبُنَا اللَّهُ گفت بَا نِعْمَ الْوَكِيل

یاری اش بنمود آن ربّ جلیل

گشت آتش بهر او برد و سلام

حفظ کرد او را خدای او مُدام

ای مسلمان پیروی کن از خلیل

مستعان تو یقین ربّ جلیل

مؤمنان را اسوه باشد آن خلیل

رَبِّشان از بهرشان نِعْمَ الْوَكِيل

(شافی) راجی نخواند جز خدا

چون مراورا هست قرآن مقتدا

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى شَمْسِ الْهُدَى

وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ سَرْمَدًا

عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در خصوص آل و اصحاب رسول اکرم صلوات الله و
سلامه عليهم اجمعين

آل و اصحاب نبی بی شک ولی

خاصه بوبکر و عمر عثمان علی

آن عزیزان در ره دین خدا

مخلصانی صادق و هم بی ریا

حافظان دین و قرآن و رسول

مخلص و جانباز و محبوب و عدول

خدمت دین و نبی را کرده اند

گوی سبقت راز اقامت برده اند

جملگی مقبول اقامت، اولیا

بهترین خلق، بعد از انبیا

آن بزرگان بالیقین در صدر دین

حامیان شرع و قرآن مبین

هر چه فرمان می‌رسید از سوی حق

جمله در اجرای آن اندر سبق

جان و مال خویش را در راه دین

بذل می کردند با صدق و یقین

عاشق شهد شهادت بوده اند

طالب قسط و عدالت بوده اند

ظالم و ظالم نزدشان خوار و ذلیل

اتکال جمله بر نعم الوکیل

روز و شب اندر عبادت در جهاد

ضد هر جرم و خلاف و هم فساد

تابع قرآن و سنت بوده اند

ضد شرك و ضد بدعت بوده اند

عبد حق بودند نه عبد هوی

ظن بد بردن بر ایشان ناراوا

حق برای آن بزرگان اصل بود

عصرشان هم روزگار وصل بود

جان نثارهای ایشان شد سبب

بر عجم شد منتقل دین از عرب

جان فشانیهای ایشان گر نبود

آل معبود نبی کی داشت سود

اتحاد و هم وفاق اهل دین

نزد ایشان فرض بوده بالیقین

آل و اصحاب نبی با هم رفیق

خیرخواه همدگر با هم شفیع

(زَحْمَاءَ يَبِيٍّ نَهْم) در وصفشان

(خیر امت) گفته حق در مدحشان

مدحشان کرده خدا در سه کتاب

مَدَحشان بی شک حرام و ناسواب

مدحشان گفته خدا و هم رسول

هم علی مرتضی زوج بتول

هم خدا راضی از ایشان هم نبی

ذم ایشان بی گمان کسار غبی

آنکه ایشان را ندارد او قبول

نزد او مردود قرآن و رسول

جمله یاران نبی را قدر دان

آن عزیزان را ولی نعمت بدان

مسلمین مدیون یاران رسول

منکر این حق نگردد جز جهول

خاک پاشان سر مه ی چشمانمان

جان و مال مافدا در راهشان

جملگی در نزد اهل دین قبول

نزد سبطین و علی و هم رسول

ای که هستی در ردیف مؤمنان

آل و یاران نبی را پاک دان

پاکشان می دان ز غل و غش و زور

جملگی از زور و از ناسحق به دور

ایمن بزرگان جمله نـزـد مسـلمین

بهترین اندر طریق حق و دین

جان نثاران در طریق مصطفی

دوستداران علی مرتضی

کل یاران نبی را مرتضی

مدح گفته و ستوده بی ریا

گفته در نهج البلاغه آن علی

کل یاران نبی بی شک ولی

جمله یاران نبی از اتقیا

نزد کل اهل سنت اولیا

هر چه اندر وصفشان گویم کم است

گفته هایم قطره‌ای از یک یم است

اهل سنت جمله بر این باورند

آل و اصحاب نبی را چاکرند

آن بزرگان از پس فوت رسول

جملگی بـو بـکر را کردند قبول

تا که او شد جانشین مصطفی

آل و اصحاب نبی را مقتدا

خبرگان از روی شور و عقل و عدل

بر اساس سابقه و سنّ و فضل

ثانی ائمه را نمودند انتخاب

انتخاب امری است مقبول و صواب

انتخاب اندر جهان امری قبول

منکر این حق نکردد جز جهول

بی شک اجماع صاحب معتبر

این حقیقت قول هر صاحب نظر

اجتماع صاحب بر نا حق محال

ثابت است این نزد اصحاب کمال

هر که را اصحاب کردند انتخاب

این گزینش بی گمان عین صواب

قول و فعل جمع یاران رسول

حجت است از بهر اصحاب عقول

قول و فعل جمعشان نبود خطا

بر اساس گفته های مصطفی

اجتماع خیر امت حق بود

هر که جز این گفته آن نا حق بود

آل و اصحاب نبی بی شک ولی

خاصه بوبکر و عمر عثمان علی

این بزرگان چار یار مصطفی

آل و صاحب مصطفی را مقتدی

مذت سی سال ایشان بی ریا

جانشین بودند بهر مصطفی

خُیشان واجب بود بر اهل دین

بر تمام مؤمنات و مؤمنین

بغض ایشان هم حرام است و حرام

دشمن ایشان یقیناً بد مرام

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيْهِمْ اجمعين

واغفر اللهم (شافی) یا معین

ناظِم مَظْلُوم را رحمی نما

لطف کن بر او تو در هر دو سرا

غزلی توحیدی در نفی خواندن غیر الله

خواهش از اموات و هم از غائبین جهلی جلی

این حقیقت از شریعت روشن است و منجلی

غیر الله جمله محتاج و فقیر و ناتوان

خواه پیغمبر بود او، خواه مرشد، یا ولی

اهل دین و حق می‌داند زمام خیر و شر

در یدِ الله بود، نه دست عثمان یا علی

مستغاث جمله‌شان بوده خداوند قدیر

استعانت از خداشان بوده این حقّی جلی

انبیا و اولیا و شیخ و مرشد یا امام

مؤمنان را رهنما بودند همچون مشعلی

پیروان این بزرگانیم در قول و عمل

نی مقلد بهر زید و عمرو نه مَشّ منذلی

(شافی) راجی بلاشک در طریق مصطفی است

قول و فعلش این حقیقت را بسازد منجلی

توحید عبادتی

نیست یاری و مدد بهر کسی جز از اله

پس به غیر از ذات او از هیچ کس نصرت نخواه

بی گمان ربّ تو از هر کس برایت ارحم است

هر چه می خواهی از آن ربّ رحیم خود بخواه

ثروت و صحت، سلامت عزّت و ملک و مقام

دین و دنیا، علم و توفیق عمل، هم انتباه

بین عبد و خالقت بی شک نباشد حاجی

نیست و نبود آن خدا مانند رهبر یا چو شاه

انبیا و اولیا و شیخ و مرشد یا امام

هیچ کس نبود همانند خدایت خیرخواه

او سمیع است و بصیر است و مجیب و مستعان

خلق عالم را کند غرق نعم با یک نگاه

او یقیناً ارحم و اکرم بود از هر کسی

مردم از الطاف رحمش می شوند اهل رفاه

بی شک استمداد از مدعوّ غیبی جز خدا

شرک باشد طبق قرآن و سنن هم اشتباه

آنکه او غیر از خدا چیزی بخواهد بی گمان

وقت مرگش روز حشرش نزد رحمان روسیاه

انبیا و اولیا عبد خدا محتاج او

تو ز محتاجان و هم از بندگان چیزی نخواه

گشته ثابت این حقیقت از کتاب و از سنن

نیست یاری و مدد بهر کسی جز از اله

(شافیا) جز از خدا از هیچ کس نصرت نخواه

ورنه با شرکی که ورزی دین و عقابت تباه

عذر خواهی به درگاه ربّ رئوف و مهربان و توبه نامه و مناجات

باسم آن الله رحمان و رحیم

مهربان و کارساز و هم کریم

ای خدا ای مالک الملک جهان

ای یگانه صاحب عصر و زمان

نعمت اعطاییات اندر شمار

ناید ای خلاق و ای پروردگار

معترف هستم به نعمت های تو

هست امید من به رحمت های تو

تو به من نزدیکتر از هر کسی

لطف داری تو به همچون من بسی

هر چه بر من بوده لازم داده ای

دائماً بهسر عطا آماده ای

تو یگانه قادری بی نقص و عیب

نیست غیر از تو کسی عالم به غیب

مهربانتر هستی از پیغمبران

رحم و احسان تو بی حد، بیکران

بار الهام مدتی غافل بُدَم
راه را گسَم کرده بُر باطل بُدَم
مدتی بُودم مرید این و آن
مستغاثم بنندگان چون صوفیان
صوفی بُودم غریق بحر جهل
رفته بود از من به غارت فهم و عقل
بآورم می شد دروغ این و آن
حیله و تزویر بعضی صوفیان
مدتی درویش بُودم سیخ زن
شیشه خور بُودم ز روی جهل من
استغاثه می نمودم از علمی
از شیوخ و پیر و مرشد از ولی
زین بزرگان من کم می خواستم
این عمل را خیر می پنداشتم
پیر، شیخان جاهل بُوده ام
راههای شرک را پیموده ام
شرک و بدعت بوده کار و بار من
ورد من، اعمال من، اذکار من
شرک و بدعت را ز شیخ آموختم
در تنور شرک و بدعت سوختم
من ندانستم که این ره راه نیست
این طریقت جز طریق چاه نیست

شیخ و مرشد بنده را گمراه کرد

غرق اندر شرک و عصیان آه کرد

شرک و بدعتهای من عمودی نبود

عفو کن این بنده ات را یا ودود

راه را گم کرده بودم ای اله

آنهمه ذکر و دعایم شد تباه

توبه کردم ز آنهمه شرک و خطا

عفو فرما بنده ات را ای خدا

توبه کردم، توبه ای همچون نصوح

توبه شد از بهر من فتح الفتوح

سنت و قرآن مرا شد رهنما

هم گروهی اهل علم از اولیا

فقه دین را خواندم و آگه شدم

بعد از آنکه مدتی گمراه بودم

راه حق و شرع را من یافتم

شرک و بدعت را به دور انداختم

من از این دو توبه کردم ای خدا

زین دو عصیان خویش را کردم جدا

ای خدا، ای ارحم از هر مادی

جز در تو نیست بهر ما، دری

من به درگاهت پناه آورده ام

گرچه عصیان و خطاها کرده ام

گر گنجه کرم بسی شرمنده ام
نمادم و تسوَاب و سسر افکنده ام
تو رثوف و مهربانی و رحیم
قادر و غفار و ستار و کریم
جز تو را هرگز نخوانم یا احد
نیست جز تو از کسی کس را مدد
بندگان تو تو را خوانند و بس
در مقام بندگی در هر نفس
غیر تویی شک فقیر و ناتوان
عاجز و محتاج تو در دو جهان
مولوی فرموده اند مثنوی
خواندن غیر خدا کار غبی
«خواستش دل در طریق اولیا
کفر باشد جستن از غیر خدا»
از غبار شرک و بدعت ای خدا
پاک کن این عاصی شرمنده را
اهل توحید و سنن را حفظ کن
شرک و بدعت را بکن ریشه ز بن
شرک و بدعت آفت دین مبین
هر دو مغفونند نزد اهل دین
شرک و بدعت بدتر از سل و وبا
بدتر از طاعون و، مرگ بی دوا

شُرک و بدعت چاههای دوزخ اند

آتشند و زمهریرند و یسخ اند

شُرک و بدعت بدتر از هر بدتر است

اهل شرک و اهل بدعت ابتر است

شُرک و بدعت ضد توحید آمده

بهر توحید این دو تهدید آمده

شُرک و بدعت دام شیطان لعین

با چنین دامی نشسته در کمین

شُرک و بدعت مثل طوق لعنتند

بهر اعمال مسلمان آفت اند

مؤمن از این دو یقین دوری کند

دین و اهل دین را یاری کند

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى خَيْرِ الرِّسَالِ

هادی الخلق الی خیر السبل

وعلى آله وصحبه اجمعين

وارحمهم اللهم (شافی) یا معین

(شافی) مظلوم را رحمت نما

رحم کن بر او تو در هر دو سرا

بخش دوم:

تعليم الايمان

فهرست بخش

معرفی کتاب تعلیم الایمان و سبب تألیف آن	۶۷
ابیاتی در ترغیب و تشویق به آموزش علوم دینی	۶۸
مقدمه	۶۹
در بیان ایمان به الله سبحانه و تعالی	۷۱
در بیان خداشناسی	۷۳
در بیان ایمان به ملائکه علیهم السلام	۷۶
در بیان ایمان به کتابهای نازل شده از طرف خدا	۷۷
در بیان ایمان به انبیاء الله علیهم الصلوات و السلام	۷۹
در بیان صفات آن بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات	۸۱
در بیان ایمان به معاد و روز جزاء	۸۳
در بیان ایمان به قضا و قدر	۸۵
استدلال بر حقایق معاد و آخرت	۸۵
بیان مختصری از اوضاع و احوال اهل جهنم در آخرت	۸۷
بیان مختصری از اوضاع و احوال اهل جنت	۸۹
مناظره‌ی ناظم با منکر معاد	۹۱
خاتمه	۹۶

معرفی کتاب تعلیم الایمان و سبب تألیف آن

بدیهی است که انسان اشرف مخلوقات است، و شریفترین چیز در وجود انسان قلب او است، و عزیزترین چیز در قلب او ایمان او است.

ایمان بزرگترین و پر ارزشترین نعمت خدائی است، آدمی با داشتن ایمان همه چیز دارد، و اگر ایمان ندارد، در حقیقت هیچ چیز ندارد، ایمان مؤمن واقعی برای او تکیه‌گاه بسیار محکم و استواری است که همواره در پناه ایمان در آرامش بسر می‌برد.

ایمان مؤمن برای او سعادت آفرین و خوشبختی‌آور است که او را بسوی صلاح و فلاح و کسب سعادت دنیا و آخرت سوق می‌دهد و به جانب عزّت و حریت و سربلندی هدایت می‌کند.

مسئلاً پذیرفته شدن هر عمل نیک متوقف بر وجود ایمان در شخص است، از شخص بی‌ایمان هیچ عمل نیک پذیرفته نمی‌شود و به همین دلیل یادگیری و آموزش علم ایمان بر همگان از اهم واجبات است فلذا نویسنده به تألیف این منظومه مختصر مبادرت ورزیدیم تا دین خود را بدین خودم ادا نموده و مؤمنین را در فهم و درک ایمان اسلامی یاری کرده باشیم.

علم و آگاهی به مندرجات و مطالب این منظومه برای مؤمنین بخصوص برای نوجوانان و طلاب عزیزی که به تحصیل مقدمات علوم دینی اشتغال دارند بسیار لازم است. امید است ان شاء الله این کتاب برای عموم مسلمین مفید واقع گردد.

ابیاتی در ترغیب و تشویق به آموزش علوم دینی

علم ایمان و مسلمانان یقین

بایدت آموخت نزد مرد دین

کسب علم دین برایت واجب است

جهل بین تو و دینت حاجب است

جهل از بهر مسلمان عیب و عار

کس به آن راضی نگردد جز حمار

افضل اعمال از روی یقین

بعد از ایمان تو، کسب علم دین

شمع دین با علم ایمان برفروز

جان خود در نار نادانی مسوز

تو مَنور کن به دانش کاخ دین

تا بتابد در دلت نور یقین

علم دین روح و روان مؤمنان

هست نادان مرده‌ای ناداده جان

علم دین آب حیات مؤمن است

آن به آسانی نمی‌آید به دست

علم و اخلاص و عمل ایمان ترا

حفظ خواهد کرد از نیران ترا

علم دین میراث کُلّ انبیاء

موجب ترفیع قدر اولیاء

علم دین بهتر ز ملک و مال و جاه
جاهلان را دین و هم دنیا تباه
بشنو این حق را تو از قول خدا
لَسِيسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَاسَعًى
پس در این ره سعی و کوشش کن مدام
تا شوی نائل به مقصود و مرام
در پی تحصیل علم دین بکوش
شاهد علم دین و تقوی را بنوش
علم و تقوی موجب عزّ و کمال
مایه فخر و سعادت هم جمال
بارِ اِلَها مؤمنان را کن نصیب
علم و اخلاص و عمل را یا مجیب

مقدمه

بسم آن الله رحمان و صمد
مسـتعانم او ، از او خواهم مسـدد
حمد دائم خالق یکتای را
بی شریک و بی همتای را
هم درود بیکران و هم سلام
بر محمد مصطفی خیر الانام
هم به روح آل و هم اصحاب او
بر همه اتباع و هم احباب او

بـــــر روان انبیـــــا و اولیـــــا

بـــــر تمام مـــــؤمنین بیـــــریا

مـــــؤمن آن باشد که از اعماق جان

بـــــاورش آید به خلاق جهان

بـــــر ملائک بـــــر کتب بـــــر انبیـــــاء

هـــــم به روز آخرت هـــــم بـــــر قضاء

بـــــازبان اقرار و بـــــاور با جـــــنان

هـــــم شود عامل به ارکان بیـــــگمان

ایـــــن چنـــــین کس مـــــؤمن صادق بـــــود

در مقـــــام بندگی لایق بـــــود

کفـــــر و ایمـــــان ضد بـــــا یکدیگر نـــــد

هـــــر دو با هـــــم جمع یک جـــــانی شـــــوند

کافـــــر آن باشد که حق پنهـــــان کـــــند

کفـــــر خـــــود را ظـــــاهر و اعلان کـــــند

هـــــر که حق را فـــــهم کـــــرد و بعد از آن

منکـــــرش گردید در ســـــز و عیـــــان

ایـــــن چنـــــین کس کافـــــر مطلق بـــــود

از جنـــــان محـــــروم در دوزخ رـــــود

ای خـــــدا ایمـــــان مـــــا را حفـــــظ کـــــن

کفـــــر و بدعت را بکـــــن ریشـــــه زبـــــن

(شافـــــی) مظلـــــوم را رحمـــــی نمـــــا

لطف کـــــن بـــــر او تـــــو در هـــــر دو ســـــرا

در بیان ایمان به الله سبحانه و تعالی

واجب است ایمان به خالق جهان
از صمیم قلب و از اعماق جان
اسم او الله، ذاتش واجب است
هر که دارد هر چه اویش واهب است
خالق هر شیئی و هستی در جهان
او بود لاغیر و این را تو بدان
ممکنات کل عالم بالیقین
حادث و فانی است نزد اهل دین
محدث عالم خداوند جلیل
بر وجودش عالم هستی دلیل
جمله ذرات جهان باشد گواه
بر وجود ذات پاک آن اله
آیت ذات احد خلق جهان
نظم موجودات ارض و آسمان
خلق بی خالق تصوّر نمی شود
نظم بی ناظم تصور کی شود؟
فکر کن در کسم و کیف کائنات
در غرائر در طبایع در نکات
تا جهان بینی ترا کامل شود
معرفت بر حق ترا حاصل شود

فکر در آفاق و انفس طاعت است

لیک در ذات و صفاتش بسدعت است

فکر در کیفیت ذات و صفات

هست در قول نبی از مُهلکات

ای که علمت هست محدود و قلیل

درک و فهمت قاصر و لنگ و علیل

تو یقین میدان محال است و محال

درک ذات و فهم و صف ذوالجلال

فهم هر فهم و عقل عاقلان

علم هر علامه، درک مدرکان

عاجز و قاصر بسی مبہوت و مات

در خصوص درک ذات و هم صفات

نه عَرَض نه جسم و نه جوهر بود

مُنکِرش از چارپا کمتر بود

منکرش کور و کر و نادان بود

زان سبب بی‌دین و بی‌ایمان بود

تو ره‌ایش کن هدایت نی شود

کور مادرزاد بینا کی بود

ای خدا ای خالق ارض و سما

رحم کن بسر ما تو در هر دو سرا

حفظ کن ایمانمان را یا کریم

کن نصیب ما تو جنات النعیم

در بیان خداشناسی

ذات و اوصاف خدا بی شک حق است

ذات و وصفش بی حد است و مطلق است

ذات و وصفش بی نظیر و بی مثال

هم قدیم و منتهی اندر کمال

در صفات و ذات و اسماء و فعال

بی شریک است او یقیناً لایزال

وصف او شد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

لَمْ يَلِدْ لَمْ يُولَدْ أَلَلَّهُ الصَّمَدُ

کبریا اندر زمین و آسمان

هست مخصوص خداوند جهان

او مرید و زنده و دانا بود

هم سمیع و قادر و بینا بود

او است رحمان و رحیم و بی نیاز

حیی و قیوم و غنی کارساز

بزرگو رزاق و رؤوف و هم صبور

هم عزیز است و کریم است و غفور

خافض و رافع معزو هم رقیب

مغنی و باری عفو و هم حسیب

او است قسّوس و سلام و هم حمید

هم جمیل است و جلیل است و مجید

مقسط و حق و قوی و جامع است

نور و هادی و بدیع و مانع است

او است قهار و شدید و ذوانتقام

لطف و قهرش موجبات انتقام

او علی و هم ولی و مستعان

او است اول آخر و ظاهر نهان

او حفیظ و هم مذل و هم مُمیت

او است جبار و حلیم و هم مقیت

او مهیم، مالک الملک و کییر

او حکم عدل است و وارث هم خییر

او ودود و مبده است و هم معید

او است محیی ضار و نافع هم شهید

او است وهاب و امان الخائفین

او است غفار و مجیب السائلین

صاحب اسماء حسنی هست او

هم زمام خیر و شر در دست او

عزت و ذلت غنا و فقر از او است

میخورد از خسوان او اعداء و دوست

او مستبب هست بهر هر سبب

انیبی را داده او، علم و ادب

انیبی را او رفیع

او دهد اذن شفاعت بر شفیع

نذر و قربانی عبادت هم دعا
اختصاصی باشد از بهر خدا
مغز انواع عبادت ها دعاست
این عبادت جز خدا را کی رواست
واسطه در بین عبود و ربّ او
نیست و نبود لازم ای جان عمو
بی شک او از خواهش ما آگاه است
عالم الغیب است او کی چون شه است
ربّ ما چون خلق ناآگاه نیست
چون نبی یا چون ولی یا شاه نیست
خواهش مؤمن ز حق باشد فقط
خواهش از غیر خدا بی شک غلط
جز به جعل و امر ربّ العالمین
این چنین است اعتقاد اهل دین
خواندن غیر خدا جهل است و عیب
نیست و نبود جز خدا عالم به غیب
خود تو را دعوت نموده بر دعا
گفته: «ادعونی» بخوانیدش و را
او است اندر هر دو عالم داد رس
نیست غیر از او کسی فریاد رس
رحمتش بی حدّ و لطفش بی کران
نعمتش بی منتهی بر بندگان

صد هزاران حمد دائم هر زمان

باد بر درگاه خلاق جهان

صد درود و آفرین صدها سلام

بر محمد، آل و صحب او مدام

در بیان ایمان به ملائکه علیهم السلام

بعد از ایمان بر اله العالمین

باور کل ملائک بالیقین

بهر مؤمن لازم است، بی هیچ شک

جزء ایمانست ایمان بر ملک

هر ملک باشد مطیع کردگار

ناید آنانرا عدد اندر شمار

جمله مخلوق حقند و عباد او

مؤمنان را یار و کافر را عدو

لحظه ای از یاد حق غافل نیند

هر زمان در ذکر و تقدیس ویند

جمله اندر طاعت حق مستدام

رزقشان ذکر است و تسبیح مدام

بعضی از آنها کراماتین

بعضشان مسـتغفران مسـؤمنین

بعضشان مأمور دوزخ هم عقاب

می کنند اهل جهنم را عذاب

بعض دیگر حاملان عرش حق
بعض دیگر حامیان مستحق
هر یکی مأمور امر داورند
اهل ایمان جمله بر این باورند
جملگی معصوم و از عصیان بری
همچو انس و جن نمی باشند پری
انس و جن مختار اندر کفر و دین
هست این تقدیر رب العالمین
صد درود و رحمت و صدها سلام
بر ملائک باد در هر آن مدام

در بیان ایمان به کتابهای نازل شده از طرف خدا

بعد از ایمان بر ملک ای مرد دین
لازم آمد بر کتب ایمان یقین
بر صحف تورا و انجیل و زبور
هم به قرآنی که اسمش هست نور
هست قرآن ناسخ کل کتاب
خوانسندن و تحریر آنها ناصواب
خواندن و تحریر قرآن سنت است
بی شک این قرآن امام امت است
این امامی بر حق از سوی خداست
اهل ایمان را دلیل و رهنماست

هست قرآن آیة صدق رسول

منکر قرآن نگردد جز جهول

هست قرآن یک کتاب بی نظیر

مرشد و هادی بشیر و هم نذیر

این کتاب حق کلامی کامل است

قول در تحریف و نقصش باطل است

نعمت عظمی است قرآن مجید

رحمت کبری است قرآن مجید

هست دانشگاه مؤمن این کتاب

خواندن هر حرف آن را ده ثواب

هست قرآن بهر کمال مؤمنین

حجتی قاطع علیه منکرین

لفظ و معنایش بلاشک معجز است

در قبالش انس و هم جن عاجز است

تا قیامت نیز معجز باشد آن

حجتی محکم بود در هر زمان

واعظ و رهبر مراد و مقتدا

شافع اندر آخرت پیش خدا

افضل از هر شافعی قرآن بود

برتر از هر نعمتی ایمان بود

قاری ار عامل به قرآن نی شود

شافع روز جزایش کی شود

ای که هستی در ردیف قاریان

رَبِّ تَعَالٰی يَلْعَنُهُ رَا هُمْ بِخَوَانِ

ربنا اجعلنا به من عاملین

کی یکوونن لنا من شافعین

در بیان ایمان به انبیاء الله علیهم الصلوات و السلام

هر نبی و هر رسولی هر زمان

آمده از سوی خلاق جهان

واجب است ایمان بر آنها لاجرم

جملهشان از خاندن محترم

بعضشان صاحب کتاب و مرسند

بعض دیگر نبی، ولی پیغمبرند

بعضشان افضل ز بعض دیگر است

منکر ایشان بلاشک کافر است

خاتم ایشان محمد مصطفی

افضل و برتر ز کل انبیاء

بوده هر پیغمبری را معجزات

منکرین هر نبی را کرده مات

معجزات حضرت موسی عصا

مَنْ و سلوی انفجار چشمه ها

هم ید بیضا و شقق رود نیل

بهر صدق حضرت موسی دلیل

معجزات حضرت عیسیٰ مسیح

قول او در مهد با قولی فصیح

با دعایش کرده زنده مرده را

داده اکمّه را و ابصرص را شففا

طیراز گل ساخته پزان شده

هر که دیده صحنه را حیران شده

صوت داوودی عجیب و گرم بود

آهن از بهرش چو مومی نرم بود

آتش نم‌رود با حکم جلیل

سرد گشته بهر ابراهیم خلیل

ناقصه صالح را، سلیمان را نگرین

معجزات جمله شان حقّ الیقین

هر کدام از انبیاء را آیتی

بهر شرع هر یکی را غایتی

مصطفی را نیز بوده معجزات

زان سبب فائق شده بر مشکلات

انشقاق ماه و تسبیح حصی

هم عروج حضرتش فوق النّسما

لیک قرآن برترین معجزات

بوده از بهرش قرین معجزات

معجزات انبیاء حقّ الیقین

ثابت و حقّ است نزد اهل دین

صد هزاران آفرین و هم سلام

بر روان پاکشان هر آن مدام

صل یا رب علیهم اجمعین

واغفر اللهم (شافعی) یا معین

در بیان صفات آن بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات

انیبای عاری زکین و حق دویب

هم مَبْری از جمیع نقص و عیب

نه تکبر بوده در آنها نه جهل

معرفت بر صدق آنها بوده سهل

جمله معصوم و امین و دادگر

ناصر و دلسوز بیش از هر پدر

در دعا و دعوت خود سخت کوش

بر دبار و هم حلیم و اهل هوش

دعوت آنان به سوی حق مُدام

نه به سوی خویشتن ای خوش مرام

صالح و سالم مطیع کردگار

مخلص و فعال و دانا با وقار

خیرخواه و مصلح و اهل وفا

دور از هر غلّ و غشّ و هم جفا

در تعبّد، اُعبّد از هر عابدی

در تزهّد، ازهد از هر زاهدی

خواهش ایشان زحق بسوده فقط

خواهش از غیر خدا بی شک غلط

جمله صدیق و صبور و متقی

منکر ایشان نگردد جز شقی

انبیا را مشرک بسوده مسیر

هر یک از آنها بشیر و هم نذیر

صدق دعوی آشکار از قولشان

هم درستی آشکار از فعلشان

خلق را با رفق و حکمت بی‌ریا

وعظ می‌کردند با صدق و صفا

در تواضع در محبت در سخا

کس نبوده بی‌گمان چون انبیا

جمله اندر دین توحید استوار

خاضع و هم خائف و امیدوار

در قبال شرک و کفر کافرین

همچو کوهی با دوام و هم متین

جان و مال خویش کردند فدای

از صمیم قلب در راه خدا

انبیا باین خدا و بندگان

چون سفیری بوده‌اند اندر جهان

صد هزاران رحمت و صدها سلام

بر روان انبیا هر دم مدام

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ

وارحِمِ اللَّهُمَّ (شافی) يَا مَعِين

در بیان ایمان به معاد و روز جزاء

جزء پنجم هست ایمان بر معاد

هم بر روز آخرت (يَوْمُ التَّنَادِ)

بر همان روزی که مردم از قبور

زنده میگردند بعد از نفخ صور

در میادین قیامت بی گمان

حشر میگردند با اجسامشان

جمع میگردند در میدان حشر

می شود پرونده‌هایشان جمله نشر

حاکم مطلق در آن روز جزا

هیچ کس نبود بلا شک جز خدا

وزن اعمال مُکَلَّف آن زمان

می شود آغاز بی شک و گمان

این حقیقت ثبت در قرآن بود

هر که منکر گشت بی ایمان بود

وزن اعمال مُکَلَّف حق بود

غافل از این واقعیه احمق بود

انبیاء و اولیاء و صالحان

نبود آنرا غم و ترس آن زمان

نور ایمان و عمل خیر و صلاح

جمله‌شان را می‌برد سوی فلاح

مشرک و کافر منافق آن زمان

بی نصیب از رحمت حق بی گمان

عاقبت فرمان حق صادر شود

هر کسی بر جایگاه خود رود

اهل جنت را سوی جنت برند

اهل دوزخ را سوی آتش کشند

اهل جنت غرق در ناز و نعم

اهل دوزخ در شکنجه در آیم

کافران و مشرکان در قعر نار

در عذاب و در شکنجه خوار و زار

صالحان در عیش و نوش اندر جان

کافران و مشرکان محروم از آن

زندگی اندر جان فوز عظیم

کن نصیب ما اِلهی یا کریم

نیست ما را طاقبت نار جحیم

حفظ کن ما را ز آتش یا رحیم

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ نُورِ الْهُدَى

یعنی فخر هر دو عالم مصطفی

دین و هم ایمان ما را حفظ کن

شُرک و بدعت را بکن ریشه زُبن

در بیان ایمان به قضا و قدر

هست ایمان بر قضا و بر قدر
جزء ایمان مسلمان ای پدر
آن قضا حکمی است از سوی خدا
گشته تقریر از برای ما سوی
هم قدر اندازه و مقدار هست
از سوی دادار یک معیار هست
هر چه انسان را رسد از خیر و شر
نیست بیرون از قضا و از قدر
خیر و شر هر قضا و هر قدر
از سوی حق است ای اهل بصر
یک شر از بهر مؤمن شر نیست
گر کند صبر از برایش ضرر نیست
ای خدا ای خالق ارض و سما
ای بدست تو قدرها و قضا
تو ز شر هر قضا و هر قدر
حفظ کن ما را و گیر اندر نظر

استدلال بر حقانیت معاد و آخرت

کلّ اهل دین عالم هر زمان
معتقد بودندند و هستند این بدان

بـر مـعـاد و آخـرت از رـوی عـقـل

اـمـر اـجـمـاعـی اسـت ایـن از رـوی نـقـل

نـبـود ایـن اـجـمـاع لـغـزش ای عـزیز

کـن تـأـمـل هـسـتی ار اـهـل تـمیز

عـقـل چـون بـا و ر کـنـد از دـادگـر

بـز و فـا جـر را نـگـیرد در نـظـر

آنـهـمـه نـیکـی و احـسـان ای پـسـر

چـون بـلا پـادـاش گـردد، بـی ثـمـر

آنـهـمـه تـخـریـب و غـارت قـتـل و زور

آنـهـمـه ظـالـم و سـتم فـسـق و فـجـور

آن جـنـایـتـهـای بـی خـد و حـسـاب

یـاد آنـهـا مـی کـنـد دـل را کـبـاب

آن تـجـاوـز هـای بـد مـسـتـکـبـران

آن تـعـذیـبـها و کـفـر کـافـران

چـون بـلا کـیـفـر گـذـارد دـادگـر

چـون رـود خـون شـهـیدان بـر هـسـد

مـنـکـر پـادـاش و کـیـفـر را چـسـان

مـی تـوان صـاحـب نـظـر گـفـت ای فـلـان

مـنـکـر عـقـبی بـلا شـک جـاهـل اسـت

اعـتـقـادش لـغـزش اسـت و باطـل اسـت

مـنـکـر حـق گـشـته او از رـوی کـبـین

از رـه کـبـرو غـرور، آن ضـد دین

ای خدا، ای خالق خلق جهان
ای به تنهایی تویی صاحب زمان
بنندگان را هدایت کن به حق
رحم تو بر قهر تو دارد سبق

بیان مختصری از اوضاع و احوال اهل جهنم در آخرت

در قیامت آن گروه کافران
فاسقان و مشرکان، مستکبران
دیدهاشان کور و دلها پر ز خون
حالشان زار و پریشان و زبون
با دلی لرزان و با روئی سیاه
با قدی خم گشته از بار گناه
چهره‌شان افسرده دلها مضطرب
سینه‌ها کوبان و اعضا ملتهب
سرفکنده شرمسار و دل پرآه
خائف و خوار و ذلیل و بی‌پناه
هم پشیمان، خاسرو، افسرده حال
ترسناک از حاصل زرو، و بی‌مال
غرق اندر غصه و اندوه و غم
در عذاب و رنج و درد و هم آلم
مفلس و بدبخت و مسخ و بی‌نوا
هر گناهی کرده آنجا بر ملا

هر یک از اعضاءشان در یوم دین

شاهد اعمالشان گردد یقین

بعد از آن راهی سوی دوزخ شوند

گاه در آتش گهی در یخ شوند

آتش و یخ دو عذاب دردناک

غل ورنجی رجه نم هولناک

نار دوزخ آتش حرص جنان

هی بسوزد جمله شانرا بی امان

می خورند از ریم و زقوم و ضریع

آب جوشانرا چو آشترها سربیع

هی بسوزد آب داغ احشاءشان

قطعه قطعه می شود امعاءشان

نبود آنرا حیات و نه ممات

نه طریق راحتی و نه نجات

صد هزاران ناله شانرا یک جواب

نبود آنجا قلبشان گسرد کباب

جملگی اندر تخصص در جدال

در شکنجه، در عذاب بی زوال

نیست پایانی برای این عذاب

جز برای مؤمنین اندر عقاب

ای خدا ای ارحم از کل رحیم

حفظ کن ما را تو از نار جحیم

بیان مختصری از اوضاع و احوال اهل جنت

در قیامت دسته‌های مؤمنان

سُـررِ فـراز و خـنـدِ مـرو و شـادمان

چـهـر هـشـان بـشـاش و غـرق اـنـدر سـرور

رـوحـشـان آـرام و دـلـها پـر ز نـور

رـو سـفـید و خـوش قـیـافـه رـسـتـگـار

مـسـتـفـید از رـحـمـت پـروردگـار

بـا هـزاران عـزّت و جـاه و جـلال

رـاهـی جـنّـات عـدن بـی زوال

جـمـلـگی را سـوی جـنّت مـی بـرند

غـرق اـنـدر نـعـمـت و عـزّت کـنـند

عـیش و عـشـرت نـاز و نـعـمـت بـیکـران

بـهـر شـان آمـاده دائـم در چـنان

مـؤمـن آنـجـا غـرق در نـعـمـت بـود

بـا دـلی آـرام و در عـزّت بـود

کـامـیـاب و دـلخـوش و در عـیش و نـوش

بـهـر مـنـد از نـغـمـه‌ها و از سـرور

خـرم و خـنـدان و مـأـمـون از عـذاب

مـسـتـفـید از حـور عـین و از شـراب

مـی خـرامـد در جـنـان بـا قـلب شـاد

مـی‌کـند از مـا مـضـی گـه گـاه یـاد

شاد و مسرور و خرامان تا ابد

در جوار رحمت حق صمد

زندگی از بهر مؤمن در جنان

بهتر از هر زندگی اندر جهان

هر چه در جنت بخواهد هر کسی

بهر او آماده می گردد بسی

حور عین پاکدامن مثل ماه

دل برد از آدمی بایک نگاه

مثل دژ و لؤلؤ و مرجان بود

آدمی از دیدنش حیران شود

زندگی آنجا سراسر لذت است

مؤمن آنجا غرق اندر نعمت است

فوق لذت‌های عالم در جنان

بهر مؤمن رؤیة الله بی گمان

اهل جنت غرق در ناز و نعیم

فارغ از غم، ذلک الفوز العظیم

غفلت از این زندگی جز جهل نیست

دادنش از دست کار عقل نیست

سعی کن تا تو شوی اهل جنان

هم نباشی اهل دوزخ ای فلان

عمر دنیا چند روزی بیش نیست

عیش تو اندر جهان بسی نیش نیست

لیک در جنت همه عیش است و نوش
این گزیند هر که باشد اهل هوش
نبود آنجا ظلم و زور و ناکسی
کس ندارد کینه در دل با کسی
نشنود آنجا کسی یک ناروا
نبود آنجا نه مریضی نه دوا
نبود آنجا از رذائل ذره‌ای
نشنود کس از کسی بد، مزه‌ای
الفرض جنت بود دارالسلام
سعی باید کرد در کسبش مدام
ای خدا ای اکرم از کل کریم
کن نصیب ما توجّات النعم
(شافی) دل خسته را رحمی نما
دستگیرش باش در هر دو سرا

مناظره‌ی ناظم با منکر معاد

منکری گفتا به من عقلت کجا است؟
بعد مردن زنده گشتن چون روا است
آدمی در قبر میوسد یقین
میشود تبدیل بر خاک زمین
چون دوباره زنده و آدم شود
در جنّان یا اینکّه در دوزخ رود

باور این امر بس مشکل بود

چون تو را باور بر این حاصل شود؟!

گفتمش ای منکر نادان خموش

بیش از این در کفر و جهل خود مکوش

قادری کو خلق کرده این جهان

اینهمه اعراض و جوهر جسم و جان

او بهر ممکن بلاشک قادر است

آیه‌های قدرت او ظاهر است

اینهمه اشیاء عالم خلق اوست

هم طبایع هم غرائز مغز و پوست

اینهمه نجم و شجر انثی ذکر

نافریخته جملگی را او مگر؟

آفریدن بهر او آسان بود

سخت و آسان نزد او یکسان بود

او است قادر هر چه خواهد آن کند

خواهش او خاک را انسان کند

عقل چون باور کند از دادگر

بِـرَو فاجر را نگیرد در نظر!

آنهمه نیکوی و احسان ای پسر

چون بلا پاداش مانسد بی‌ثمر

آنهمه تخریب و غارت قتل و زور

و آنهمه ظالم و ستم فسق و فجور

آن همه جور و شکنجه کفر و لعن
و انهمه تکفیر و هم توهین و طعن
چون بلا کفر گذارد دادگر
چون رود خون شهیدان بسر هدر
منکر پاداش و کفر را چسان
میتوان صاحب نظر گفت ای فسلان
منکر عقبی بلا شک جاهل است
اعتقادش لغزش است و باطل است
شک ندارم بر معاد و یوم دین
بر بهشت و دوزخ و روز پسین
لیک میگویم که الزامت کنم
بر قبول حق، وادارت کنم
بعد مردن گر نباشد زندگی
نیست بی شک بهر ما درماندگی
من ضرر ناکرده و در غم نیم
از تو افزونتر نباشم کم نیم
لیک باشد اعتقادم حق اگر
وارث جنات عدلیم بی ضرر
تا ابد ما غرق ناز و نعمتیم
رسته از هر خوف و رنج و محنتیم
لیک تو بیچاره و مغبون و پست
داده ای تو جنّت المأوی ز دست

نار دوزخ آتش حرص جنان

هر دو اندر جانت افتد ای فلان

ما سر افراز و عزیز و مفتخر

تو سرافکنده ذلیل و در ضرر

ما بدست آورده صدها ملک و گنج

تو گرفتار عذاب و درد و رنج

ما سعادتمند و خوشبخت و سلیم

تو شوی بدبخت در نار جحیم

ما به جنت نزد رب العالمین

تو بدوزخ نزد شیطان لعین

یار ما اشخاص صالح در جنان

یار تو احزاب شیطان این بدان

ما در آغوش لطیف حوریان

شاد و خندان و خرامان در جنان

تو عبوس و نادم و افسرده حال

در عذاب و در شکنجه در سئوال

صد هزاران ناله‌ات را یک جواب

نشنوی آنجا دلت گردد کباب

عمر دنیا چند روزی بیش نیست

عیش تو اندر جهان بی‌نیش نیست

لیک در جنت همه نوش است نوش

این پسندد هر که باشد اهل هوش

زندگی آنجا سراسر لذت است
مؤمن آنجا غرق اندر نعمت است
غفلت از آن زندگی جز جهل نیست
دادنش از دست کار عقل نیست
سعی کن تا تو شوی اهل جنان
هم نگردی اهل دوزخ ای فلان
راه دینداری ره عقل است و بس
نیست خسرانی در این ره بهر کس
راه بی دینی ره جهل و عناد
راه کبر است و غرور و هم فساد
جحد و کبر و کفر از خود دور کن
نفس و شیطان لعین را کور کن
توبه کن برگرد از راه خطا
تا نصیب تو شود صدها عطا
بار الهی گمراهان را ره نما
نیست جز تو گمراهان را رهنما
رحم کن بر ما و بر خلق جهان
ای خداوند کرم و مهربان
حفظ کن ما را تو از جرم و خطا
ای که هستی صاحب عفو و عطا

خاتمه

یا الہ العالمین و یا صمد

حمد دائم بر تو باد یا احد

یا اورم گشتی تو در نظم کتاب

ناصرم بودی تو در راه صواب

رهنما بودی مرا هر آن مدام

تو به من الہام کردی این مرام

تو معینم بودی و کردی مدد

منتظم شد این کتاب مستند

بهر مؤمن اینقدر کافی بود

ناظم این مختصر (شافی) بود

رہروان را حق را حفظ کن

شرک و بدعت را بکن ریشہ ز بن

(شافی) مظلوم را رحمت نما

لطف کن بر او تو در هر دو سرا

صلّ یا ربّ علی خیر الرُّسل

ہادی الخلق الی خیر السبل

و علی آلہ و صحبہ اجمعین

و ارحم اللہم (شافی) یا معین

بخش سوم:

نصایح

فهرست بخش

۱۰۳	پند و اندرزی سودمند، به مسلمانان ارجمند
۱۰۴	عرایضی چند در محضر علماء ارجمند (وفقهم الله تعالى لمرضاته)
۱۰۶	پندهایی سودمند در محضر طالب ارجمند
۱۰۹	پند و اندرزی سودمند، به جوانان ارجمند
۱۱۲	ایاتی چند در ذم دنیا و شیطان و دنیا پرستان فریب خورده
۱۱۳	هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی
۱۱۵	(بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی)
۱۱۶	نصایحی چند به اشخاص تارک الصلاة
۱۱۸	الذین النصيحة
۱۱۹	الذین النصيحة... الحديث الصحيح
۱۲۱	الذین النصيحة
۱۲۲	الذین النصيحة
۱۲۳	توصیه بر توسل و تمسک به قرآن و سنت
۱۲۵	اختراع عید در دین بدعت است
۱۲۶	الذین النصيحة... الحديث - اندرزی چند، به مسلمانان ارجمند
۱۳۲	الذین النصيحة (اندرزهای دینی، در قالب مثنوی)
۱۴۲	پند و اندرزی ترکی، برای ترک زبانها
۱۵۰	در مذمت و توبیخ اشخاص تارک الصلاة
۱۵۰	مقدمه عمدة المحرمات
۱۵۲	برحذر داشتن اشخاص از حرام و بیان مضرات آن
۱۵۴	محرمات مربوط به مسائل اعتقادی

- در بیان محرمات متفرقه‌ی اعتقادی ۱۵۶
- در بیان توبه و تشویق و ترغیب بر آن و حرمت ترک توبه ۱۵۷
- تعلیم و تعلم عبادتی بزرگ و ترك آن حرام است ۱۵۹
- محرمات مربوط به فروضات و نماز ۱۶۰
- زکات سومین رکن دین - ادایش فرض و تركش حرام و گناه است ۱۶۱
- روزی ماه رمضان فرض عین و ترك آن گناه و حرام است ۱۶۳
- حج و عمره نیز از ارکان دین و فرض است و ترك آن برای مستطع حرام و گناه کبیره است ۱۶۴
- جهاد با کفار حربی فرض و تركش حرام و از گناهان بزرگ است ۱۶۵
- جهاد با نفس اماره فرض عین و ترك آن حرام و گناه کبیره است ۱۶۶
- محرمات مربوط به قتل و خودکشی ۱۶۷
- ربا خواری و شهادت و کتابت برای آن حرام و از گناهان بزرگ محسوب می‌گردد ۱۶۸
- عمل زنا و لواط و قoadی از محرمات عمده و از گناهان کبیره است ۱۶۹
- یکی از محرمات عمده قذف و افتراء است که از گناهان کبیره محسوب می‌شود ۱۷۰
- یکی از محرمات عمده دروغ گفتن است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: «المومن لایکذب» - مومن دروغ نمی‌گوید - ۱۷۱
- غصب از محرمات عمده و از گناهان بزرگ بشمار می‌رود ۱۷۲
- خوردن اموال مردم خصوصاً اموال وراث و یتیمان ۱۷۴
- تحلیل درامر سه طلاق و اسقاط آن ۱۷۵
- محرمات مربوط به ازدواج و طلاق و زوجین ۱۷۶
- محرمات مربوط به بانوان و همسر داری ۱۷۸
- ظلم و ظالمی و اعانت بر آن و پذیرفتن آن حرام و از گناهان بزرگ بشمار می‌رود ۱۷۹
- شهادت دروغ - کتمان شهادت و اعانت بر گناه از محرمات عمده و از گناهان کبیره است ۱۸۰
- محرمات مربوط به سخن چینی و فتنه‌گری و غیبت و حسادت ۱۸۱
- نفاق - مدح فاسق و ذم ناحق و چاپلوسی نیز حرام است ۱۸۳
- مواد مخدر و مسکرات و رشوه دادن و گرفتن نیز از محرمات است ۱۸۳
- در بیان حرمت - بدعت در عقیده و عبادت ۱۸۵
- محرمات عدیده در طریقت و عرفان ۱۸۶

۱۸۸	درباره وصیت و آماده ساختن خود برای مرگ و نیکوکاری
۱۸۹	محرمات مربوط به مصائب و تعزیه‌داری
۱۹۱	در بیان آنچه برای میت به امت لازم و واجب و ترك آن ممنوع است
۱۹۲	بیان حرمت عشق به اموال و اولاد و جاه
۱۹۳	محرمات مربوط به انفاق و احسان
۱۹۴	محرمات مربوط به تفسیر و فروش ثواب تلاوت و حفظ قرآن
۱۹۵	تشبه به غیر مسلمان و تقلید از فرهنگ آنان حرام و از گناهان بزرگ است
۱۹۶	محرمات مربوط به دولتمردان و قدرتمندان
۱۹۷	تخلّف از عدالت در قول و عمل، از محرمات عمده است
۱۹۸	در بیان احکام وظائف ملت و حکومت در امور سیاسی و اجتماعی
۲۰۰	قرض الحسنه دادن سنت و خودداری از آن مکروه است
۲۰۱	بیان حرمت تعلل در ادای دین و تاخیر در آن
۲۰۲	در بیان احکام مهمانداری و مهمانی رفتن
۲۰۳	در بیان محرمات در معاشرت و رفاقت و غیره
۲۰۴	محرمات مربوط به خویشاوندی و نفاق
۲۰۵	محرمات مربوط به فرزندان و ازواج
۲۰۶	در بیان محرمات مربوط به والدین
۲۰۷	محرمات متفرقه
۲۰۸	محرمات متفرقه
۲۱۰	محرمات متفرقه
۲۱۱	محرمات متفرقه
۲۱۳	محرمات و مکرومات متفرقه
۲۱۴	در بیان وجوب وحدت مسلمین و حرمت عداوت در بین شان
۲۱۶	بیان وجوب محبت آل و اصحاب نبی و حرمت عداوت و اهانت به آن بزرگان

پند و اندرزی سودمند، به مسلمانان ارجمند

غافل مشو ای عاقل از یاد خدا هرگز

چون نیست خدا غافل از یاد شما هرگز

تو بنده‌ی او هستی او نیز خدای تو

غفلت ز خدا نبود بر بنده روا هرگز

غافل شدن از الله جرم است و جفاکاری

مؤمن نشود راضی بر جرم و جفا هرگز

گر ذکر خدا گویی او ذکر تو را گوید

از یاد نخواهد برد ای بنده ترا هرگز

دانی تو اگر قدر اذکار خداوندی

یک لحظه نخواهی شد از ذکر جدا هرگز

تو عاشق صادق شو هم بنده لایق شو

جانا تو مکن غفلت از ذکر و دعا هرگز

از غیر خدا بر کن دل را و به او دل بند

نبود به از او دلدار در هر دو سرا هرگز

تو عابد و او معبود، تو قاصد و او مقصود

امداد خواه ای جان از غیر خدا هرگز

هر لحظ تو محتاجی بر لطف و عنایاتش

تو نیز مبر از یاد یک لحظه ورا هرگز
در رنج و مصیبت ها رو کن به نماز و صبر

نبود به از این دارو بر رنج و بلا هرگز
در توبه مکن تأخیر در قول و عمل تقصیر

تأخیر ندارد او در عفو و عطا هرگز
یارب نظری فرما بر (شافی) دل داده

یک لحظه ورا بر او مگذار تو واهرگز

عرایضی چند در محضر علماء ارجمند (وفقههم الله تعالی لمرضاته)

سلام خدا بر تو ای اهل علم

ترا بی شک امروز عزلت حرام
توئی نائب خاتم الانبیاء

یقین غفلت از این نیابت حرام
زکاة علوم تو نشر علوم

که منعهش بلا عذر و علت حرام
تو مسئولی ای راعی محترم

ترا غفلت از وضع ملت حرام
توئی منبع فیض دین خدا

یقین بر تو ترک افاضت حرام
تو در راه تبلیغ دین سعی کن

در این راه سستی و فتره حرام

هدایت نما خلق را سوی حق

نه بر سوی خود، این هدایت حرام

تو نهی از بدی کن به نیکی تو امر

که غفلت از این دو بغایت حرام

تعلل مـورز و بهانه مگیر

چه، این کار بی شک و شبهت حرام

بترس از خدا و متـرس از کسی

که از غیر او خوف و خشیت حرام

در اقوال و اعمال خود را بپا

تخلـف ز راه شریعت حرام

بود اهل علم آسـوه بهر عوام

به عالم تخلف به شدت حرام

تو در خدمت خالق و خلق باش

یقین غفلت از این عبادت حرام

هر آن خدمتی آید از دست تو

دریغش در اصلاح امت حرام

شدی مبتلا بر ریاست بدان

ریاست بلا قصد خدمت حرام

اگر اکثریت رضایت نداد

ترا بر جماعت امامت حرام

بیا طبق سنت عمل کن بدان

که تبدیل سنت به بدعت حرام

نبیی، آل و یساران او اسـو هات
 تَخْلَف ز الگـو و اسـوت حـرام
 تو در هر کجائی خدا با تو است
 ترا غفلت از این معیت حرام
 بگو: (رَبِّیَ اللّٰه ثُمَّ اسْتَغْفِرْ)
 یقین ترک این استقامت حرام
 تو هرگز قضاوت مکن جز بحق
 یقیناً بنـاحق قضاوت حـرام
 (وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ) را بخوان
 قضاوت خلاف حقیقت حرام
 مگو بد، مکن بد، مپندار بد
 که هر سه بلا شک به ملت حرام
 حرام آفت دین و ایمان بود
 قرابت بر اینگونه آفت حرام
 هر آنچه شـمردم برایست حرام
 شمردن است قرآن و سنّت حرام
 خدایا به (شافی) تو رحمت نما
 مگردان بر او عفو و رحمت حرام

پندهایی سودمند در محضر طلاب ارجمند

أَلَا أَيُّهَا الطَّالِبُ الْمُهْتَمِدُ
 سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لِمَا تَقْتَفِي

تو ای طالب علم دین خدا

مبادا شوی از تعلیم جدا

که چون علم و دانش ترا افتخار

مزایای آن بی حد و بی شمار

بود علم میراث پیغمبران

روانست غفلت نمودن از آن

نصیب هر آنکس شود علم دین

یقین انبیا را شود جانشین

روایت شده از رسول خدا

که فرموده آن خاتم انبیا

ز گهواره تا گور دانش بجوی

تو با علم و دانش ره حق پیوی

بکوشید اندر ره علم دین

اگر چه بیاید آن را به چین

روایت شده بهر ما از علی

که فرموده آن مقتدا آن ولی

بخوان ای جوان چهل ننگ است و عار

رضایت ندارد بسر آن جز حماس^۱

پس در مرده نبود یتیم ای عجب

یتیم آنکه عاری ز علم و ادب^۲

۱. تَعْلَمُ يَا قَتْنُ، فَالْجَهْلُ عَارٌ / وَلَا يَرْضَى بِهِ إِلَّا حِمَازُ

۲. لَيْسَ الْيَتِيمُ الَّذِي قَدْ مَاتَ وَالِدُهُ / بَلِ الْيَتِيمُ يَتِيمُ الْعِلْمِ وَالْأَكْبَرُ

چنین گفته آن سعدی نامدار

بیارد بر او رحمت بی شمار

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست

تن مرده و جان نادان یکی است

پی علم چون شمع باید گداخت

که بی علم نتوان خدا را شناخت

نصیحت ز دین است گویم ترا

خدایت کند حفظ در دو سرا

تو در راه تحصیل دانش بکوش

لباس گرانقدر تقوی بپوش

مکن وقت خود را تو هرگز تلف

عزیزم برو در طریق سلف

تو هر لحظه‌ات را غنیمت بدان

به نفس و هوایت مده تو امان

حذر کن ز هر نوع جرم و خطا

که تا علم دین بر تو گردد عطا

شدی عالم مخلصی گر، بدان

شوی نایب پاک پیغمبران

نبی آل و صاحبش ترا اسوه باد

کتاب خدا مسرتو را قندوه باد

یقین طالب العلم با عقل و هوش

نصیحت پذیر بگیرد به گوش

نگردد هـوایش برایش اله
مبادا شود نزد حق رو سیاه
بپرهیزد از هر چه عصیان بود
ره معصیت راه شیطان بود
تو گل کند بر خدانه به کس
طریق سعادت همین است و بس
یقیناً بداند که او را خدا
رحیم است و رحمان و مشکل گشا
هر آنچه خدا خواست آن می شود
گدا، بینوا شاه و خان می شود
غنا فقر و عزت به دست خداست
توکل به غیرش گناه و خطا است
ز مادر بود مهر بئاتر خدا
زیادش مشو یک نفس هم جدا
ز (شافی) هزاران درد و سلام
به هر طالب مخلص و خوش مرام

پند و اندرزى سودمند، به جوانان ارجمند

سلام ای جوانان ایران زمین
نصیحت کنم من شما را چنین
شما ای جوانان این مرز و بوم
نباشید غافل ز فرهنگ شووم

ز فرهنگ ابلیس و ابلیسیان

ز و سواس کفار و تلبیسیان

کمین کرده دشمن برای شما

که آتش زند بر سرای شما

تهاجم نموده ست دشمن به ما

به فرهنگ و بر دین به جان شما

نهاده دو صدد دام از بهر تان

که آتش زند در ده و شهرتان

بود دام دشمن شراب و قمار

هرونین و تریاک و شیشه سگار

تعلق به فحشاء و بر مسکرات

تمایل به عصیان و بر منکرات

تشبه به بی دین و لامذهبان

تمسک به آداب بدمکتابان

مبادا که مغلوب دشمن شوید

به راهی که دشمن بخواهد روید

جوان خردمند و دانا غیور

کند خویش تن را ز عصیان به دور

حسدر می کند از حرام و گناه

مبادا شود نزد حق روسیاه

خسدا را زیادت مبرای جوان

که محتاج او بی تو در هر زمان

تو اندر سـرریش سـرخوان او

خدا میزبانست تو مهمان او

هر آنچه تو داری خدا داده است

بهشت هم برای تو آماده است

تو را داده او دانش و عقل و هوش

زبان و بیان دست و پا چشم و گوش

تو هم شکر کن قدرشان را بدان

کسی جز ولی نعمت را نخوان

بگو: ای خداوند ارض و سما

تویی مالک الملک هر دو سرا

یگانه خدایی، یگانه اله

بر این قول حق خلق عالم گواه

تویی اکرم الأکرمین ای خدا

تویی ارحم الراحمین ای خدا

تو معبود بر حق و ما بنده‌ئیم

به فریاد ما رس که در مانده‌ایم

به ما رحم کن دست ما را بگیر

تویی بی‌گمان خالق دستگیر

تویی در دو عالم فقط دادرس

بجز تو کسسی نیست فریادرس

تو بر بنندگان از همه اقرب‌ی

ز هر مرشد و هر امام و نبی

امام و نبی پیر و مرشد ولی
 ابوبکر و فاروق و عثمان علی
 همه بر تو محتاج و تویی نیاز
 تویی قادر مطلق و کارساز
 یقین ماسوای تو محتاج تو
 تقضّل، کرم رسم و منهاج تو
 تو از شرّ شیطان و نفّس و هوا
 ز هر جرم و عصیان و فسق و خطا
 تمسک به فرهنگ بیگانگان
 تو تسلّ به اموات و بر غائبان
 ز هر نوع شرک و مخدّر ریا
 ز هر اثم و عدوان و کبر ای خدا
 نگهدار ما را و محفوظ کن
 بکن ریشه‌ی شرک و بدعت زُبُن
 به (شافی) چنان لطف کن ای خدا
 که یک لحظه از حق نگردد جدا

ابیاتی چند در ذم دنیا و شیطان و دنیا پرستان فریب خورده

دنیا و شیطان هردوشان مکار و هم جادوگرند
 افتیم اگر در دامشان ما را به دوزخ میبرند
 پرهیز کن از هردوشان هرگز مشو مفتونشان
 فرزندگان این جهان عقبی به دنیا می‌خرند

دنیا ز بال یک پشه در نزد حق کمتر بود
پس دل بر این دنیا میند دنیا پرستان ایترنند
برکن دل از دنیاى دون، خود رامکن بهرش زبون
رو صبر و تقوى پیشه کن، پرهیزکاران سرورند
دنیا پرستان بالیقین، در منطق قرآن و دین
در نزد ربّ العالمین، از چارپایان کمترند
از بهر دنیا بی امان، در کوششند از عمق جان
این ناکسان ناباوران، از بهر دنیا چاکرند
دنیا و شیطان بی گمان، دو دشمنند از بهرمان
آنان که گردند عبدشان، بیچاره اندر محشرند
نفس و هوى را کور کن، در بندگی مجبور کن
خود را ز عصیان دور کن چون عاصیان بداخترند
(شافی) برو در راه حق، تا داری اندر تن رمق
آنگه که برگردد ورق، ناباوران بی یاورند

هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی

روایت شده در بخاری چنین

کـه فرموده پیغمبر راسـتین
سـگی را زنی دیده نزدیک چاه
عطش کرده احوال او را تباه
نه دلوى در آنجا و نه ریسـمان
که آبى دهد بر سگ نـاتوان

در آورده از پای خود کفش خویش

بر آن کفش خود بسته دستار ریش

سگ تشنه را داده آبی زلال

همان بانوی مهربان خوش خصال

خبر داده پیغمبر آن زمان

ز سوی خداوند خلق جهان

گناهان زن جملگی گشته عفو

غم و غصه هم از دلش گشته محو

در این قصه جانان تأمل نما

که امری عظیم است این ماجرا

نکوئی به سگ حاصلش آن شود

نگر تا به اصحاب دین چون شود

نکوئی کند هر که برخورد کند

اگر بد کند نیز بر خود کند

(إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ) را بخوان

ز پاداش نیکی تو غافل ممان

(فَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)

به عقبی تو یا بیش بسین یسَدِیک

نکوئی کند آنکه شخصی نکو است

تراود ز کوزه از آنچه در اوست

بر آنکس خدا لطف و نیکی کند

که بر خلق از او خیر و نیکی رسد

خدا یا بیچاران درود و سلام

به اشخاص خوش سیرت و نیکنام

(بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی)

روایت شده از رسول خدا

خبر داده آن خاتم الانبیاء

زنی گریه‌ای را به چوبی بیست

دل گریه از او به سختی شکست

نه آبش بداد و نه یک لقمه نان

ز جوع و عطش گریه بسپرد جان

خبر داد پیغمبر از کردگزار

به دوزخ رود آن زن نابکار

از این قصه جان‌اتو عبرت بگیر

بترس از خدای علیم و بصیر

به گریه ستم حاصلش آن شود

نگر تا به اصحاب دین چون شود

تو تیغ ستم را بکن در نیام

خدایت عزیز است و ذواته تمام

تو بر خود ستم را نداری روا

مسئدارش روا در حق ماسوی

ستم چون کند شخص نیکو سرشت

کسی کو طمع دارد اندر بهشت

کسی با توبه بد کرده توبه بد مکن
 توبه ابواب احسان خود سد مکن
 چه خوش گفته آن سعدی نامدار
 بیارد بر او رحمت از کردگار
 (بدی را بدی سهل باشد جزاء
 اگر مردی احسن إلى من آساء)
 ز (شافی) هزاران درود و سلام
 به اشخاص نیکو صفت خوش مرام

نصایحی چند به اشخاص تارک الصلاة

ای فراری گشته از درگاه رحمان بی نماز
 کرده ای تو ترک راه دین و ایمان بی نماز
 حب دین و آیت ایمان و رسم بندگی
 نیست در تو ذره ای، غافل ز یزدان بی نماز
 امر حق را زیر پا کردی تو در ترک نماز
 تا به کی باشی مطیع نفس و شیطان بی نماز
 تا به کی این سستی و این تنبلی و خود سری
 این ضرر را کی توانی کرد جبران بی نماز
 تا به کی اندر کویر گمراهی غافل شوی
 خویشتن را افکنی در چاه خسران بی نماز
 عقل و دین واجب نموده از برایت این نماز
 کو ترا بهره ز عقل و دین و وجدان بی نماز

نعمت اعطایی حق بر تو ناید در شمار

جاهلان سر چراپیچی ز فرمان بی نماز

شافع روز قیامت مصطفی فرموده است

گبر گردد گبر بماند هر مسلمان بی نماز

بی نمازی گبر بمیرد نیست بهر او نماز

غسل و کفنی هم ندارد مثل حیوان بی نماز

قول الله است (وَيَلُ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ)

ویل از بهر تو باشد طبق قرآن بی نماز

بی نمازی بدترین جرم است در نزد خدا

توبه کن برگرد رو کن سوی رحمان بی نماز

این نماز از بهر تو از کل دنیا بهتر است

تو چسان ترکش کنی مانند نادان بی نماز

هر نماز از بهر تو معراج باشد بالیقین

بال و پر بگشا به سوی از دل و جان بی نماز

نفس و شیطان از تو میخواهند تا ترکش کنی

تا شوی مانند شیطان نزد مَنان بی نماز

پیروی از نفس و شیطان شرک و بی دینی بود

شرک و بی دینی روا نبود به انسان بی نماز

کرده شیطان سجده بر حق لیک بر آدم نکرد

تو به حق سجده نکردی خانه ویران بی نماز

هیچ میدانی، تو از ابلیس عاصی تر شدی

می شوی محشور با فرعون و هامان بی نماز

اولین پرسش به روز حشر باشد از نماز

می برنش عاقبت بر سوی نیران بی نماز

اهل جَنّت پرسدش دوزخ چرا دوزخ چرا؟

پاسخش گوید که من بودم چو گبران بی نماز

سرنگون باشند آنان در جهنّم آن زمان

می شود خوار و ذلیل و زار و نالان بی نماز

آتش دوزخ بسوزد جمله شان را لاجرم

غرق گردند آن زمان در رنج و حرمان بی نماز

ای مسلمان توبه کن از بی نمازی این بدان

بدترین انسان غافل، اهل خسران بی نماز

یک هزار و هشتصد و هم بیست و پنج نوبت نماز

توبه هر سالی بدهکاری به یزدان بی نماز

(شافی) از روی نصیحت گوید این آیات را

تا نماند هیچکس از اهل ایمان بی نماز

الذین النصیحه...

ای خفته در خوابی گران، بیدار شو بیدار شو

وامانده‌ای از کاروان، بیدار شو بیدار شو

از یاد حق غافل مشو، در بندگی کاهل مشو

در امر دین جاهل مشو، بیدار شو بیدار شو

دنایای دون فانی بود، هم لذتش آنی بود

غفلت ز نادانی بود، بیدار شو بیدار شو

برخیز شیطان کور کن، نفس و هوا را دور کن
یک لحظه یاد گور کن، بیدار شو بیدار شو
غفلت مکن از یاد حق، از یاد آن ربّ الفلق
کرده تو را خلق از علق، بیدار شو بیدار شو
دل را پیادش شاد کن، از بند نفس آزاد کن
از کاخ جنت یاد کن، بیدار شو بیدار شو
اندر ره نفس و هوا، کردی به خود صدها جفا
برگرد از این راه خطا، بیدار شو بیدار شو
اندر طریق آب و نان، می‌کوشی از اعماق جان
ای غافل از یاد جنان، بیدار شو بیدار شو
عاشق مشو بر این جهان، هرگز مشو مفتون آن
از آنچنان خوابی گران، بیدار شو بیدار شو
دل را ز عصیان پاک کن، نفس و هوا را خاک کن
قلب شیاطین چاک کن، بیدار شو بیدار شو
هر بنده‌ای بگریخته، شیطان در او آویخته
در نار هجران سوخته، بیدار شو بیدار شو
(شافی) تو را گوید هر آن، از یاد حق غافل ممان
برخیز از خوابی گران، بیدار شو بیدار شو

الدّین النصیحه... الحدیث الصحیح

ســـــرِ اِپا دردِی و محتـــــاج درمـــــان
چـــــرا از طـــــیب و دوا مـــــسی گـــــریـــــزی؟

دوا و شفای تو نزد خدا هست

چرا زمین دوا و شفای می‌گریزی؟

(فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ) فرموده رحمان

تو بر سوی نفس و هوا می‌گریزی؟

خدا خواندت تا عطایت نماید

تو از لطف و عفو عطا می‌گریزی؟

ز مادر بسود مهر بانتر خدایت

چرا از عطای خدا می‌گریزی؟

اگر می‌گریزی ز بیگانه بگیریز

چرا دیگر از آشنا می‌گریزی؟

بیا ای گنه‌کار آلوده دامن

ز دریای رحمت چرا می‌گریزی؟

به هر جا روی سایه‌ی لطف رحمان

به دنبال آید کجا می‌گریزی؟

همای سعادت به دنبال آید

تو ای بی‌خبر از هما می‌گریزی؟

متاع جهان اندکی بیش نیست

تو بر سوی دارالفنا می‌گریزی؟

بیا توبه کن از گناهان خویش

چرا از علاج و دوا می‌گریزی؟

تو بر سوی دوزخ نرو بازگرد

چسان سوی رنج و بلا می‌گریزی؟

بهشت از برای تو آماده است

چرا تو ز دولتسرا می‌گریزی؟

هر آنچه تو داری خدا داده است

تو بر سوی غیر خدا می‌گریزی؟

خلاق همه ناتوان و فقیر

به سوی فقیران چرا می‌گریزی؟

خدایت مگر نیست کافی تو را

تو بر سوی هر بی‌نوا می‌گریزی؟

اگر می‌گریزی ز شیطان گریز

چرا تو ز عفو و عطامی‌گریزی؟

* ناگفته نماند چند بیت از این سروده از شخص دیگری است.

الذین النصيحة...

ای که دنیایت تو را مشغول بر خود کرده است

مرگ و قبر و نار دوزخ را زیادت برده است

نه به فکر مرگ و قبری، نه بیاد حشر و نشر

گوئیا بهرت ملک برگ معاف آورده است

بار سنگین گنه بر دوش و مرگ اندر کمین

دام خود را بهر تو از هر طرف گسترده است

توشه گردآور برای مرگ و قبر و آخرت

قبل از آنکه بانگ آید که فلانی مرده است

دل مکن خوش بر متاع و زرق و برق این جهان
 این جهان بر عاشقانش بی وفایی کرده است
 تا بکی بر این جهان بی وفا دل خوش کنی
 بی بصر آن کس فریب این جهان را خورده است
 (شافیا) غافل مباش از مرگ و قبر و آخرت
 گرچه از جور و جفا جان و تنت افسرده است

الدین النصیحه...

ای دل غافل بیا، توبه ز غفلت نما
 در ره دین سعی کن، کوشش و همت نما
 ترس تو گر از خداست، از کس دیگر مترس
 باش تو آینه ای حق و حقیقت نما
 امر به معروف کن، نهی ز منکر نما
 در ره سنت برو، توبه ز بدعت نما
 غیرت اگر در تو نیست، مرگ تو را بهتر است
 غیرت و همت بکن، جرأت و قدرت نما
 نفس تو گر سرکش است، بر سرش افسار زن
 رام بکن نفس را، تابع سنت نما
 سنت و بدعت یقین، ضد هم اند این بدان
 ریشه ی بدعت بکن، همت و جرأت نما
 نزد خدا مبتدع، مشرک و عاصی بود
 سوی کتاب و سنن، دعوت ملت نما

گر تو شوی مبتدع، اهل جهنم شوی
اهل جهنم مشو، همت و غیرت نما
(شافی) راجی بیا، پند و نصیحت شنو
راه شریعت برو، دعوت امت نما
لطف خدا را ببین، با توجه‌ها کرده است
شکر نعم را بکن، راه شریعت نما
داده به تو کردگار، نعمت بی‌حد و حصر
قیمتشان را بدان، شکر به نعمت نما
خواهش دل را فقط، از در رحمان طلب
اوست فقط در جهان، قادر و قدرت نما
اکرم از او در جهان، نیست و نباشد یقین
بنده‌ی او باش و بس، توبه ز غفلت نما

توصیه بر توسل و تمسک به قرآن و سنت

اگر خواهی سعادت عز و رفعت
امان یابی ز کفر و شرک و بدعت
شوی مقبول و هم محبوب یزدان
به نزد حق شوی از بهترینان
به دینا و به عقبا شاد باشی
ز قید و بند نفس آزاد باشی
برو اندر ره قرآن و سنت
یقین با این دو می‌یابی هدایت

هدایت را تو از قرآن طلب کن

به قرآن کفر را بر کن تو از بُن

مسلمانان شما قرآن بخوانید

عزیزان قدر این نعمت بدانید

خدا فرموده در قرآن فرقان

که این قرآن امام اهل قرآن

نبی و هم علی فرموده ای جان

همین قرآن امام اهل ایمان

امامان را همین قرآن امام است

هدایتگر سوی دارالسلام است

بلاشک فهم معنای قرآن

برای اهل علم و فهم آسان

اصول و هم فروع دین امت

شده روشن در این قرآن و سنت

تو اصل و فرع دین را زین دو آموز

چراغ دین و ایمان را برافروز

بود سنت مبین بهر قرآن

که این دو در شریعت اصل و میزان

یقین قرآن و سنت راه دین است

جز این ره راه اهل رب و کین است

امامان پیرو قرآن و سنت

مخالف بوده اند با شرک و بدعت

یقیناً شرک و بدعت راه شیطان

از این ره می‌کند دوری مسلمان
تو هم از این دو چون (شافی) حذر کن
به کسوی سنت و قرآن سفر کن

اختراع عید در دین بدعت است

اعتقاد و هم عبادت بالیقین
هر دو توقیفی بود ای اهل دین
اختراع هر عبادت هر مرام
طبق شرع و سنت و قرآن حرام
اختراع عید در دین بدعت است،
بدعت اندر دین خلاف سنت است
آل و اصحاب نبی را هم سه عید
بوده اندر عصرشان بی‌ریب و قید
بدعت اندر دین یقین آفت بود
بدترین جرم و خطا بدعت بود
سرورم مولا علی در هر زمان
ضد بدعت بوده این را تو بدان
آن علی با کل بدعت ضد بود
مر علی شناس را قولم چه سود
شیعه‌ی خاص علی مرتضی
سنت و قرآن برایش مقتدا

شیعه آن باشد که ضد بدعت است

تابع قرآن و حق و سنت است

سنّی خالص علی بوده علی

جان و مال ما فدای آن ولی

خاک پایش سرمه چشمانمان

حبّ او و آل او ایمانمان

ای خدا ای خالق ارض و سما

حفظ کن ما را ز بدعت ای خدا

(شافی) مظلوم را رحمت نما

لطف کن بر او تو در هر دو سرا

الدّین النّصیحه... الحدیث - اندرزی چند، به مسلمانان ارجمند -

بنام آنکه رحمان و رحیم است

رئوف و مهربان، بَرّ و کریم است

سپاس و حمد بی خدا را

که عالم و عقل و ایمان داده ما را

درد و هم سلام بی نهایت

به روح مصطفی فخر رسالت

به آل و صاحب آن محبوب یزدان

به هر روز و شبی هر لحظه، هر آن

سلام ای مؤمن دانا و دیندار
فهمیم و عاقل و بی‌دار و هشیار
دمی افکار دنیا را رها کن،
به خوداندیش و فکر آن سرا کن
تو در آفاق و انفس کن تأمل
به عقل و فهم و دانش کن توشل
بیندیش و ببین خود را چه هستی
در این دنیا چرا هستی، که هستی
چگونه خلق گشتی جان گرفتگی
مسلمان گشتی و ایمان گرفتگی
چسان شد که شدی شخصی توانا؟
سلیم و عاقل و دانا و بینا؟
تو انسانی، مسلمان، اهل ایمان
مکلف هستی و محبوب یسزدان
ترا بی‌شک خدایت آفریده
از او هر نعمتی بر تو رسیده
عطا کرده به تو فهم و درایت
دل و جان و بی‌ان و درک و قدرت
ترا چشم و دهان و گوش داده
ز بهر حلق شناسی هوش داده
عطا کرده به تو صحت سلامت
شعور و عقل و ایمان و فراست

سر و مغرز و ریه انوع روده
 دلی پرکار و صفرا کلیه معده
 جگر شش قلو و حلقوم و دندان
 زبان و هم حواس خمسهای جان
 دو دست و هم دو پا و قامتی راست
 مژده ابروی زیبای کم و کاست
 هر عضو را نهاده در مکانی
 تو قدر و قیمت آن را چه دانی
 تو را بی مثل و مانند آفریده
 ز روح پاک اندر تو دمیده
 هر آنچه بر تو لازم بوده داده
 در خیرات را بهر گشت گشوده
 مسخر کرده بهر تو جهان را
 تمام خلق ارض و آسمان را
 عطا کرده به تو نعمت فراوان
 شده او میزبان تو، تو مهمان
 جهان آخرت را نیز بهر تو
 کند مملو با انواع نعمت
 بیاراید برایست جنت و حور
 ز دیدارش شوی تو مست و مسرور
 تو در آن جنت پر نیاز و نعمت
 بری صدها هزاران نوع لذت

در آنجا هر چه خواهی می‌دهند

تو هر جایی بخواهی می‌برند

در آنجا حوری و غلمان و ولدان

شراب ناب و صافش کرده قرآن

نه کمبودی در آنجا نه کسالت

نه امر و نهی آنجا نه عبادت

نه ترس از مرگ و از پیروی و حرمان

نه از اعداء و از امراض و نقصان

در آن جنت همیشه زنده باشی

عزیز و راضی و پاینده باشی

هر آنچه خواستی به‌سرت مهیا

شود بی زحمت و منت در آنجا

بود آزادی دائم برایت

نصیبت می‌شود آنجا سعادت

در آن جنت همه عیش است و عشرت

عموم اهل جنت غرق لذت

در آن جنت کسانی راه یابند

که رب خویش را راضی نمایند

الا ای مؤمن دیندار باهوش

تو در کسب رضای رب خود کوش

مشو عاصی تو بر آن ربّ رحمان

مشو غافل از او، ای اهل ایمان

به یاد او منوّر کن دلت را

که او حلال باشد مشکلت را

مده دل جز به حق او را صدا کن

تو از اعماق جان او راندا کن

که او از والدینت بر تو ارحم

یقین از هر کریمی او است اکرم

خودش فرموده (أَدْعُونِي) بخوانش

(أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ) کلامش

بخوان او را تو از اعماق جانانت

عجین کن عشق او را با روانت

تو او را بندگی کن، عبد او باش

که تاهرگز نجویی: کاش، ای کاش

خدا را بنده بودن پادشاهی است

خلاف امر او کردن تباهی است

بفرمائش عمل کن عبد او باش

اطاعت کن از او، در بند او باش

توسّل کن به دین و طاعت حق

که تا بر صالحان گردی تو ملحق

بپرهیز از حرام و از معاصی

مشو یک دم به ربّ خویش عاصی

تو را جز او یقیناً داد رس نیست

به غیر از او تو را فریاد رس نیست

تو از اعماق جان رو کن به الله

تو کل کن بر او، گو خُسی الله

چراغ دین و ایمان را برافروز

به حق مشغول کن خود را شب و روز

لباس بر و تقوی را به تن کن

هوای نفس را اندر کفن کن

تو حافظ باش بر ارکان دینت

که تا گردد نصیبت کاخ جنت

نمازت را بخوان در پنج نوبت

زکاتت را بده یبایی سعادت

به ماه روزه داری باش صائم

مطیع امر یزدان شو تو دائم

شدی گر مستطع زو حج می کن

بلاشک تبارکش عاصی و مغبون

چه می خواهی از این دنیای فانی

که باشد لذتش فانی و آنی

نباشد این جهان را ارزش آن

که به رش می شوی عاصی به رحمان

بترس از مرگ و از قبر و قیامت

مشو غافل تو از ذکر و عبادت

نهنگ مرگ آید بر سر تراغت

ترا بلعد یقین ای سرو قامت

برد پیش خدایت ای مسلمان

شوی از غفلت و عصیان پشیمان

کجا رفتند خانان پادشاهان

چه شد آن تاج و تخت و ملک ایشان

کجا رفتند مردان خدا دوست

خلایق فانی و باقی فقط او است

به دنیا دل نبندد شخص عاقل

که دنیا بی گمان ظلی است زایل

فریب نفس و دنیا را تو ای جان

مخور گر صاحب عقلی و ایمان

نصیحت بهر (شافی) جزء دین است

برای اهل دین پندم همین است

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى فَخْرِ الزَّسَالَةِ

مِّنَ الْاَن اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

الذین النصیحه (اندرزهای دینی، در قالب مثنوی)

بسم آن الله رحمان و رحیم

قادر و علام و وهاب و کریم

حمد بی پایان به درگاه خدا

هم درود بی کران بر مصطفی

بر تمام آل و صاحب آن رسول

جمله شاگردان آن حضرت عسَدول

ای مسلمان بر تو باد از من سلام

تو به نزد من عزیز هستی مُدام

من پیامی دارم از بهر شما

از کتاب آسمانی، از خدا

این پیام از سوی ربّ العالمین

گشته نازل بهر انسانها چنین

گوش جان بسپار تو بر این پیام

گر طمع داری تو در دار السلام

آیه ی پنج و شش فاطر بخوان

تا شود مقصود من بر تو عیان

در کلام حق تأمل کن بدان

بهره ها عاید شود بر تو از آن

گفته خالق بر تو: ای انسان بدان

وعده ی الله بود حق بی گمان

پس مخور هرگز فریب از زندگی

تا نیارد بهر تو و شر مندی

هان فریبت ندهد آن دنیا تو را

تا شوی بیچاره اندر دو سرا

بدترین دشمن تو را شیطان بود

خائن و مکار و هم فتنان بود

هست شیطان بهر تان دشمن ترین

دشمن سرسخت و بی رحم و لعین

دشمن خود را تو هم دشمن بگیر

ورنه در چنگال او گردی اسیر

حزب خود را بی گمان دعوت کند

تا که مثل خویش در لعنت کند

پس مخور هرگز فریب از دشمنت

تا نیفتد آتش اندر خرمنت

آنچه را کردم بیان از بهر تان

پند قرآن بود آن را حق بدان

پند رب مهربان را گوش دار

گر تو هستی بنده اش ای هوشیار

ای مسلمان پند گیر از این پیام

تو حذر کن از شیاطین و حرام

دام شیطان است دنیای دنی

هر دورا شغل است مکر و رهنمای

هر دو در شـمرو یزید آویختند
آن همه خونهای ناحق ریختند
آدم و حـوا نخوردند ی حـرام
گر نبند و سـواس ابلیس ای هـمام
قابیل از هابیل بکشت از جور و کین
کشت با دستور ابلیس لعین
او قسم خورده که تا یوم القیام
ابن آدم را کشد سوی حـرام
از چپ و از راست و هم از پیش و پس
بهر ما گسترده صد دام از هوس
دام شیطان است هر فعل حرام
تو حذر کن از حرام ای خوش مرام
مؤمن از بهر مقام و پول و مال
کی شود آلوده بسـروز و وبال
مؤمن از عصیان پرهیزد مدام
او بترسد از معاصی، از حـرام
بنده ی حق عبد رب العالمین
کی شود تابع به شیطان لعین
بنده ی حق چون شود عبد هوی
خوشتن را چـون کند او بی نـوا
تابع شیطان نگردد چـون یزید
نی شود چون شمر و چون قارون پلید

بل چو بوبکر و عمر عثمان علی
تابع حق می شود گردد ولی

مؤمن دانا و عاقل از حرام
می هراسد با یقین هر جامدام
او چسان نزدیک گردد بر گناه

تا شود در نزد رحمان رو سیاه
او بدانند جدش آدم از حرام

رانده شد از مَأْمَن دَاوُ السَّلام
اهل ایمان تابع قرآن شود

دشمن سر سخت هر شیطان شود
با شیاطین می کند جنگ و جهاد

می کند دوری ز هر شر و فساد
در صف عباد حق در خط دین

نفس و شیطان را زند او بر زمین
نفس و شیطان را کند خوار و ذلیل

با عمل اخلاص و ایمان و دلیل
ای مسلمان تو بهره‌ی از گناه

تا نگردي نزد رحمان رو سیاه
بنده ی حق باش، حق گو، حق شنو

جز طریق حق، ره دیگر نرو

ذکر حق گو و خدا را یاد کن
خوشیش را از بند نفس آزاد کن
تو برو در سنگر تقوی و صبر
توشه گردد آور برای مسرگ و قبر
صبر و تقوی پیشه کن در زندگی
تا نیارد بهر تو شومندگی
صبر و تقوی بهر ایمان چون سراسر است
مؤمن بی صبر و تقوی ابر است
صبر و تقوی را تو همچون جان خود
حفظ کن چون دین هم ایمان خود
گشت ابراهیم از تقوی خلیل
شهره‌ی آفاق و محبوب جلیل
یوسف از تقوی عزیز مصر شد
شد برون از حبس و اندر قصر شد
مؤمن از تقوی ولی الله شود
اسوه و الگوی خلق الله شود
مؤمن از تقوی شود بی شک ولی
سرّها گردد برایش منجلی
همچو ابراهیم و فرزندش یقین
می شود تسلیم رب العالمین
بگذرد در راه حق از جان و مال
از زن و فرزند خود بی قیل و قال

ای مسلمان بشنو از من این سخن
 قول حق را تو پذیرا شو ز من
 هست دنیا و مقام و پول و مال
 مثل مار مُهلِکِی خوش خطّ و خال
 مار مُهلِک را تو در دل جامده
 هر چه حق فرموده است انجام ده
 نفس و شیطان را مده هرگز امان
 بر زمین زن هر دو را چون پهلوان
 پوزه شان را تو بمال اندر تراب
 آرزو شان بدل کن بر سراب
 لشکر ابلیس را در هم شکن
 خرم من اعداء را آتش بزن
 خنجر لا را بزن بر سینه شان
 تا که بشکافد دل پر کینه شان
 هر گناهی کرده ای زو توبه کن
 رو به درگاه خدا کن، لایه کن
 توبه کن از هر چه عصیان کرده ای
 خویشتن را خانه ویران کرده ای
 عهد کن با خالق خود در خفا
 تا نگردي بعد از این گرد خطا
 در ره دین خدا کوشش نما
 تا خدای مهربان بخشد ترا

پاک گرداند ترا رحمت کند

بعد مرگت وارد جنت کند

بحر الطاف خدایت بیکران

شستش و ده خویش تن را اندر آن

تا خدا بخشد ترا پاکت کند

پیش از آنکه در لحد خاکت کند

تو مشو مأیوس از غُفران حق

رحم او بگرفته از قهرش سَبَق

هستی از آلوده دامن از گناه

شستش ویش ده به سیل اشک و آه

سیل اشک از دیده ها جاری بکن

گریه ها سرده ز دل زاری بکن

آتشی از آه و افغان بر فرروز

خو من آلودگی ها را بسوز

توبه کن از معصیت چون جدّ خود

هم من به بیرون تو پا از حدّ خود

با گناه کاران مشو هرگز قرین

صالحان را بر رفاقت بر گزین

صحبت صالح ترا صالح کند

صحبت طالح ترا طالح کند

می گریز از یار بد، از یار بد
 یار بد، بدتر بود از مار بد
 دل به دلداری بده کاند در جهان
 نیست و نبود مثل و هم مانند آن
 كُلْ شَيْءٍ هَالِكٍ إِلَّا وَجْهَهُ
 لا شَرِيكَ لَهُ وَلَا مِثْلَ لَهُ
 إِنَّهُ مَتَى قَدِيمٌ لَا يَمُوتُ
 يَحْكُمُ بَيْنَ الْعِبَادِ لَا يُفْوتُ
 صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى خَيْرِ الرُّسُلِ
 هَادِيَ الْخَلْقِ إِلَى خَيْرِ السَّبِيلِ
 وَغُلِّىْ أَلِيَّهُ وَصَحْبَهُ أَجْمَعِينَ
 وَاعْفِرِ اللَّهُمَّ (شافی) یا مُعْمِنِ

نماز جمعه را پاس بداریم

نماز جمعه بی شک فرض عین است
 ادایش چون ادای قرض و دین است
 نماز جمعه عید مؤمنین است
 شعار دین خیر المرسلین است
 نماز جمعه بی شک پرچم دین
 از آن غفلت نخواهد کرد مؤمن
 نماز جمعه بهر دین ستون است
 که ترکش کار انسانی زیون است

نماز جمعه را تو قدر می‌دان

که راضی گردد از تو رب رحمان

نماز جمعه واجب گشته بر تو

مسلمان رو کند بر آن زهر سو

نماز جمعه را تو از دل و جان

به پا دارش که چون هستی مسلمان

نماز جمعه را آن کس نخواند

که قدر و قیمتش را او نداند

نماز جمعه قلب مؤمنین است

شعار دین، شعور مسلمین است

نماز جمعه را تو پاس می‌دار

که بی‌شک تارکش مغبون و بیمار

نماز جمعه مؤمن را چون نور است

یقیناً تارکش از حق به دور است

نماز جمعه از الطاف یزدان

دل مؤمن از آن شاد و خرامان

مسلمان جمعه را بر پا بدارد

هم آن را ز کین دین خود شمارد

نصیحت گفته (شافی) مر شما را

سپارد بر شماها، جمعه‌ها را

وصلی الله علی نور الهدایة

من الآن الی یوم القیامة

درخواستی مشفقانه از مسلمانان ایران و جهان

بیایید ای مسلمانان درآییم

بِه زیر پرچم اسلام و قرآن

که قرآن بهر ما فصل الخطاب است

امام و پیشوا معیار و میزبان

امامان گرچه بهر ما امام اند

ولی قرآن امام کل ایشان

به حکم این کتاب آسمانی

به حکم شرع و عقل و دین و ایمان

بلاشک مؤمنان باهم برابر

عداوت بینشان از کار شیطان

طریق وحدت و عدل و اخوت

بیان گشته در این قرآن فرقان

عمل کردن بر این قرآن یقیناً

رهاند اهل ایمان را از خسران

ز شرک و بدعت و جهل و خرافات

ز هر جرم و خطا و ظلم و عصیان

شمار اهل ایمان بر و تقواست

نه بد اخلاقی و نه اثم و عدوان

نه فحش و لعنت و دشنام و توهین

نه طعن و توطئه، بی‌داد و ظغیان

نه قتل و غارت و تخریب و تعذیب

نه خونریزی و هم تهدید و بهتان

مسلمانان همه این را بدانند
تنازع، جنگ بین اهل ایمان
حرام است این چنین جرم و خیانت
به حکم شرع و عقل و دین و وجدان
مسلمانی همه سالم و صداقت
محبت، الفت و صلح است و احسان
گذشت و عفو و اغماض و ترحم
امید مغفرت از رب رحمان
یقین با جنگ و قتل و غارت و ظلم
بلرزد کساخ دین و وحدت از آن
حقیقت تحت کابوس تعصب
شود مستور و ناپیدا و پنهان
حیات از بهر انسان ها شود تلخ
شود دنیا جهنم بهر ایشسان
خداوند چنین هرگز مبادا
که دین و اهل دین گردد پریشان
به (شافی) رحم کن اندر دو گیتی
تفضل کن بر او هر لحظه هر آن

منع و نهی از استعانت از غیر الله

ای که گویی: «یا رسول الله مدد»
هست آیا این دعایت مستند؟!

چون دعا مخصوص الله است و بس

نیست و نبود جز خدا فریادرس

نذر و قربانی دعا حق خداست

دادن حقش به غیر از او جفاست

«یا رسول الله مدد» یک بدعت است

بدعتی منکر، خلاف سنت است

اهل سنت را چنین خواندن خطاست

«یا رسول الله مدد» گفتن جفاست

این دعا را از چه کس آموختی؟

در تنور شرک و بدعت سوختی

نه خدا بر این اجازت داده است

نه علی این استعانت کرده است

نه علی گفته چنین نه مجتبی

نه حسین ابن علی در کربلا

نه امام اعظم و نه شافعی

مالک و نه ابن حنبل رافعی

خواهش از اموات و غائب کی رواست؟

حجت بر این دعا اندر کجاست؟

گر مدد خواهی تو از الله بخواه

نیست او مانند رهبر یا چو شاه

عالم الغیب است و غفار الذنوب

رحم او بس یار و ستار العیوب

شافی و کافی خداوند است و بس
بنندگان محتاج او در هر نفس
غائب و اموات از تو بی خبر
بی خبر چون می کند دفع ضرر؟
مرد و غائب نداند کیستی
بر شفاعت لایق هستی، نیستی؟
در کجایی؟ مونی یا مشرکی؟
مسئله تحقیق؟ هالکی یا مهلکی؟
جز خدا کس را نباشد علم غیب
نیست اندر این حقیقت شک و ریب
در دعایت اقتدا کن بر نبی
بر امامان به حق و بر علی
راه حق راه علی و مصطفی است
غیر از این دو راه را رفتن خطاست
(شافی) ار پندت دهد تو گوش دار
هستی ار انسان عاقل، هوشیار

الدنيا مزرعة الآخرة

عمر کوتاه است و شبها هم دراز
نیمه شب برخیز و کار خود بساز
عمر خود را بر بطلالت مگذران
جهت کن راه تو در پیش است دراز

نیمه شب برخیز با صدق و یقین

غسرق شو اندر عبادت، در نماز

توبه کن از هر چه عصیان کرده‌ای

نال‌ها سر ده تسو از روی نیاز

بر تمام کرده‌ها، ناکرده‌ها

گریه‌ها سر ده تسو با سوز و گداز

بنده‌ی حق باش و هم آزاده باش

تا شوی اندر دو عالم سرفراز

بنده بودن بهر رب العالمین

بنده را از خلق سازد بی نیاز

گر تو اندر بندگی صادق شوی

رب تو بهر تو و گردد کارساز

تکیه بر املاک و دارایی نکن

بر مقام و ملک و مال خود نیاز

ملک و مال و عیش دنیا هیچ نیست

گر خدا را بنسده‌ای، بر آن نیاز

در طریق سنت و قرآن برو

آنچه شرک و بدعت است، بر آن نیاز

شرک و بدعت ضد قرآن و سنن

اهل شرک و اهل بدعت، حق‌ه‌باز

پند (شافی) را تو اندر گوش کن

نصف ششب برخیز و کار خود بساز

پند و اندرز ترکی، برای ترک زبانها

گل ای انسان اویان یاتمّه، گل اللهه گل اللهه
یوله گل بیراهه، گیتّمه گل اللهه گل اللهه
عُمُرُوی سَن تَلَف ایتّمه، شیاطین یولینّه گیتّمه
دینُوی دُنیاّیه ساتّمه گل اللهه گل اللهه
سَنون خَلاق و زَرّاقون، سَنی دعوت ایدَرهَرگون
دعوتین رَد ایدَن مغبون گل اللهه گل اللهه
عزیزم یوخودان اویان، گیتّمه بیراهه بیردایان
حَق اولان اللهَدَن اوتان گل اللهه گل اللهه
اولیمَن سن غافل اولمه، امر دینده جاهل اولّمه
عبادتّه کاهل اولّمه، گل اللهه گل اللهه
سَوای اللهَدَن ای انسان، تاپلمز دردلره درمان
گر ایسترسن سر و سامان گل اللهه گل اللهه
سَنی خلق ایلین الله، رحی چوخدور سنه بالله
سَنی طرد ایلمز واللّه گل اللهه گل اللهه
او رحمان و رحیم الله، واسطه ایستَمَز واللّه
سنه رحم ایلِیَز بالله گل اللهه گل اللهه
اجل بیر گون سَنی حَقْلَر، الوی دیلوی باغلر
آخِر هامی سَنی پیسلر، گل اللهه گل اللهه
آچ گوزووی عبرت ایلّه، نفسی اولدور همت ایلّه
تنبیل اولمه غیرت ایلّه، گل اللهه گل اللهه
کیچرتمه وقتی بیهوده، قبری محشری سال یاده
یتشمز هیچ کیمسه داده، گل اللهه گل اللهه

دوشویدورالووه فرصت، بوفرصنی ییل غنیمت

اگر ایسترسن سعادت، گل اللهه گل اللهه

خداوندون ذکرین ایله، آخرتون فکرین ایله

شیاطینه نفرین ایله، گل اللهه گل اللهه

بو دنیادن نه ایسترسن، که اونی قویوپ گذرسن

نچون پس غافل گزرسن، گل اللهه گل اللهه

اگرشاه جهان اولسون، مین ایلرخوش اولوپ گولسون

ارزشی یوخ اگر بیلسون، گل اللهه گل اللهه

اولوپدور بو جهان فانی، بو دنیاده قالن هانی

فراموش ایتمه رحمانی، گل اللهه گل اللهه

پادشاه لر نیجه اولدی، اجل تاج و تختین آلدی

تختدن تابوته سالدی، گل اللهه گل اللهه

عزیزم میل ایتمه جاهه، دوشر سن عاقبت چاهه

اوزووی دوندرد الله، گل اللهه گل اللهه

اگر سن اهل ایمان سن، قوجالوبسن یا جوان سن

بوسوزلریمه اینان سن، گل اللهه گل اللهه

سنه (شافی) دیرهرآن، گیت خدایه طرف ای جان

نماز قیل سن اوخی قرآن، گل اللهه گل اللهه

(بیان صفات بندگان الله متعال)

اللهه بنده اولان گجه گوندوز ذکر ایلر

اللهون قدرین بیلان گجه گوندوز ذکر ایلر

عشقون شربتین ایچر، جان و مالیندن کیچر

ذکرون عشقینده اوچر گجه گوندوز ذکر ایلر

ذکرینده ریا ایتمز دینین دنیایه ساتمز

هرگز گناهه باتمز گجه گوندوز ذکر ایلر

نمازون قدرین بیلار، اونی وقتینده قیلار

اورگدن پاسین سیلار، گجه گوندوز ذکر ایلر

اللّٰهه عاصی اولماز، قلبی ده غاسی اولماز

اورگده پاسی اولماز، گجه گوندوز ذکر ایلر

اللّٰهدن غافل اولمز دینینده جاهل اولمز

ذکرینده کاهل اولمز گجه گوندوز ذکر ایلر

اللّٰهون ذکرین ایلر آخرت فکرین ایلر

شیطاننه نفرین ایلر گجه گوندوز ذکر ایلر

دنیایه ییل باغلاماز الدن ویرسه آغلاماز

اورگده کین ساخلاماز گجه گوندوز ذکر ایلر

یالان دیمزد انشمز غافلره قاریشمز

دنیایه چوخ چالیشمز گجه گوندوز ذکر ایلر

در ده درمان استیان حق دن امان استیان

دین و ایمان استیان گجه گوندوز ذکر ایلر

هر خیره الله مصدر بنده سی اونی سسدر

هرنه سین اوندن ایستر گجه گوندوز ذکر ایلر

اللّٰهدن سوای هیچ کس سسلره ویرمز لر سس

الله بنده سینه بس گجه گوندوز ذکر ایلر

(شافی) ذکرایله هر آن ذکر ایلر درده درمان

الحق که عبد رحمان گجه گوندوز ذکر ایلر

در مذمت و توبیخ اشخاص تارک الصلاة

ای نمازی قیلیمان، بی عقل و نادان سن مگر؟!
 دینه ضربت وورمه سن، بی دین و ایمان سن مگر؟
 اهل ایمانه نماز قیلماق اونه معراج دور
 اهل ایمان سن، بو معراجدن گریزان سن مگر؟
 مؤمنه بیش وقت نمازی فرض ایدوب ربّ جلیل
 دین ستونی دور نماز، سن بونه نادان سن مگر؟
 امر شیطانیه سن ترک نماز ایتدون یقین
 باخمه شیطان سوزینه، سن عبد شیطان سن مگر؟
 ایلده سن بیرمین و سکز یوز ایگرمی بیش نماز
 ترک ایدرسن جان من، فرعون و هامانسن مگر؟
 بینماز اوسته شریعتده نماز قیلماق حرام
 رحم ایله سن اوزووّه بی عقل و وجدانسن مگر؟
 آییهی قرآندو (وَيَلِّ لِلْمُضِلِّينَ السَّذِينَ...)
 منکر قرآن و یا آیات قرآن سن مگر!!!
 (شافی) نون وعظی اگر چه تلخ و تند و تیز دور
 تلخ اولان دارونی صرفایت مست و حیران سن مگر؟

مقدمه عمدة المحرمات

بنام خداوند خلق جهان

خداوند بخشندهی مهربان

خدایا سپاس و ستایش ترا

تویی مالک الملک هر دوسرا

یگانــه خــدای یگانــه اله

بر این قبول حق کل عالم گواه

خلاق همه بر سر خوان تو

تویی میزبان خلق مهمان تو

خدایا بیاران درود مدام

به روح محمّد علیه السلام

به ارواح آل و به اصحاب او

به انصار و اعوان و احباب او

خصوصاً بر آن چار یار رسول

محبّان سبطین و حیدر بتول

سلام ای مسلمان با دین و عقل

خدایت دهد بر تو توفیق فضل

ز من بشنو ای مومن راستین

تو عبد خدا هستی و اهل دین

خدای تو از روی لطف و کرم

نموده ترا غرق اندر نعم

مضرات را کرد بر تو حرام

حذر کن از آنها تو ای خوش مرام

ز هر چه حرام است پرهیز کن

به عشق خدا سینه لبریز کن

عملکرد بر فرض و سنت ترا

رهاند ز فقر و مذلت ترا

ز مکرره و منکر حذر کن یقین

شود جایگاهت بهشت برین

مکن میل سوی حرام و گناه

مبادا شوی نزد حق رو سیاه

به یاد خدا باش و ذکرش نما

تو در بندگی باش و شکرش نما

به یادش دل خویش را شاد کن

ز درد و غم و غصه آزاد کن

دل آرام گیرد به یاد خدا

زیادش مشو يك نفس هم جدا

تو بر پند (شافی) عمل کن بدان

که او خیر خواه است بر مومنان

برحذر داشتن اشخاص از حرام و بیان مضرات آن

هر آنچه شمارم برایست حرام

شمرده است قرآن و سنت حرام

ز قرآن و سنت اطاعت نما

تخلف از ایمن دو سه امت حرام

حرام آفت دین و ایمان بود

قربابت بر اینگونه آفت حرام

زهر چه حرام است پرهیز کن

به شخص حرامی سعادت حرام

نـرو در ره اهل دوزخ- بـدان

بـذیرفتن این شـقاوت حـرام

حـذر کن تـو از قـول و فـعل حـرام

مبادا شود بـر تـو جـنت حـرام

حـرام آتـش خـشم و قـهر خـدا

بـر آن ارتکـاب و قـرابت حـرام

حـرام آتـش اسـت و سـوی آن نـرو

سـوی تـل آتـش عـزیمت حـرام

تـو از راه تـقـوی و زهـد و ورع

مـنه پـا بـرون این جـسارت حـرام

مطـیع هـوی گـشتن و خـودسـری

ضـلالت بـود این ضـلالت حـرام

تـو بـا نفـس و شـیطان هـمیشـه بـجنگ

کـه بـر دـشمنان بـذل فـرصت حـرام

اگـر بـر کـسی نفـس غـالب شـود

اـسیرش کـند این اـسارت حـرام

بگو: (زَبْنِيْ اَللّٰهُ ثُمَّ اَسْتَقِمْ)

تـرا تـرك این اـستقامت حـرام

هـدف را فـدای وسـیله مـکن

چـنین اـشـتباه و خـسارت حـرام

بـتـرس از خـدا و مـتـرس از کـسی

کـه از غـیر او خـوف و خـشیت حـرام

تو در هر کجائی خدا با تو است

ترا غفلت از این معیت حرام

نبی- آل و پیاران او اسوه ات

تخلیف ز الگو و اسوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك وعظ و نصیحت حرام

محرمات مربوط به مسائل اعتقادی

حذر کن تو از کفر و شرك و نفاق

که این هر سه بی شك به ملت حرام

ره کفر راه شقاقوت بود

در این راه رفتن به شدت حرام

منافق بود بدتر از کافران

بر آنان بلا شك جنت حرام

یقین شرك ظلمی عظیم و حرام

به مشرك یقین لطف و رحمت حرام

تو در حد توحید خالص بمان

به مومن ریا شرك و بدعت حرام

مشو منکر آنچه در دین حق است

که این ارتداد است و ردت حرام

ره دین ره عزت و افتخار

ترا ترك این راه عزت حرام

به الله و قرآن و دین و نبی

بلاشك و شیهت اهانست حرام

میندیش در ذات الله که چون

بود مهلكه این هلاکت حرام

تفکر در آفاق و انفسن نما

در این ره ترا ترك دقت حرام

مپندار کس جز خدا غیبدان

چنین زعم و قولی به امت حرام

تو مدعو غیبی مخوان جز خدا

که از غیر او استغاثت حرام

جهان با همه خلق محتاج او

ز محتاج در خواست حاجت حرام

مبوتر نباشد به جز او کسی

عقاید خلاف حقیقت حرام

و اما دعا خواهی از زنده گان

نباشد چنین استعانت حرام

ز اجماع امت تو خارج مشو

تخلف از این اکثریت حرام

نبی آل و پیاران او استو ات

تخلف ز الگو و اسوت حرام

که چون راهشان راه دین است و شرع

تخطی ز راه شریعت حرام

خدا یا به (شافی) تو رحمت نما

مگردان بر او عفو و جنت حرام

در بیان محرمات متفرقه‌ی اعتقادی

ز قول خدا و رسول و امام

بلاشك جعل روایت حرام

گناهی بزرگ است جادوگری

یقین سحر و جادو کفایت حرام

تو تصدیق عراف و کاهن مکن

که این کفر در شرع و سنت حرام

تمیمه میاویز از خویش و خلق

تمیمه و طیره به امت حرام

بود عکس و تمثال مردان دین

به قصد ستایش محبت حرام

مکن ذبح از بهر غیر خدا

به امت چنین شرك و بدعت حرام

یقین نذر نوعی عبادت بود

به غیر خدایت عبادت حرام

قسم جز به ذات و صفات خدا

خلاف است، ایسن از برایست حرام

مخور تو قسم بر دروغ و خلاف

ترا این عمل بی نهایت حرام

سَنَوَالِ نَكِيرِينَ رَا حَقِّ بَدَانِ

که انکار آن هم به ملت حرام

تَوَمْنُکَر مَشُو بِر شَفَاعَتِ بَدَانِ

به اشخاص منکر شفاعت حرام

مَغُو بِر حَلَالِی حَرَامِ اسْتِ آن

و بالعکس این در شریعت حرام

حَلَالِ خُدا تَا قِیامَتِ حَلَالِ

حرام خدا تا قیامت حرام

مَسْلَمَانِ سَنَیْ بِوُودِ مَتَبِعِ

بداند به دیندار بدعت حرام

نَبِیْ آلِ و یَسَّارَانِ او اسـ و هاند

تَخْلُفِ ز الْگـ و و اسـ و ت حرام

ز قُرْآنِ و سَنَتِ هِدایتِ بَخـ و اه

جَزْأِ اِیْنِ دُو - اخذ هدایت حرام

نَصِیْحَتِ ز دِیْنِ بِوُودِ (شافی) بگفت

که چون تَرْکِ و عِظِ و نَصِیْحَتِ حرام

در بیان توبه و تشویق و ترغیب بر آن و حرمت ترک توبه

به هر مومنی توبه واجب بود

که چون تَرْکِ توبه به امت حرام

بِه (تُوبُوا إِلَى اللَّهِ) لِيَكْـ گـ و

یقین رد این جلب و دعوت حرام

بیا توبه کن بی درنگ ای عزیز

که تسووف و تاخیر توبت حرام

مسووف به قول نبی هالك است

فتادن ترا در هلاکت حرام

در توبه و رحمت حق یقین

به روی تو باز است غفلت حرام

نجات تو در توبه‌ی خالص است

که ترکش به قرآن و سنت حرام

خدا بر تو از مادت ارحم است

تغافل از این رحم و رافت حرام

شود شاد از توبه‌ات رب تو

بر این لطف ترك عنایت حرام

شوی پاک با توبه از معصیت

ترا غفلت از این طهارت حرام

تو از رحمت حق مشو ناامید

که چون ناامیدی ز رحمت حرام

نبی آل و پیاران او اسـوـه‌اند

تخلف ز الگو و اسـوـت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

تعلیم و تعلم عبادتی بزرگ و ترك آن حرام است

بیاموز علم گناه و ثواب

به مومن یقیناً جهالت حرام

به نادانی و جهل راضی مباش

بلاشك تو را این رضایت حرام

تعلم ترا عزت و رفعت است

در این راه سستی و فترت حرام

ترا دین و دانش ابر نعمت است

یقین غفلت از این دو نعمت حرام

تو در کسب علم و عمل سعی کن

تغافل از این دو به شدت حرام

ترا علم و اخلاص و ایمان عمل

نباشد اگر بر تو جنت حرام

یقین جهل عیب است و ننگ است و عار

پذیرفتن این فضاحت حرام

مکن در سئوال از مسائل تو شرم

که در پرسش از دین خجالت حرام

به بطلان توضایح مکن عمر خویش

یقیناً ترا این بطلالت حرام

پرس از برای تفقه ولی

سئوال به قصد تعنت حرام

نبی آل و یساران او اسوه‌اند

تخلف از ایشان به غایت حرام

تو برپند (شافی) عمل کن بدان

تمرد ز پند و نصیحت حرام

محرمات مربوط به فروضات و نماز

نماز و زکات - حج و روزه - جهاد

از این فرضها بر تو غفلت حرام

که هر يك ز ارکان دین تواند

یقین ترك هر يك به شدت حرام

هر آن واجبی فرض باشد یقین

برای تو تركش به غایت حرام

تعلل - تساهل در انجام فرض

گناهی عظیم و به امت حرام

نماز تو رکنی است در دین تو

یقین ترك آن مثل ردّت حرام

شعار دیانت بود این نماز

ترا ترك آن بسی نهاییست حرام

نماز از برای تو معراج تو

ز معراج غفلت برایت حرام

مکن دزدی اندر نمازت بدان

که این بدترین نوع سرقت حرام

هر آن کس بود کاهل اندر نماز
شفاعت بر او در قیامت حرام
نماز از قضا شد قضایش بخوان
که تاخیر آن در شریعت حرام
نماز از بخوانی تو قبل از زمائش
گناه است بی شک و شبهت حرام
جنب بی وضو خواندن هر نماز
به حکم شریعت به ملت حرام
نبی آل و پیاران او اسـوـهـاند
تخلف ز الگو و اسـوـت حرام
نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت
که چون ترک پند و نصیحت حرام

زکات سومین رکن دین - ادایش فرض و ترکش حرام و گناه است

زکات از برای تو فرضی بزرگ
یقین منع و ترکش به شدت حرام
زکات تو رکنی است از دین تو
ز پرداخت آن بر تو غفلت حرام
زکات تو دینی است ادایش نما
که مقروض ماندن برایت حرام
زکات از ندادی عذابت کند
یقیناً ترا این بخلت حرام

زکات از ندادی تو بر مستحق

ترا این عمل مثل سرقت حرام

مینداز خود را تو در مهلکه

که افتادن اندر هلاکت حرام

تو بر غیر اهلش زکات از دهی

یقین این عمل در شریعت حرام

شود قبر تو حبس دائم تو را

قبول چنین حبس و ذلت حرام

بدهکارمردی ندادی زکات

شود بر تو لطف و عنایت حرام

نیازت ز محتاج بر دادنش

بود بیشتر، بخل و خسرت حرام

تو (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ) را بخوان

تغافل ز قبر و قیامت حرام

هر آنچه تو داری خدا داده است

تو را غفلت از این عبادت حرام

نبی آل و یاران او اسـوه‌اند

تخلیف ز الگو و اسـوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

روزه‌ی ماه رمضان فرض عین و ترک آن گناه و حرام است

الا ای مسلمان با دین و عقل

یقین روزه خواری به شدت حرام

ترا روزه داری ابر نعمت است

تغافل از آن بی نهایت حرام

بود روزه مخصوص رب جلیل

که ترکش بلا عذر و علت حرام

شفاعت کند روزه از بهر تو

یقین غفلت از این شفاعت حرام

بود روزه رکنی ز ارکان دین

بلا شك ترکش به غایت حرام

تعامل - تساهل در انجام فرض

به فرمان قرآن و سنت حرام

به صائم در ایام روزه جماع

بلا شك اندر شریعت حرام

در ایام تشریق و اندر دو عید

یقین روزه داری به امت حرام

نماز و صیام و تلاوت طواف

در اوقات حیض و جنابت حرام

بنی آل و یاران او اسبوه اند

تخلف ز الگو و اسبوت حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

خلاف شریعت به ملت حرام

حج و عمره نیز از ارکان دین و فرض است و ترك آن برای مستطع حرام و گناه کبیره
است

اگر مستطع گشته ای حج کن

که تركش برایت به شدت حرام

یقین تارکش عاصی و رو سیاه

پذیرفتن این فضاحت حرام

بود حج در دین تو رکن دین

یقین ترك این رکن و رایست حرام

گناهان تو پاک گردد به حج

ترا غفلت از این طهارت حرام

سعادت بود حج واجب ترا

یقین ترك راه سعادت حرام

خدا بر تو نعمت عطا کرده است

تغافل به امت ز نعمت حرام

ز پاداش و کیفر تو غافل مباش

از این دو بلا شك غفلت حرام

پشیمان شوی از تعلل یقین

پذیرفتن این ندامت حرام

بنی آل و یاران او اسـوـهـانـد

تخلف ز الگـو و اسـوـت حـرام

بیان کرده (شافی) تو را حکم شرع

تخطی ز حکم شریعت حـرام

جهاد با کفار حربی فرض و ترکش حرام و از گناهان بزرگ است

جهاد تو در راه الله یقین

بود فرض و ترکش به امت حرام

تو در راه اسلام و دین و وطن

بجنگ ای برادر که ذلت حرام

شهادت طلب باش در راه حق

ترا ترک راه سعادت حرام

یقین مرگ در راه حق نعمت است

که پندار آن جزء نعمت حرام

فرار از صف جنگ با کافران

چنین جرم و فسق و خیانت حرام

تولای کفار و اعداء دین

یقینا به اهل دیانت حرام

خبر چینی از بهر دشمن یقین

به هر مسلمی مثل ردت حرام

تو مفروش بر کافران اسلحه

که این جرم سنگین برایت حرام

مشو خادام کافران وقت جنگ

بمسالم چنین شغل و حرفت حرام

مشو غافل از مرگ و قبر و حساب

که غفلت از این سه به ملت حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلف ز حکم شریعت حرام

جهاد با نفس اماره فرض عین و ترك آن حرام و گناه کیبیره است

جهاد تو با نفس فرضی عظیم

یقین غفلت از این فریضه حرام

بود نفس تو بدترین دشمن

اطاعت ز نفس و هوایت حرام

مبادا بیفتی تو در دام نفس

شود بر تو آنکه سعادت حرام

تو با نفس و شیطان همیشه بجنگ

که بر دشمنان بذل فرصت حرام

مکن صالح با نفس يك لحظه هم

که این صالح شوم و بغایت حرام

هر آن معصیت از کسی سرزند

ز نفس است، از آن نفس غفلت حرام

اگر نفس تو بر تو غالب شود

اسیرت کند این اسارت حرام

مبادا هوايست اله است ششود

عبادت به نفس و هوايست حرام

تو عبد خدا باش، نه عبد کس

به غیر خدایت عبادت حرام

مگو بد- مکن بد- مپندار بد

که این هر سه اندر شریعت حرام

ترا آنچه گفتم حقیقت بود

تخلف ز حق و حقیقت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترک کند و نصیحت حرام

محرمات مربوط به قتل و خودکشی

یقین قتل مومن به ناحق به عمد

گناهی عظیم و بشدت حرام

بود خودکشی نیز جرمی عظیم

بر این دو جنایت اعانت حرام

حذر کن تو از قتل و از انتحار

که هر دو یقیناً به غایت حرام

مکن خویشتن را تو اهل جحیم

به خود رحم کن این جنایت حرام

مزن تیشه بر ریشه خویشتن

که این کار اندر شریعت حرام

ز پاداش و کیفر تو غافل ممان

به مسلم بلا شك غفلت حرام

تو بر خلق و بر خویشان رحم کن

مبادا شود بر تو جنت حرام

به دستور دینت عمل کن یقین

تخلیف ز راه دیانت حرام

ربا خواری و شهادت و کتابت برای آن حرام و از گناهان بزرگ محسوب می گردد

ربا خواری آن فعل زشت و گناه

به فرمان قرآن و سنت حرام

مشو أخذ و کاتب و شاهدش

که این هر سه از بهر امت حرام

بلا شك ربا بدتر است از زنا

بر آن ارتکاب و قرابت حرام

ربا خوار شخصی محارب بود

به شخص محارب سعادت حرام

ربا خوار بی معرفت را بگو

به شخص ربا خوار رحمت حرام

برو توبه کن از ربا خواریات

ربا در شریعت به شدت حرام

تو مفروش عقبی به دنیای دون

خسارت بود این - خسارت حرام

تو رد مظلالم نمسا توبه کن
که از بهر تو ترک توبت حرام
تو از قصه‌ی آدم عبرت بگیر
مبادا شود بر تو جنت حرام
به مدیون معسر تو مهلت بده
از آن بینوا سلب مهلت حرام
مشو غافل از مرگ و قبر و حساب
از این سه برای تو غفلت حرام
اطاعت نما از خدا و رسول
ز نفس و هوایت اطاعت حرام
بیان کرده (شافی) تو را حکم شرع
تخلف ز حکم شریعت حرام

عمل زنا و لواط و قوادی از محرمات عمده و از گناهان کبیره است

مسلمان بداند - زنا و لواط
به اهل دیانت بشدت حرام
یقین هر دو فعل حرامند و زشت
قربابت به این دو به امت حرام
زناکار و لواطی اسیر هواست
پذیرفتن این اسارت حرام
یقین هر دو شهوت پرستند و بس
پرستیدن نفس و شهوت حرام

بیر زین دو کس ای مسلمان بدان

به آنان بلاشك قرابت حرام

از آنان بدور است عز و شرف

تورا با چنین کس رفاقت حرام

بر آنکس که قواد باشد بگو

به قواد بی دین جنّت حرام

کسی مبتلاشد به فعل حرام

بر او بالیقین ترك توبت حرام

در توبه بساز است بر روی خلق

تغافل از این لطف و رحمت حرام

خدا گفته : (لَا تَقْنَطُوا) خلق را

به مومن از این لطف غفلت حرام

بیان کرده (شافی) تورا حکم شرع

تخلف ز حکم شریعت حرام

یکی از محرّمات عمده قذف و افتراء است که از گناهان کبیره محسوب می شود

مکن قذف مومن - مشو مفتّری

که چون افتسرا در شریعت حرام

ثمّ این جلده مجازات قذف

مکن قذف کس این بشدت حرام

اگر چار شاهد نباشد تورا

شوی مفتّری افتراءت حرام

حذر کن ز بهتان یقینا بدان

که بهتان و تهمت بغایت حرام

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ) را بخوان

بلاعلم و ایقان شهادت حرام

تو در ستر عورات مومن بکوش

بمومن یقین کشف عورت حرام

هر آنچه شنیدی ز فحشاء مگو

ز اسرار مردم حکایت حرام

مکن قول و فعل بد خلق را

اشاعه ترا این اشاعت حرام

مبر آبروی مسلمان که چون

ز مومن یقین هتک حرمت حرام

نداری تو بر خود اهانت روا

اهانت مکن چون اهانت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پندو نصیحت حرام

یکی از محرّمات عمده دروغ گفتن است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

فرموده: «المومن لایکذب» - مومن دروغ نمی گوید -

نبی گفت: مومن نگوید دروغ

دروغ از برایش به شدت حرام

مسلمانان بپرهیزد از قول کذب

دروغ از مسلمانان به غایت حرام

دروغ آفت دین و ایمان شرف

قربابت بر اینگونه آفت حرام

یقیناً دروغ از رذائل بل بود

بلاشك به مومن رذالت حرام

مبادا مسلمان بگوید دروغ

به کذاب بدقول سعادت حرام

دروغ از مسلمان بعید است و زشت

به مومن چنین خو و خصالت حرام

کسی لب گشاید اگر بر دروغ

شود مفتضح این فضاحت حرام

دروغ اولین آیت است از نفاق

چنین آیت از بهر امت حرام

صداقت بود آیت اهل دین

یقین ترک راه صداقت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترک و پند و نصیحت حرام

غصب از محرمات عمده و از گناهان بزرگ بشمار می رود

أَلَا أَيُّهَا الْغَاصِبُ الْقَاسِطُ

ترا غصب در شرع و سنت حرام

یقین غصب اموال و املاك غير

به هر نحو و هر شكل و حيلت حرام

مشو غاصب و هم سبب بهر غصب

که این ظلم و عصیان بشدت حرام

ز غصب الحیا نیز پرهیز کن

که این نوع غصب از برایست حرام

تصرف در اموال و املاك غير

یقیناً ترا بی رضایت حرام

تواند در مکانی اقامت مکن

که غصبی بود این اقامت حرام

نمی ترسی از خشم و قهر خدا

که از خشم او ترك خشیت حرام

تو باور ندادی به روز جزا؟

ندانی که غصب و شرارت حرام؟

حرام آتش است و سوی آن نرو

بر آن ارتکاب و قرابت حرام

تو رد مظلالم نما تو به کن

مبادا شود بر تو رحمت حرام

به اندرز (شافی) عمل کن بدان

تخلّف به اهل دیانت حرام

خوردن اموال مردم خصوصاً اموال وراث و یتیمان

بناحق مخور مال خلق خدا

که اکلش چو اکل نجاست حرام

یقین خوردن مال مردم چو زهر

هلاکت کند این - هلاکت حرام

خصوصاً اگر از یتیمان بود

بر آن مثل آتش قرابت حرام

(وَلَا تَقْرُبُوا) را ز قرآن بخوان

تخلف ز قرآن و سنت حرام

به بناحق مخور مال وراث

چنین ظلم بی شک و شبهت حرام

تو از خوردن مال مردم بترس

مبادا شود بر تو جنّت حرام

تو مفروش دین را به دنیای دون

که این اشتباه و خسارت حرام

مشو تابع نفس و شیطان بدان

که از نفس و شیطان اطاعت حرام

تو از مرگ و از قبر و آتش بترس

که غفلت از این سه به غایت حرام

تو رد مظلالم نمنا - توبه کن

که بر جرم و عصیان ادامت حرام

بترس از خدا و مخور تو حرام

ز خشم خدا ترك خشیت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

تحلیل در امر سه طلاق و اسقاط آن

به تحلیل و اسقاط آن تن مده

یقین هر دو اندر شریعت حرام

که هر دو خیانت به دین خدا

به دین و شریعت خیانت حرام

محلل چو تیسوی بود مستمار

بمومن یقین این قباحت حرام

محلل له را بگو: ای جهول

یقین بر تو این مکر و حیلست حرام

نبی لعن فرموده بر هر دو شان

پزیرفتن تنگ و لعنت حرام

به مسقط بگو ای ظالم و جهول

که حیلست به اهل دیانت حرام

به مکرو به حیلست تو مسل مجبو

چنین مکر و حیلست بشدت حرام

به قرآن و سنت عمل کن بدان

تخلف ز قرآن و سنت حرام

عملکرد بسر قبول مفتی نما
 ضلالت بود این ضلالت حرام
 ترا عقل و دین بهترین رهنما
 ز عالم نمایان اطاعت حرام
 مشو تابع نفیس سرکش بدان
 اطاعت ز نفیس و هوایت حرام
 تو عبد خدائی نه عبد هوی
 به نفیس و هوایت عبادت حرام
 بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع
 تخلف ز حکم شریعت حرام

محرمات مربوط به ازدواج و طلاق و زوجین

نظر کرد مسلم به نامحرمان
 گناه است و در شرع و سنت حرام
 مشو لا ابالی ممان تو عزب
 به شخص توانا عزوبت حرام
 تو درخواستکاری تامل نما
 یقین خطبه بر روی خطبست حرام
 ز دیندار و صاحب نسب زن بگیر
 که با رذل و بی دین وصلت حرام
 ترا زوجه ی صالحه نعمت است
 ندانستن قدر نعمت حرام

هر آن کس بود بر تو محرم یقین

نکاح تو با وی بشدت حرام

به متعه رضایت مده این بدان

به سنی نکاح موقت حرام

مکن بیش از چهار زن اختیار

که با پنجمی ازدواجت حرام

ز اسقاط نطفه پس از انعقاد

حذر کن که بی عذر و علت حرام

مکن منع زن از مساجد که چون

بلا عذر منع عبادت حرام

صداقیه گر کم بود بهتر است

که مهریه مافوق طاقت حرام

صداق آر به قصد ندادن بود

چنین ازدواجی به امت حرام

مشو طالق زن در ایام حیض

ترا این عمل در شریعت حرام

تو زن را طلاق ار دهی این بدان

به یکجا طلاق ثلاثت حرام

نبی آل و یاران او اسـوه اند

تخلیف ز الگو و اسـوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترک کند و نصیحت حرام

محرمات مربوط به بانوان و همسررداری

- حجاب زنان بالیقین واجب است
 به مومنین کشف عورت حرام
 حجاب عفت و عصمت زن بود
 یقین ترک این حجب و عصمت حرام
 به زن خودنمائی به نامحرمان
 یقیناً بلا عذر و علت حرام
 بود رقص و آوازشان نزد خلق
 گناهی عظیم و به غایت حرام
 خروج زن از خانه بی اذن مرد
 نشوز است و در شرع و سنت حرام
 زنان را تشابه به مردان یقین
 و بالعکس بر مَرَأ و مَرَأَة حرام
 زنی گر معطر شود بهر غیر
 بر او این عمل در شریعت حرام
 خودآرائی بی سوه زن بالیقین
 در اوقات و ایام عدت حرام
 ز شوهر اطاعت به زن واجب است
 تمارض - تمرد - لجاجت حرام
 نشستن زن اگر تباع همسرش
 به هر دو شود عیش و عشرت حرام

کنند دعوت از زوجه را زوج او

به همبستگی، رد دعوت حرام

مگر آنکه عذری بود زوجه را

در آنگاه برایش اجابت حرام

یقین زوج صالح بود نعمتی

تو قدرش بدان کفر نعمت حرام

زن و مرد نامحرم اندر سکن

اقامت کنند این اقامت حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلف ز حکم شریعت حرام

ظلم و ظالمی و اعانت بر آن و پذیرفتن آن حرام و از گناهان بزرگ بشمار می‌رود

مکن ظلم بر خلق و بر خویشان

ترا طی این راه ظلمت حرام

بترس از مکافات ظلم - این بدان

تخلف ز قسط و عدالت حرام

تو از ظلم و ظالم حمایت مکن

یقیناً به ظالم اعانت حرام

کمک کن به مظلوم و دستش بگیر

ز مظلوم ترک حمایت حرام

بپرهیز از ظلم و ظالم بدان

به اشخاص ظالم شفاعت حرام

تو مظلوم باشی از آن بهتر است

که ظالم شوی ظلم و غلظت حرام

تراود ز کوزه هر آنچه در اوست

بمسلم یقیناً اذیت حرام

تو مستضعفی را پذیرا مباش

پذیرفتن ظلم و ذلت حرام

مکن داغ حیوان و تحریششان

که این هر دو در شرع و سنت حرام

اگر طالب رحمتی رحم کن

به اشخاص بی رحم رحمت حرام

نبوی ال و یساران او اسوه‌اند

تخلف ز الگو و اسوت حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلف ز حکم شریعت حرام

شهادت دروغ - کتمان شهادت و اعانت بر گناه از محرمات عمده و از گناهان کبیره است

مبادا شهادت دهی بر دروغ

خلاف حقیقت شهادت حرام

شهادت میوشان و ناحق مگو

که این کار بی شک و شبهت حرام

بنیاحق سماعیت مکن از کسی

علیه مسلمان سماعیت حرام

تو مفروش دین را به دنیای دون

خسارت بود این خسارت حرام

شفاعت مکن بهر کس در حدود

که بر معتدی راف و رحمت حرام

حمایت مکن از بدان این بدان

ز بدکار و فاسق حمایت حرام

ترحم به گرگان به میشان ستم

ستم بر ضعیفان بشدت حرام

تو از بهر فجار ضامن مباش

یقیناً ترا این ضمانت حرام

بترس از خدا و تخلف مکن

تعدی- تخلف به امت حرام

نبی آل و یاران او اسوده‌اند

تخلف ز الگو و اسوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترک‌پند و نصیحت حرام

محرمات مربوط به سخن چینی و فتنه‌گری و غیبت و حسادت

سخن چینی آن خلق مذموم و زشت

بلاشك به قرآن و سنت حرام

نمیمت یقین بدترین جرم و فسق

چنین فسق و عصیان بشدت حرام

طرفدار صالح و صفا شو بدان

که در بین مومن خصومت حرام

تو بذر خصومت میان کسان

مپاش این عمل از برایست حرام

در افساد همدست شیطان شدن

چنین جرم و عصیان بغایت حرام

در اصلاح بین مسلمان بکوش

ز اصلاحشان بر تو غفلت حرام

مکن غیبت شخص مومن بدان

که آن بدتر از اکل میت حرام

به اعمال نیک خود آتش نزن

پذیرفتن این خسارت حرام

مبادا حسودی کنی بر کسی

یقیناً به مومن حسادت حرام

نیاساید هرگز حسود از حسد

شود بر حسود استراحت حرام

حسود آدمی خالی از معرفت

بر او فضل و عز و سیادت حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلّف ز حکم شریعت حرام

نفاق - مدح فاسق و ذم ناحق و چاپلوسی کلاً حرام هستند

نفاق و دورویی بلاشک یقین

به هر مومن با فضیلت حرام

مسلمان نباشد دورویی حیا

به مسلم چنین خو و خصالت حرام

نزیبند به مومن دورویی کند

بداند دورویی بشدت حرام

تو مداح اشخاص فاسق مشو

که چون مدح فاسق برایت حرام

بناحق تو ذم کسی را مکن

چه این کار در شرع و سنت حرام

مکن چاپلوسی تو از بهر کس

یقین این عمل بهر امت حرام

نصیحت نموده است (شافی) تو را

تخلیف زبند و نصیحت حرام

مواد مخدر و مسکرات و رشوه دادن و گرفتن نیز از محرمات است

حذر کن ز صرف مخدر بدان

که این کار در شرع و سنت حرام

یقین صبرف تریاک و مرفین و بنگ

حشیش و هرئین بشدت حرام

ز سـیگار و از شـرب خـمر و نیـذ

حذر کن که هر سه به امت حرام

چه معتاد گشتی به امری حرام

بر آن اعتیادت ادامت حرام

مزن تیشه بر ریشه ی خود بدان

چه این کار زشت از برایت حرام

هر آنچه مضر است بر فرد و جمع

بلاشك به اهل دیانت حرام

تو رشوه مگیر و مده رشوه را

که چون دادن و اخذ رشوت حرام

تو در بین ایشان مشو واسطه

یقین بین آنان وساطت حرام

خدا لعن شان کرده و هم رسول

پذیرفتن لعن و لعنت حرام

حذر کن تو از جرم و از معصیت

که چون معصیت بهر ملت حرام

حرام آتش است و پیرهیـز از آن

مبادا شود بر تو رحمت حرام

نبی آل و یساران او اسـوـهـانـد

تخلـسـف ز الـگـو و اسـوـت حـرام

ز رسـوایی روز محـشـر بـتـرس

به مـوـمن از آن روز غـفلـت حـرام

تو بر پند (شافی) عمل کن که چون

تخلّف ز راه شریعت حرام

در بیان حرمت - بدعت در عقیده و عبادت

تو ای سنی راستین این بدان

که تبدیل سنت به بدعت حرام

رهت اتباع است، نه ابتداع

یقین بدعت اندر عبادت حرام

نبی آل و یاران او اسـوـهـانـد

تخلّف ز الگو و اسـوـت حرام

ترا پیروی زین بزرگان ضرور

از ایشان تخلّف به شدت حرام

بترس از خدا و متسرس از کسی

که از غیر او خوف و خشیت حرام

حذر کن ز بدعت مشو مبتدع

که بدعت بلاشك به امت حرام

نبی گفته بدعت ضلالت بود

یقین طی راه ضلالت حرام

نبی و علی گفته: بدعت بد است

هر آنچه بود بد - به ملت حرام

به سنت عمل کن یقیناً بدان

هر آن بدعت ضد سنت حرام

یقین بدعت از نفس و شیطان بود

ز نفس و شیاطین اطاعت حرام

حذر کن تو از بدعت و از حرام

به اصحاب بدعت شفاعت حرام

مکن پیروی از هـوا و هـوس

چنین پیروی از برایست حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلف ز حکم شریعت حرام

محرمات عدیده در طریقت و عرفان

طریقت بود مسلکی راستین

در آن کجروی بی نهایت حرام

طریقت عمل بر شریعت بود

خلاف شریعت طریقت حرام

گراهل طریقت به ره کج رود

بر او لطف و مهر و محبت حرام

طریقت چو دریا شریعت چو لنج

به دریا بال لنج عزیمت حرام

هر آن خو و هم خصالت ناروا

به دوریش و صوفی بشدت حرام

ریا- کبر و کینه- غرور و حسد

تباغض- تخاصم- تشمت حرام

تو ای رهرو راه عرفسان بدان

تخلیف ز راه شریعت حرام

به درویش و صوفی و اهل طریق

در احکام دینش جهالت حرام

چو آئینه کس عیبشان را بگفت

مشو خشمناک این برایت حرام

پرس عیب خود را و رفعش نما

که معیوب ماندن به امت حرام

ز شیطان و از نفس شیطان صفت

بمومن یقیناً اطاعت حرام

تو از بهر مرشد کرامت مساز

تراشیدن هر کرامت حرام

اگر پیرو مرشد نباشد فقیه

بر او در طریقت مشیخت حرام

تو از مرگ و قبر و قیامت بترس

به پیران کج‌رو اعانت حرام

نبی آل و پیاران او اسـوه‌اند

تخلیف ز الگو و اسـوت حرام

حرام آفت دین و ایمان بود

قربابت بر اینگونه آفت حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخطی ز حکم شریعت حرام

درباره وصیت و آماده ساختن خود برای مرگ و نیکوکاری

تو ای مومن راستین این بدان

وصیت خلاف شریعت حرام

اگر در وصیت ستم شد به کس

یقین آن وصیت بشدت حرام

تو ضایع مکن حق وارث بدان

که تضییع حق بی نهایت حرام

وصیت بحق کن - وصیت به صبر

از این توصیه بر تو غفلت حرام

مشو غافل از مرگ و قبر و حساب

که غفلت از این سه به امت حرام

تو از مرگ اشخاص عبرت بگیر

که بر مومنان ترك عبرت حرام

ترا (سَابِقُوا - سَارِعُوا) گفته حق

از این امر ترك اطاعت حرام

سرریعا تو رد مظالم نما

که تاخیر آن از برایست حرام

تو آماده کن خویش را بهر مرگ

ترا غفلت از یوم حسرت حرام

تو در توبه تعجیل کن این بدان

که تاخیر و تسویف توبت حرام

تورا حسن ظن بر خدا واجب است

یقین سوء ظنست بغایت حرام
نبی آل و یاران او اسـوـهـاند

تخلف ز الگـو و اسـوـه حرام
بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلف ز حکم شریعت حرام

محرمات مربوط به مصائب و تعزیه‌داری

تو ای سنی مخلص و راستین

تخلف برایت ز سنت حرام
بیا طبق سنت عمل کن بدان

که تبدیل سنت به بدعت حرام
نبی و آل یاران او اسـوـه‌اند

تخطی ز الگـو و اسـوـه حرام
بمیرد کسی از کسانت اگر

ترا صبر باید شکایت حرام
بود مرگ هر کس بحکم خدا

بحکم خدا اعتراضت حرام
همه خلق عالم یقین ملک او

ترا در امورش دخالت حرام
ترا با مصائب کند امتحان

از این ابتلا بر تو غفلت حرام

ترا صبر باید رضا بر قضا

بوقت مصیبت نیاز است حرام

خدا (اِضْرُوا- ضَارُوا) گفته است

جزع در مصائب به امت حرام

تو بر سینه و زانو و سر مزن

ترا این عمل در مصیبت حرام

ولی گریه و غصه گر سر زند

نباشد چنین گریه غصه حرام

عزاداری از بهر کس جزء سه روز

خلاف است و اندر شریعت حرام

بهر مجلسی نوحه خوانی شود

به سنی در آن جمع شرکت حرام

بیا (بَشِّرِ الصَّابِرِينَ) را بخوان

تو را غفلت از این بشارت حرام

تاسی نمی نما بر بزرگان دین

تخلف از ایشان به ملت حرام

حذر کن ز بدعت پرهیز از آن

تخطی ز سنت برایست حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

در بیان آنچه برای میت به امت لازم و واجب و ترك آن ممنوع است

كفن - غسل و هم دفن بعد از نماز

یقین فرض و تركش به شدت حرام

همین چهار فرض الكفایست بود

بدان، ترك فرض الكفایست حرام

مكن نقل اموات و هم نبش قبر

چه این كار بی عذر و علت حرام

یقین وقت تشییع میت سكوت

ضروری است و تركش برایست حرام

تو از مرگ و از قبر عبرت بگیری

به مومن یقین ترك عبرت حرام

ز اهل قبور ار تو دیدن کنی

از ایشان تقاضای حاجت حرام

مشین روی قبر و منه پا بر آن

ترا این عمل در شریعت حرام

در آنجا تو قرآن بخوانی اگر

ترا بی گمان اخذ اجرت حرام

تو از مرگ و از قبر و از آخرت

مشو غافل ای جان که غفلت حرام

نبشی آل و یاران او اسـوده اند

تخلّف ز الگو و اسـوت حرام

تو در قیول و در فعل خود راپیا

تخطی - تقاب به ملت حرام

بیان کرده (شافی) تیرا حکم شرع

تمرد بلاشك و شبهت حرام

بیان حرمت عشق به اموال و اولاد و جاه

تو بر ملک و اموال و اولاد و جاه

مشو عاشق این عشق و شهوت حرام

حذر کن از آنها که چون جملگی

بود فتنه غفلت ز فتنه حرام

بر آنها مکن عجب و هرگز مناز

از این ابتلا بر تو غفلت حرام

ولی قدرشانرا بدان شکر کن

که کفران نعمت به امت حرام

حذر کن ز اسراف و تبذیر چون

که هر دو به قرآن و سنت حرام

به دارائی شخص دیده مدوز

بلاشك چنین خو و خصلت حرام

حذر کن تو از خصلت ناروا

یقیناً بمومن رذالت حرام

حرام آفت دین و ایمان بود

بر اینگونه آفت - قرابت حرام

بیان کرده (شافی) تبرأ حکم شرع

تخلف ز حکم شریعت حرام

محرمات مربوط به انفاق و احسان

تو ای مومن حق پرست این بدان

ز احسان و انفاق غفلت حرام

(فاحسن كما احسن الله اليك)

ترا غفلت از یوم حسرت حرام

(ان احسنتم احسنتموا) را بخوان

یقین غفلت از این حقیقت حرام

سخا سنت انبیاء و رسل

بلاشك بخالت - لنامت حرام

تو (ما عندكم ينفد) خوانده ای؟

تغافل ز قبر و قیامت حرام

تو در راه حق بذل و بخشش نما

که انفاق از بهر شهرت حرام

چو انفاق کردی مکن باطلش

به دنبال احسان منت حرام

بترس از ریا - سمعه - ای جان من

ریا - سمعه در شرع و سنت حرام

نبی آل و یاران او اسـوـه‌اند

تخلف ز الگو و اسـوـت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترک پند و نصیحت حرام

محرمات مربوط به تفسیر و فروش ثواب تلاوت و حفظ قرآن

الا ایها المومنین المهتدی

تخلیف ز راه شریعت حرام

گر از علم تفسیر آگه نه ای

مفسر مشو این جسارت حرام

به معنی تو تحریف قرآن مکن

که این افترا بی نهایت حرام

تلاوت بقصد فروش ثواب

مکن زین عمل اخذ اجرت حرام

تو از روی اخلاص قرآن بخوان

ریا - سمعه اندر عبادت حرام

هر آنقدر کردی ز قرآن تو حفظ

پس از حفظ - نسیان برایست حرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلیف ز حکم شریعت حرام

تشبه به غیر مسلمان و تقلید از فرهنگ آنان حرام و از گناهان بزرگ است

به غیر مسلمان تشبیه مکن

بلاشك ترا این شباهت حرام

مشو تابع رسم و فرهنگشان

که این پیروی در شریعت حرام

تو تقلید غیر مسلمان مکن

که تقلید از ایشان بغایت حرام

غنی هست فرهنگ دین مبین

تخطی ز فرهنگ و دینت حرام

هر آنکس مسلمان و مومن بود

بر او از هوایش اطاعت حرام

مبادا هوایت - الهیت شود

به نفس و هوایت عبادت حرام

نبوی آل و یساران لو اسـوـهـانـد

تخلف ز الگو و اسـوت حرام

اگر مومن صادقی کج مرو

یقین کجروی و ضلالت حرام

بیان کرده شد بهر تو حکم شرع

تخلف به اهل دیانت حرام

تو از مرکب کبر پائین یا

که پیـمـودن راه شهوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

محرمات مربوط به دولتمردان و قدرتمندان

شدی راعی از حال مردم پی‌رس

که غفلت ز حال رعیت حرام

ترا لطف و عدل و شفقت ثواب

یقین ظلم و هم قهر و غلظت حرام

مشو غافل از قدرت و قهر حق

ز قهرش یقین بر تو غفلت حرام

مبادا کسی ترسد از شر تو

شرارت یقین در شریعت حرام

خلایق همه بنندگان خدا

بناحق به هر یک اذیت حرام

تو ضایع مکن حق خلق خدا

که چون حقشانرا اضاعت حرام

ترا قدرت و پول و جاه امتحان

یقین غفلت از آن بغایت حرام

چه شد عز فرعون و شداد و شاه

ز تاریخشان ترك عبرت حرام

تو در راه حق قدرت اعمال کن

بناحق ترا صرف قدرت حرام

خدایت غیور است و ذواتت مام

ز قهر خدا ترك خشیت حرام

تو در خدمت خالق و خلق باش

به آنان یقیناً خیانت حرام

نبی آل و یاران او است و هاند

تخلف ز الگو و اسوت حرام

تو در راه احقاق حق سعی کن

تخطی ز راه حقیقت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

تخلف از عدالت در قول و عمل، از محرمات عمده است

الا ایها المسلم المتهدی

تخلف ز حق و عدالت حرام

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ) را بخوان

بلا علم و ایقان قضاوت حرام

به اصل برائت تو گردن بنه

تخلف ز اصل برائت حرام

گنه گر نشد ثابت از بهر کس

تو مجرم خواهش که تهمت حرام

(إِذَا قُلْتُمْ) وَاَقْعِدُوا را بخوان

تقول خلاف حقیقت حرام

مبادا شوی ظالم و زورگسو

که چون این دو در شرع و سنت حرام

بترس از مکافات ظلم و ستم

که ظلم و ستم بی نهایت حرام

مشو غافل از خشم و قهر خدا

ز قهر خدا ترك خشیت حرام

مبادا کسی ترسد از شر تو

بناحق بهر کس اذیت حرام

بدان اخذ اقرار با قهر و شتم

به تهدید و اکراه و ضربت حرام

چنین اعترافی پذیرفته نیست

قبولش بحکم شریعت حرام

نبی آل و یاران او اسـوه اند

تخلّف ز الگو و اسـوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

در بیان احکام وظائف ملت و حکومت در امور سیاسی و اجتماعی

مپندار دین از سیاست جدا است

خلاف دیانت سیاست حرام

اطاعت نما از اولوالامر خود

ولی در معاصی اطاعت حرام

حکومت گر اسلامی و عادل است

به ضدش یقین بغی و نهضت حرام

دفاع تو از ملک و اسلام و حق

بود فرض و ترکش بغایت حرام

ز اسلام و ناموس و دین و وطن

بما ترک حفظ و حراست حرام

خیانت بر آنها گناهی عظیم

چنین جرم در شرع و سنت حرام

به خدمتگزاران دین و وطن

بما ترک نصر و حمایت حرام

بلاعلم و تدبیر و شایستگی

قبول هر آن پست دولت حرام

وزارت - وکالت - ریاست یقین

بمومن بلاقص خدمت حرام

عبادت بود خدمت مسلمین

خیانت بر ایشان بشدت حرام

تو عاشق مشو بر ریاست بدان

که عشقت به جاه و ریاست حرام

شدی مبتلا گر به پست و مقام

از این ابتلا بر تو غفلت حرام

نبی آل و یاران او اسـوه اند

تخلّف ز الگو و اسـوت حرام

مبادا شوی غافل از مرگ و قبر
 که غفلت ز مرگ و قیامت حرام
 پشیمان شوی عاقبت بالیقین
 پذیرفتن این ندامت حرام
 بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع
 تخلف ز حکم شریعت حرام

قرض الحسنه دادن سنت و خودداری از آن مکروه است

اگر قرض دادن ترا ممکن است
 بده - منع ماعون به امت حرام
 یقین قرض دادن سعادت بود
 تو منعی مکن این بخالت حرام
 ثوابش ز انفاق بیش است و بیش
 ترا ترك این شكر نعمت حرام
 شود دستگیری بروز جزا
 یقین غفلت از یوم حسرت حرام
 مشو غافل از مشكل مومنان
 چنین غفلتی از برای امت حرام
 و (مَا عَنْدَكُمْ يَنْفَدُ) را بخوان
 از این پند و اندرز غفلت حرام
 (وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)
 که چون ترك احسان به ملت حرام

(إِنْ أَحْسَـنْتُمْ أَحْسَنَ نَفْسُهُمْ) را بخوان

ترا غفلت از این حقیقت حرام

نصیحت نموده است (شافی) ترا

تخلف زپند و نصیحت حرام

بیان حرمت تعلل در ادای دین و تاخیر در آن

شدی گریه‌دهکار این را بدان

تخلف ز قول و قرار حرام

تو تعجیل کن در ادای دیون

به مدیون دارا مطالبات حرام

بعهدت وفا کن به قولت عمل

که بد قولی اندر شریعت حرام

مکن حق کس را توضایع بدان

که تضییع حق بالضرورت حرام

بهانه مگیر و تعلل موزر

ترا این ستم بی نهایت حرام

حذر کن تو از خشم و قهر خدا

به مردان نیکو اسائنات حرام

به اندرز (شافی) عمل کن که چون

تخلف زپند و نصیحت حرام

در بیان احکام مهمانداری و مهمانی رفتن

چو مهمان بیاید برایست اگر

بلا عذر ردش برایست حرام

خدا ضامن رزق مهمان بود

یقیناً از او خشم و نفرت حرام

که مهمان ترا آیت رحمت است

بلا شك ترا رد رحمت حرام

چو دعوت شدی بر ضیافت برو

که ردش بلا عذر و علت حرام

اگر منکری در ضیافت بود

در آن مجتمع بر تو شرکت حرام

ولی اگر تو منعش کنی پس برو

وگرنه حضورت بغایت حرام

طفیلی مشو در ضیافت که چون

طفیلی شدن در ضیافت حرام

مگر آنکه داعی رضایت دهد

والا یقین بی رضایت حرام

بلا اذن اندر سرای کسی

نرو رفتنت بی اجازت حرام

چو مهمان شدی با ادب باش چون

که ترك ادب در شریعت حرام

نبی آل و یاران او اسـوـهـانـد

تخلف ز الگو و اسـوـت حـرام

بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع

تخلف به امت ز سنت حـرام

در بیان محرمات در معاشرت و رفاقت و غیره

مشو همدم یار فاسق بدان

که با شخص فاسق رفاقت حـرام

یقین یار بد بدتر از مار بد

که با بدتر از مار الفت حـرام

گنهکار و گمراه بِنَسِّ الْقَرِین

قربابت بر او در شریعت حـرام

تو از احمق و ابله و از جهول

ببر چون بر آنان قربابت حـرام

تو (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) را بخوان

بدان با بدان انس و رغبت حـرام

تو در مجلس اثم و عدوان نرو

ترا در چنین جمع شرکت حـرام

تو با صالحان همدم و یار شو

به فساق مهر و محبت حـرام

غنیمت بدان صحبت صالحان

که با فاسقان رفیق و صحبت حـرام

نصیحت نموده است (شافی) ترا

تخلف ز وعظ و نصیحت حرام

محرمات مربوط به خویشاوندی و نفاق

تو از خویش و از اقربایست مبر

رحم قطع کردن بشدت حرام

ز خویشان بریدن گناهی عظیم

چنین جرم و فسق و قساوت حرام

تو با اقربا گرم و دلنرم باش

از ایشان برای تو نفرت حرام

ولیکن اگر گمراه و فاسقند

بر آنان عطفوت - محبت حرام

مگر آنکه کوشی در اصلاحشان

وگرنه بر آنان قرابت حرام

ترا گر برادر منافق بود

قرابت بر او در شریعت حرام

نفاق و دو روئی بود خوی زشت

به مسلم چنین خو و خصلت حرام

دو روئی یقین چه همراهی ناپسند

تخلق بر آن بهر امت حرام

از این خوی بد توبه واجب بود

به شخص دو رو لطف و رحمت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

محرمات مربوط به فرزندان و ازواج

مشو موجب آن که فرزند تو

شود بر تو عاق این برایست حرام

ترا بسین اولاد و ازدواجتان

یقین ترك قسط و عدالت حرام

مکن ظلم بر اهل و اولاد خود

که بیمودن راه ظلمت حرام

ز فرزند صالح حمایت نما

بر او ظلم و قهر و غلاظت حرام

به فرزند و زن امر کن بر نماز

تمرد ز راعی به اسارت حرام

ترا ترك تعلیم و هم تربیت

به اهل و عیالت بغایت حرام

امانت بود مال و فرزند و زن

خیانت ترا بر امانت حرام

به آنان شدی مبتلا این بدان

از این ابتلا بر تو غفلت حرام

از ایشان مکن عفو و رحمت دریغ

مبادا شود بر تو رحمت حرام

مپندار خود را خدا بهرشان

که این شرك بى شك و شبهت حرام

نبی آل و یاران او اسوده‌اند

یقیناً تخیف ز اسوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

در بیان محرمات مربوط به والدین

مشو عاق بر والدین ای عزیز

که این کار در شرع و سنت حرام

میا زارشان چونکـه آزارشان

گناهی عظیم و بشدت حرام

بر ایشان شدی مبتلا این بدان

از این ابتلا بر تو غفلت حرام

بر آنان تو نیکی کن و مهر ورز

یقین بهرشان غیظ و غلظت حرام

عبادت بود خدمت والدین

بر ایشان ترا ترك خدمت حرام

که جنـت بود زیر پاهایشان

بر آنان تمرد- جسارت حرام

تو از والدینت اطاعت نما

ولـی در معاصی اطاعت حرام

تو بر اصل و بر فرع رحمت بکن

به اشخاص بی رحم - رحمت حرام

مشو باعث سب بر والدین

که این کار بی شک و شبهت حرام

اگر عاق گشتی برو توبه کن

که بر جرم و عصیان ادامهت حرام

در این امر تعجیل کن بی گمان

که تاخیر و تسویف توبت حرام

تو جبران مافات کن بی درنگ

مبادا شود بر تو جنت حرام

تو بر وعظ (شافی) عمل کن که چون

تخلف ز بند و نصیحت حرام

محرمات متفرقه

تو اندر سیاست ره دین پیروی

خلاف دیانت - سیاست حرام

شدی مبتلا بر ریاست بدان

ریاست بلا قصد خدمت حرام

چو حاکم شدی عدل کن اختیار

خلاف عدالت حکومت حرام

بلا صدق و اخلاص و علم و عمل

ترا بهر امت زعامت حرام

تو با پول و با زور و مکر و حیل
 وکیل ار شدی این وکالت حرام
 چه شد عز فرعون و شداد و شاه
 ز تاربخشان ترک عبرت حرام
 تو در راه حق قدرت اعمال کن
 به ناحق ترا صرف قدرت حرام
 بخون شهیدان ایران و دین
 به هر شکل و نوعی خیانت حرام
 تو در حفظ ناموس و موطن بکوش
 تساهل ترا زین حفاظت حرام
 بگو: (ربی الله ثم استقم)
 ترا ترک این استقامت حرام
 نبی آل و یاران او اسوده‌اند
 تخلف ز الگو و اسوت حرام
 تو بر وعظ (شافی) عمل کن که چون
 تخلف ز پند و نصیحت حرام

محرمات متفرقه

مشوقهر بیش از سه شب با کسی
 که در بین مومن خصومت حرام
 بمومن محبت کن و دوستی
 بر او قهر و غیظ و غلاظت حرام

تو خوشخو و خوشگو و دل نرم باش

درشستی و تنندی و قسوت حرام

بناحق تو مشکن دل خلق را

که این کار زشت از برایست حرام

به هر کس کنی بد به خود کرده‌ای

بلاشك به مؤمن اسانت حرام

(ان احسنتم احسنتم) را بخوان

بدان بر خلیق اذیت حرام

مشو مردم آزار و از حق بترس

که آزار مردم بشدت حرام

مکن بد که بد بینی و بد شوی

به اشخاص بد لطف و رحمت حرام

اگر خدمتی آید از دست تو

دریغش به اصحاب حاجت حرام

مگو بد- مکن بد- مپندار بد

که این هر سه در شرع و سنت حرام

تراود ز کوزه هر آنچه در او است

بلاشك به مسلم خيانت حرام

نبیی آل و یاران او اسوده‌اند

تخلیف ز الگو و اسوت حرام

نصیحت ز دین بود (شافی) بگفت

که چون ترك پند و نصیحت حرام

محرمات متفرقه

حذر کن تو از اکل و بیع نجس

که چون اکل و بیع نجاست حرام

مکن غسل و غش در تجارت بدان

چه این کار اندر تجارت حرام

تو هرگز مخر مال مسروق را

که چون این عمل مثل سرقت حرام

حذر کن ز تطهیف و از احتکار

خیانت بود این - خیانت حرام

خیانت یقین آیتی از نفاق

به اهل خیانت سعادت حرام

شریک ار شود شخص با دیگران

خیانت بر او در شراکت حرام

اگر یافتی چیزی از مال خلق

ترا ترك اعلان لقطت حرام

حریر و طلا نقره بر جنس مرد

بجز خاتمش بهر اقامت حرام

ز هر چه حرام است پرهیز کن

به شخص حرامی سیادت حرام

در ایام حیض و نفاس زنان

بقصد تجامع قرابت حرام

جنب بی وضو لمس قرآن طواف

بلا شك بحکم شریعت حرام

نبی آل و یاران او اسـوـهـانـد

تخلف ز الگـو و اسـوـت حـرام

نصیحت ز دین بود گفتم ترا

که چون ترک پند و نصیحت حرام

محرمات متفرقه

الا ایها المؤمن المتقی

تخلف ز قرآن و سنت حرام

ترا برّ و تقوی و طاعت یقین

بود لازم و ترک طاعت حرام

ترا توشه‌ای بهتر از این دو نیست

تغافل ز قبر و قیامت حرام

اگر وعده دادی وفا کن بر آن

یقین خلف وعده به امت حرام

ز پیمان شکستن حذر کن بسندان

یقین نقض پیمان بغایت حرام

به نذرت وفا کن بقولت عمل

که بد قولی اندر شریعت حرام

خیانت مکن بر امانت بدان

خیانت به کل امانت حرام

مکن لعن کس را و فحشش مده

به مومن ترا فحش و لعنت حرام

ز تکفیر و تحقیق مسلم بتسرس

که این هر دو در شرع و سنت حرام

تظاهر به فسق و تجاهر بر آن

گناهی عظیم و بشدت حرام

میر ظن بد- هم تجسس مکن

که این خوی بد در شریعت حرام

بیارای خود را به اخلاق نیک

که اخلاق زشت از برایست حرام

میزازار کس را بناحق که چون

بناحق به هر کس اذیت حرام

منه حق کس را تو در زیر پا

یقین این عمل بهر اقت حرام

پشیمان شوی از معاصی یقین

پذیرفتن این ندامت حرام

مگو بد- مکن بد- مپندار بد

که این هر سه در شرع و دینت حرام

حرام آتش است و سویی آن نرو

سسوی تل آتش عظیمست حرام

اگر چاه کندی برای کسی

خود افتی در آن، این خیانت حرام

نبی، آل و یاران او اسـوـهـانـد

تخلف ز آنان به ملت حرام

به اندرز (شافی) عمل کن، بدان

به عاصی و طاغی، سعادت حرام

محرمات و مکروهات متفرقه

یقین حق همسایگان بس بزرگ

بر ایشان اسائت - اذیت حرام

بر آنان تونیکی کن و مهر ورز

تعرض بر آنان بغایت حرام

رعایت نما حقشان را بدان

که تضييع حق بی نهایت حرام

به مسکین و سائل - فقیر و یتیم

محبت نما، قهر و غلظت حرام

مکن کور را گمراه - این را بدان

که اضلال اعمی بشدت حرام

ز مرضای مسلم عیادت نما

بلاعذر ترکش برایست حرام

جواب سلام مسلمان بگو

که ترك جوابش برایست حرام

اجازه مسده بسر گناه و حرام

به عصیان و عدوان اجازت حرام

چه راننده گشتی یقینا بدان
 ترا بیش از اندازه سرعت حرام
 چو برخویش و خودرو نه ای مطمئن
 در آنجا برای تو سبقت حرام
 مینداز خود را تو در مهلکه
 که افتادن اندر هلاکت حرام
 مگو بد- مکن بد- مپندار بد
 که این هر سه بی شك به ملت حرام
 نبی، آل و یاران او اسوه‌اند
 تخلف ز الگو و اسوت حرام
 بیان کرده (شافی) ترا حکم شرع
 تخطی ز حکم شریعت حرام

در بیان وجوب وحدت مسلمین و حرمت عداوت در بین شان

یقین وحدت مسلمین واجب است
 هر آنچه بود ضد وحدت حرام
 هر آن قول و فعلی که دارد زیان
 به صلح و صفا و اخوت حرام
 اگر دشمنان اختلاف افکنند
 تغافل ز حلش بغایت حرام
 بر آید ز دست تو گر خدمتی
 دریغش در اصلاح امت حرام

بخوان (اصالحوا ذات بینکم)

از این امر ترك اطاعت حرام

بجبل خدا معتصم شو بدان

تفرق - تشیت - بشدت حرام

در اصلاح بین مسلمان بکوش

که در بین ایشان خصومت حرام

تو بر اختلافات در بین شان

مزن دامن این از برایست حرام

هدایت بکن خلق را سوی خیر

به عصیان و عدوان دلالت حرام

تو با مسلمین گرم و دلنرم باش

بر آنان اسائت - اذیت حرام

مگو بد - مکن بد - مپندار بد

که این هر سه در شرع و سنت حرام

اگر مومنی - تابع شرع باش

تخلف از حکم شریعت حرام

بیا توبه کن از گناه و خطا

به مومن یقین ترك توبت حرام

به اندرز (شافی) عمل کن بدان

تخلف از وعظ و نصیحت حرام

بیان وجوب محبت آل و اصحاب نبی و حرمت عداوت و اهانت به آن بزرگان

الا ای مسلمان با دین و عقل

قضایات خلاف حقیقت حرام

به آل و به صاحب و زواج رسول

محبت ثواب و عداوت حرام

اهانت به ایشان اهانت به دین

چنین فسق و عصیان بشدت حرام

که آنان همه دوستان خدا

به ایشان یقین سب و لعنت حرام

همه یار و هم خادمان نبی

جسارت به آنان به امت حرام

خدا مدحشان کرده در سه کتاب

یقین ذمشان بهر ملت حرام

تو در اختلافات صاحب رسول

دخالیت مکن این دخالیت حرام

زیان دارد آن بحث و بی حاصل است

در آن بحث و تفتیش و صحبت حرام

به اصل برائت تو گردن بنه

تخلف ز اصل برائت حرام

گنه گر نشد ثابت از بهر کس

تو مجرم خوانش که تهمت حرام

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ) را بخوان

بالا علم و ايقان قضاوت حرام

نبی و علی راضی از جمعیان

بر آن خیر است خصومت حرام

چنان اهل ایمان کند دشمنان

به مومن چنین خو و خصمت حرام

نبی آل و یاران او اسـوده‌اند

تخلف ز الگو و اسـوت حرام

از ایشان یقین پیروی واجب است

تمرد، تخطی، جسارت حرام

نصیحت ز دین بود و جزئی ز شرع

خروج از طریق شریعت حرام

مینداز خود را تو در مهلکه

که افتادن اندر هلاکت حرام

نصیحت ز دین است (شافی) بگفت

تخلف ز پند و نصیحت حرام

خدایا به شافی تو رحمت نما

مگردان بر او عفو و جنت حرام

بخش چهارم:

مدایح

فهرست بخش

۲۲۳	مدح و نعت پیامبر عظیم الشأن اسلام، علیه الصلوات و السلام.....
۲۲۴	مدح النبی المصطفی (ص) و اصحابه (رض).....
۲۲۶	درود شریف و مدح و ثنای رسول اکرم و یارانش علیهم الصلوات و السلام.....
۲۲۷	در ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم علیه الصلوات و السلام.....
۲۲۸	در مدح و ثنای حضرت رسول اکرم و آل و اصحابش علیهم الصلوات و السلام.....
۲۲۹	در مدح و نعت رسول اکرم و آل و اصحابش صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.....
۲۳۰	سلام بر نبی مکرم اسلام.....
۲۳۱	مدح و نعت یاران پیامبر عظیم الشأن اسلام، علیهم الصلوات و السلام.....
۲۳۳	مختصری از فضایل و مناقب خلیفه اول ابوبکر صدیق (ع).....
۲۳۸	مختصری از فضائل و مناقب عمر فاروق (ع).....
۲۴۴	مختصری از فضایل و مناقب عثمان ذی النورین (ع).....
۲۵۰	مختصری از فضایل و مناقب علی مرتضی (ع).....
۲۵۶	مدح و ثنای سیدنا علی مرتضی (رضی الله عنه و ارضاه).....
۲۵۷	مدح سیدنا الامام، علی مرتضی (رضی الله عنه و ارضاه).....
۲۵۸	مدح سیدنا الحسین شهید (رضی الله عنه) و ذم اعداء آن حضرت.....
۲۶۰	بیان مختصری از فضیلت ام المؤمنین عایشه صدیقه (رضی الله عنها).....
۲۶۱	در مدح امام شافعی (رحمه الله).....
۲۶۳	به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۶۹ سروده ام.....
۲۶۵	در مدح آموزگاران صدیق.....
۲۶۶	در رثای شهید مظلوم شیخ الاسلام محمد ضیایی (رحمه الله).....
۲۶۸	رفتند و ما هم می رویم.....
۲۶۹	ابیاتی چند برای قرائت در مجلس ختم استاد شفیقی (رح).....

مدح و نعت پیامبر عظیم الشأن اسلام، علیه الصلوات و السلام

دهانت را بشو با مسک و عنبر

دلت را پاک کن تن را معطر

تسو مجلس را بیار و گل افشان

شنو مدح محمد با دل و جان

محمد سید اولاد آدم

درود حق بر او بادا دمادم

محمد خستم و خیر المرسلین است

محمد رحمة للعالمین است

محمد مصطفی نور هدايت

نیفتد تابعش اندر ضلالت

محمد صاحب خلق عظیم است

رؤوف است و رحیم و هم کریم است

محمد مظهر حق و عسکالت

و جودش منبع طهر و صداقت

محمد اشرف خلق جهان است

محمد خاتم پیغمبران است

محمّد صاحب برهـان و حجّت

امین و ناصح و دلسوز اَمّت

محمّد مصطفیٰ دینش متین است

بلاشک صادق الوعد الامین است

محمّد عبد ربّ العالمین است

یقیناً افتخارش در همین است

نبوده ذره‌ای در او تکبر

به حق واصل شده او با تفکر

هدایت کرده بر سوی سعادت

خلایق را به آن نور نبوت

محمّد حامد و محمود و احمد

فدای نام پاکت یا محمّد

محمّد مصطفیٰ فخر دو عالم

سلام حق بر او بادا دمادم

درود بی‌کران بر روح پاکش

به روح آل و صاحب سینه چاکش

یقین (شافی) محبّ آل احمد

فدای خاک اقدام محمّد

مدح النبی المصطفیٰ (ص) و اصحابه (رض)

محمّد را اَمّتیم، پیروان سَنّتیم

ضدّ شرک و بدعتیم، سرور ما مصطفیٰ

محمّد سرور ما، بهر اَمّت مقتدا

شافع روز جزا، سرور ما مصطفی

محمّد نور الهدی، بهر اَمّت مقتدا

در ره او جان فدا، سرور ما مصطفی

او امام المرسلین، رحمهً للعالمین

آفتاب شرع و دین، سرور ما مصطفی

عبد ربّ العالمین، فخر و خیر المرسلین

شرع و دینش بهترین، سرور ما مصطفی

مهر او در جان ما، ستّش درمان ما

باورش ایمان ما، سرور ما مصطفی

محمّد خیر الوری، مهرش واجب شد ما را

روضه اش جَنّت سرا، سرور ما مصطفی

آل و یاران ایشان، جمله ممدوح قرآن

خصمشان اهل خسران، سرور ما مصطفی

بو بکر و عمر عثمان، حیدر هم یار آنان

همه با هم مهربان، سرور ما مصطفی

دین اسلام و قرآن، شد منتشر از ایشان

در مصر و روم و ایران، سرور ما مصطفی

(شافی) از اهل ایمان، عاشق آل و یاران

گشته مدّاح آنان، سرور ما مصطفی

ربّ صلّ و سلّم، علی النبی مصطفی

و علی آلّه و صحبه اصحاب الوفا

درود شریف و مدح و ثنای رسول اکرم و یارانش علیهم الصلوات و السلام

هر لحظه و هر آنی، صلوات بر محمد
 بگو تا می توانی، صلوات بر محمد
 صلوات حق دمدام، بر روح فخر عالم
 بر آل و صحب خاتم، صلوات بر محمد
 گر بنده ی خدائی، با حق تو آشنائی
 می خوان تو هر کجائی، صلوات بر محمد
 خواهی اگر سعادت، هم گنج بی نهایت
 دائم بگو به عادت، صلوات بر محمد
 صلوات بی نهایت، بی حد و حصر و غایت
 در هر زمان و ساعت، صلوات بر محمد
 او ختم انبیا بود، او شمس اولیا بود
 خورشید اتقیا بود، صلوات بر محمد
 اقوال او شریعت، افعال او طریقت
 احوال او حقیقت، صلوات بر محمد
 در راه اهل ایمان، مانند ماه تابان
 وصفش نموده قرآن، صلوات بر محمد
 با معجزات و قرآن، با صد دلیل و برهان
 او عرضه کرده ایمان، صلوات بر محمد
 بوبکر یار غارش، فاروق در کنارش
 کردند جان نثارش، صلوات بر محمد

عثمان علی دو داماد، هر دو ولی و در یاد
روح جمیعشان شاد، صلوات بر محمد
آل رسول اظهر، اصحاب آن پیامبر
مانند ماه و اختر، صلوات بر محمد
دین خدا و قرآن، شد منتشر از ایشان
در روم و مصر و ایران، صلوات بر محمد
صلوات حق دمام، بر روح فخر عالم
بر آل و صحب خاتم، صلوات بر محمد
یارب یا الهی، رحمی بکن به (شافی)
از بهر او تو کافی، صلوات بر محمد

در ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم علیه الصلوات و السلام

چه ولادت بزرگی است ولادت محمد
چه رسالت عظیمی است رسالت محمد
ز رسالتش خبر داده کتابهای پیشین
ز همین طریق عیان گشته سیادت محمد
همه خلق و خوی او بوده عجیب و از عجائب
همه مات و در تحیر ز شجاعت محمد
ز جمال پر فروغش دل عاشقان منور
ز بیان او هویدا است صداقت محمد
تسوان نمود تشبیه، رخ نازنین او را
خجل است ماه و خورشید، ز وجاهت محمد

ره او طریق حق است و هدایتش الهی
 چه هدایتی عظیم است هدایت محمد
 تو اگر محب اوئی بطریق او عمل کن
 که صراط مستقیم است طریقت محمد
 تو مباش از کسانی که بروز سخت محشر
 نشود تو را رهائی ز شکایت محمد
 نشوی اگر مطیعش نروی بسراه قرآن
 نبود ترا نصیبی ز شفاعت محمد
 تو اگر ز دل بگوئی صلوات مصطفی را
 بررسی بفیض اعظم ز رفاقت محمد
 تو بشوق رویتش گو صلوات همچو (شافی)
 به یقین شوی تو نائل به زیارت محمد

در مدح و ثنای حضرت رسول اکرم و آل و اصحابش علیهم الصلوات و السلام

صد هزاران مرجبا و هم درود و هم سلام
 بر محمد مصطفی و آل و اصحابش مدام
 آن رسول هاشمی، خورشید تابان خدا
 رحمه للعالمین و، انس و جن را پیشوا
 مؤمنان را او رئوف است و رحیم و مهربان
 شافع روز جزا و مظهر صدق و صفا
 بعثت او انس و جن را رحمتی از سوی حق
 بهر آنان مقتدا و رهنما سوی خدا

در شب معراج مهمان شد به ربّ العالمین

شد عطا بر او مقام بندگی، یا حبّذا

وہ چه عزاست و چه رفعت چه مقامی ارجمند

بر روان پاک او صدها درود و مرجبا

کس ندیده هم نخواهد دید مانندش یقین

در طریق بندگی و در عبادت در دعا

آل و یارانش یقیناً چون کواکب هادی‌اند

خاصه بوبکر و عمر عثمان علی مرتضی

جمله یارانش یقیناً بهترین امتند

بهتر از یاران او نبود کسی جز انبیا

مدحشان در آیه های پاک قرآن آمده

هم در آن توراۃ و انجیل ای فداشان جان ما

(شافی) راجی محب آل و صحب مصطفی

خادم دین خدا و شرع و قرآن بی‌ریا

در مدح و نعت رسول اکرم و آل و اصحابش صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

صدها درود و هم سلام بر ذات پاک مصطفی

هر لحظه و هر آن مُدام بر آن رسول با صفا

او مظهر لطف خدا او رهنما و مقتدا

بر خاک پایش جان فدا بر جان پاکش مرجبا

او بحر علم و معرفت، کان سخا و مرحمت

صاحب مقام و عدلت او منبع صدق و وفا

او ختم و خیرالمرسلین، او صاحب علم الیقین

او رحمة للعالمین، او بهترین خلق خدا

او آفتاب با کمال، شرع و طریقش بی زوال

او مصطفای ذوالجلال او برترین اصفیا

دین و طریقش راستین هم خلق و خویش بهترین

گفتار او چون انگبین، بر دردها باشد دوا

یاران پاک آن رسول، در نزد اصحاب العقول

منصور و مقبول و عدول بی غلّ و غش و بی ریا

بو بکر یار غار او، فاروق شد غمخوار او

عثمان امانتدار او مولا علی هم پیشوا

صلوات ربّ العالمین صدها درود و آفرین

بر آن شفیع المذنبین بر آل و صحب مصطفی

(شافی) غلام آل او، قربانی اقوال او

سرمشق او افعال او تا حق ببخشد ورا

سلام بر تنی مکرم اسلام

ای شاه خوبان، سلامّ علیک، ای ماه تابان، سلام علیک

خورشید جهان سلام علیک، نور بی پایان سلام علیک

نام پاک تو طاها و یس، احمد و محمود محمد امین

طیب و طاهر صادق و متین، صاحب البیان سلام علیک

روی تو خوش و خلق تو عظیم، بوی تو خوش از عنبر و نسیم

مداحت شده قرآن کریم، حامل القرآن سلام علیک

یاد تو مرا آرام جانست، ذکر تو مرا روح و روانست

بی یاد تو قلبم پریشانست، ای نور ایمان سلام علیک

شمس الحرمین نورالثقلین، رفیق الشیخین حبیب الصّهرین

فخر الانبیاء جدالحسنین، خلیل الرحمن سلام علیک

دل می‌تپد و نگردد آرام، از هجر و فراق تو در آرام

از شام تا صبح از صبحم تا شام هر لحظه هر آن سلام علیک

دین توفیقین بهترین دین است، سنّت پاکت جبل المتین است

گفتارت شیرینتر ز شیرین است ای شیرین زبان سلام علیک

بی شک یارانت بهترین امت، یاوران دین خدام شرعت

حفاظ دین و قرآن و سنّت، رهبر آنان سلام علیک

بو بکر و عمر عثمان و علی، یاران تو بی شک همه ولی

دین تو از ایشان شد منجلی، سرور ایشان سلام علیک

(شافی) خاک پای آل و یاران، فدائی دین و شرع و قرآن

خادم اسلام و اسلامیان، محبوب یزدان سلام علیک

مدح و نعت یاران پیامبر عظیم الشان اسلام، علیهم الصلوات و السلام

بو بکر و عمر و علی و عثمان

ممدوح رسول و صاحب و یزدان

هرچهار بزرگوار الحاق

اصحاب یقین و اهل ایمان

هرچهار خلیفه از مه‌اجر

بودند عزیز و عبد رحمان

ایشان خلفاء راشـدینند

محبوب قلوب حق پذیران

اسلام عزیز منتشر شد

از جهد و تلاش و سعی ایشان

اصحاب کرام جمله پاکند

زنان شده کاخ کفر لـرزان

هر بدعت و شرک بوده هر جا

از قدرتشان خراب و ویران

دارائی شان نثار گردید

اندر ره دین و شرع و قرآن

اسلام و تمام اهل ایمان

مدیون بر آن بزرگ مرادان

تو هین بر آن بزرگواران

زشت است و خلاف شرع و وجدان

بدگوید اگر کسی به ایشان

تابع شده او به نفس و شیطان

واجب بسودای عزیز دیندار

حب همه شان به اهل ایمان

صلوات و سلام حق بر ایشان

هر لحظه و هر زمان و هر آن

(شافی) صلوات می فرستد

بر آل رسول و صاحب ایشان

مختصری از فضایل و مناقب خلیفه اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه

بشـنو از مـن منقبتـهای عتیـق

آنکـه بـوده بـا رـسـول الله رفیق

نامش عبداللّٰه لقب صدیق بود

گوی سـبقت را ز امت در ربود

کنیه اش بـوبکر بود آن یار غار

بـر روان او درود بی شمار

اولین کس خارج از بیت رسول

دین حق را کرده او از جان قبول

یار غار مصطفی صدیق بود

آنکـه اهل فضل و هم تحقیق بود

اولین داعی ز بعد مصطفی

هست بوبکر، از ره صدق و صفا

گشته یار از بهر خیر المرسلین

خلق را دعوت نموده سوی دین

بعضی از اصحاب دانش هم عقول

دعوت او را ز جان کردند قبول

مثل عثمان و زبیر و دیگران

جان نثارانی فهمیم، از بهتران

برده هارا که مسلمان می شدند

می خرید آزاد می کرد از گزند

بهترین یار نبی او بوده است

راه حق را با نبی پیموده است

پیروی کرده از سَنَنَتِهای او

هم عمل کرده بر آنها مومو

کاتب قرآن و حافظ بر سنن

در ره دین دیده صد رنج و محن

او وزیری راستین و هم رفیق

بوده بهر مصطفی و هم شفیع

جان فشانی کرده اندر راه او

هجرتش بوده است نیز همراه او

گفته حق بوبکرا (أَتَقَى الَّذِي)

بر عدویش گفته نیز (أَشَقَى الَّذِي)

کرده مال و جان و دختر را عطا

در ره الله و عشق مصطفی

گشته یار غارو غمخوار رسول

بی تأمل کرده او دین را قبول

(ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْقَارِ) شد

دین حق را نیز، پرچمدار شد

در کتاب الله أولوا الفضل است او

یاور دین، صاحب بذل است او

مخلصی جانباز بی ریب و ریا

صاحب رأی سلیم و با حیا

والسید زوج رسول الله شده
خادم و یار نبی الله شده
خدمت دین و نبی را کرده است
گسوی سبقت را زیاران برده است
بیست و چند سالی به نزد مصطفی
عمر او بگذشته با صدق و صفا
در سفر اندر حضر در صلح و جنگ
در کنار مصطفی بود آن زرنگی
او فدائی بود اندر راه دین
عشق دین با جسم و جان او عجبین
در عبادت دروَز تقوی و زهد
در کرم احسان و در اخلاص و جهد
مثل او کم بوده در بین عباد
در فضیلت، در سخاوت، در جهاد
در صداقت در عدالت در وفا
بوده مشهور آن وزیر مصطفی
بهتر از او بین اصحاب رسول
کس نبوده مثل او لایق عدول
آیه ها نازل شده در مدح او
کی مسلمان می شود با او عِدو
مسلمین کردند او را جانشین
تا شود او مقتدای مومنین

بیست مردم بر او بوده دو بار

انتخاب است این ز اصحاب کبار

انتخاب امیری است مقبول و صواب

غیر از این بودی اگر، بدنا صواب

این گزینش بوده نه غصب و نه زور

این پذیرش بوده، نه سلطه، نه جور

خویشتن را او نکرده جانشین

این حقیقت ثابت و حق یقین

او برای حفظ دین گشته امام

نه برای ملک و مال و نه مقام

بی توجه بوده او بر ملک و مال

بر مقام و منزلت، آن خوش مال

وقت مرگش ملک و مالی هم نداشت

صرف راه دین نمود لوهرچه داشت

زندگی می کرد او چون مصطفی

مصطفی بود از برایش مقتدا

کهنه پیراهن کفن شد بهر او

کم نظیری بوده اندر دهر، او

آل و اصحاب نبی او را مطیع

بعضی از گفتار و کردارش بدیع

فتنه ها را کرده خاموش آن زمان

دشمنان را هم نداده او امان

اهل کفر و رده را سرکوب کرد

باغیان را جملگی منکوب کرد

ملک و ملت زو به آرامش رسید

دیسمن و اهل آن به آسایش رسید

خلق از او راضی و او از خلق نیز

نزد ائمت هم مطاع و هم عزیز

اسوه و الگوی او بوده رسول

هم وزیرش مرتضی زوج بتول

مرگ آمد بر سراغ آن امام

دعوتش بنمود بردار السلام

او خلافت را به شوری وا گذاشت

گرچه بر فاروق خیلی میل داشت

میل او نزد صحابه شد قبول

جانشینش شد عمر : یار رسول

بعد از آن بوبکر را آمدن داد

(ارجمی) گفتند او را، حبذا

از جهان بر بست رخت خویش را

رفت با شور و شغف پیش خدا

قبل مرگش ترک دنیا کرده بود

گوی سبقت را زیاران برده بود

مسلمین او را زیارت می کنند

غافلان بر او جسارت می کنند

طعن بر او طعن بر اسلام و دین
 طعن بر قرآن و سنت بالیقین
 طعن بر پیغمبر و بر آل او
 طعن بر اصحاب و هم بر قال او
 صدق او در امر دین حق الیقین
 شک ندارد اهل سنت اندر این
 مبادر گیتی نزاید مثل او
 این حقیقت را نمیداند عدو
 هر چه در مدحش بگویم کم بود
 قطره‌ای ناچیز از یک یم بود
 وصف او کی گنجد اندر مختصر
 آنکه مدحش گفته آن خیر البشر
 صد درود و آفرین، صدها سلام
 بر روان پاک آن حضرت مدام
 صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى خَيْرِ الرُّسُلِ
 هَادِيَ الْخَلْقِ إِلَى خَيْرِ الشُّبُلِ
 وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ
 وَآخِرُmu اللَّهُمَّ (شافی) یسما معین

مختصری از فضائل و مناقب عمر فاروق ؓ

بعد از آن یار صلیق مصطفی
 بر مسلمانان، عمر شد پیشوا

آل و صحب مصطفی را شد امام

نه به زور و سلطه و ظلم و قیام

بلکه با شور و صلاح صحب و آل

شد امیر مومنان آن خوش مال

بعد از آنکه شد امیر المومنین

شد فزونتر اقتدار مسلمین

بهترین سردار دین بوده عمر

مجری احکام دین بوده عمر

غل و غش در کار او هرگز نبود

زان آبِ مخلص خلاق برد سود

خیر خواه کل امت بود عمر

ضد کفر و شرک و بدعت بود عمر

بهترین نزد عمر بوده علی

هم مشاور بوده بهرش آن ولی

از مدینه گر عمر خارج شدی

جانشینش بی گمان حیدر بُدی

یار و غمخوارش علی بوده علی

هم مدد کارش علی بوده علی

والد زوج نبی بوده عمر

هم ورا داماد پیغمبر شمر

آری او داماد زهرا و علی است

این حقیقت ثابت و هم منجلی است

اهل بیت مصطفی را او مرید

در عدالت در ورع بوده فرید

پنج کس از خاندان مرتضی

اسمشان بوده عمر، یاحبذا

بیش از ده سال عمر شد پیشوا

بر تمام آل و صحب مصطفی

دین اسلام آشکار از او شده

شرک و کفر هم بی قرار از او شده

هجرت او نیز بوده آشکار

کم نظیر او در شجاعت در وقار

در تمام غزوه ها حاضر شده

بر امور مسلمین ناظر شده

غیرت او بهر دین بسیار بود

مهربان و عادل و پرکار بود

روز و شب میکرد سعی آن ارجمند

تا شود رایات دین هر جا بلند

فاتح دین مبین بوده عمر

دوست و دشمن زین حقیقت با خبر

فاتح ایران و مصر و روم و شام

فتح بیت المقدس هم از این همام

جان و مال خویش را کرده فدا

در ره شرع نبی، دین خدا

روز و شب در ذکر و فکر خلق بود
در لباسش نیز چندین دلق بود
خوف را او با رجا همراه داشت
ناصرحی را بهر خود او می گماشت
بر خلائق رحم او بسیار بود
بینوایان را بسی غمخوار بود
مسلمین را مهر بسان مثل پدر
کافران هم بهره بردند از عمر
عدل و تقوی و ورع را او مَثَل
خدمت خلق از برایش چون عسل
نه تکبر بر بوده در او نه غرور
وحشت از او داشته دیو و شرور
کیس و سیاس و هم هشیار بود
غیرتش از بهر دین بسیار بود
عصر او عصری طلایی بوده است
در ره دین او فدایی بوده است
مسلمین مدیون این یار رسول
بهترین یار عمر زوج بتول
خدمت دین و خلائق را نمود
دین و دینداران از او بردند سود
زندگی در عصرش آسان بوده است
صاحب انصاف و احسان بوده است

آنکه آل و صاحب را شد مقتدی

طعن بر ایشان بشدت ناراوا

طعن بر او طعن بر صاحب است و آل

طعن بر دین و نبی، بی قیل و قال

آنکه بر آل و صاحب طعن زد

کی توان گفتن و را صاحب خرد

گفته شیخ عطار در نعت عمر

تو بخوان این گفت او را ای پسر

خواجیه ی شرع، آفتاب جمع دین

ظل حق، فاروق اعظم، شمع دین

ختم کرده عدل و، انصافش به حق

در فراست بوده، بروحیش سبق

آنکه حق طاهرا بر او خواند، از نخست

تا مظهر شد ز طاهرا و، درست

آنکه دارد بر صراط اول گذر

هست او، از قول پیغمبر، عمر

سرکه بودی بنا نمک درخوان او

نه زیست المال بودی نان او

ریگ بودی گر بختی بسترش

دژه بودی بالش زیر سرش

گر خلافت بر هوی می داشت او

هفده تا دلقی چرا می داشت او

گر خلافت بر هر سوی می‌راندی

خسوفش را بر سلطنت بنشاندی

وصف شیخ عطار شد اینجا تمام

رحمت حق باد بر ایشان مدام

الغرض عبادی مجوسی آن عنود

متحد شد با نصاری و یهود

صبحدم وقتی عمر شد در نماز

با خدا می‌کرد او راز و نیاز

طعن‌ها با خنجرش زد بر عمر

شد شهید آن یاور خیر البشر

او شهید است و نم‌رده بی‌گمان

چون شهیدان زنده‌هایی جاودان

هشت تن را نیز کشت آن بدگهر

بعد از آنکه ضربه زد او بر عمر

آن مجوسی خویش‌تن را نیز کشت

لعنت حق باد بر آن بد سرشت

مسجد و محراب از خون عمر

گشت رنگین اولین بار ای پمدر

آنچه در وصف عمر گویم کم است

قطره‌های کوچکی از یک یم است

من کیم تا مدح او گویم تمام

او امام المسلمین است و هم‌امام

مادر گیتی نـزاید مـثل او
 مجری احکام دین شد موبه مو
 آرمیده نـزد صـدِیق و رـسـول
 بد نگویـد کس بر او غیر از فضـول
 روح پاکش هم قـرین مصطفی است
 ذمّ او بی شک یقیناً نارواست
 مسـلمین او را زیـارت می کنند
 غافلان بر او جسارت می کنند
 صد هزاران آفرین و هم سلام
 بر روان پاک آن حضرت مدام
 صَلِّ يَا رَبِّ عَلَي نَوْرِ آلِهِ ذِي
 يَغْنِي خَيْرَ الْمُرْسَلِينَ بِذِر الدُّجَى
 وَ عَلَي آلِهِ وَ صَخِيهِ أَجْمَعِينَ
 وَ اغْفِرِ اللَّهُمَّ (شافی) يَا مُؤْمِنِينَ

مختصری از فضایل و مناقب عثمان ذی النورین

بعد از آن شیخین، عثمان شد امام
 بر روان پاکشان صدها سلام
 با صلاح و شُورِ اصحاب رسول
 در خلافت این عفان شد قبول
 خبرگان کردند او را انتخاب
 انتخاب امری است مقبول و صواب

بـودـه عثـمان یـار شـیخـین و رـسـول

حـامـی اش سـبـطین و هـم زـوج بـتـول

هـسـت عثـمان زـوج دـو دـخـت رـسـول

بـاجـنـاق مـرـتـضـی شـمـس العـقـول

او دـو بـار هـجـرت نـمـودـه بـی گـمـان

یـا و ر دین بـودـه در سـرّ و عیـان

جـان و مـال خـویش را کـرده فـدا

در ره اسـلام و دین مـصـطـفی

مـصـطـفی او را سـفـیر خـویش کـرد

در حـذیبیـه و را در پـیش کـرد

دست خـود را دسـت او کـرده رـسـول

بـیـعـتـش را مـصـطـفی کـرده قـبـول

خـدمـت عثـمان بـه دین و اهل دین

مـحـض ارضـاء خـدا بـودـه یقین

مـعـدن جـلـم و حیا بـودـه اسـت او

اهـل احـسان و سـخا بـودـه اسـت او

بـودـه عثـمان بـی گـمـان اهل یقین

بـاک طینـت، عـبـدِ ربِّ العـالمین

مـخـلـص انـدر راه حـق جـان بـاختـه

جـامـع القـرآن و هـم، حـق یـافـتـه

در عـبـادت در و زع او کـم نـظـیر

نـفس و شـیطان بـودـه در دسـتـش اسـیر

بَر و تقوی، صبر بوده پیشه اش
 مهر ورزی بوده در اندیشه اش
 صلح و آرامش ورا بوده مرام
 اثم و عدوان هم به نزد او حرام
 حلم را او با حیا همراه داشت
 از شهادت نیز پروایی نداشت
 موج میزد در دل او عشق دین
 بر چنین کس صد، هزاران آفرین
 او دوازده سال و اندی پیشوا
 بوده بهر مسلمین، یا حبا
 ترس از قبر و قیامت داشت او
 سعی در حفظ عدالت داشت او
 حکم دین را بسی گمان اجرا نمود
 غل و غش در کار او هرگز نبود
 فتح و پیروزی و نعمت شد نصیب
 مؤمنان را در زمان آن لیب
 لشکر اسلام را قدرت بداد
 مسلمین را رفعت و عزت بداد
 گفته شیخ عطاسار در تعریف او
 مرجبا بر قول و بر تعریف او
 خواجه سنت، که نور مطلق است
 بل خداوند دو نور بر حق است

یوسف ثانی به قول مصطفی

بحسب تقوی و حیا کان وفا

هم هدایت در جهان و هم هنر

منتشر در عهد او شد پیشتر

هم به عهد او شد ایمان منتشر

هم ز حکمش گشت قرآن منتشر

آنکه غرق قدس و عرفان آمده است

صدر دین عثمان عفان آمده است

سید سادات گفتی بر فلک

شرم دارد دایم از عثمان ملک

هم پیامبر گفته در کشف حجاب

حق نخواهد کرد با عثمان حساب

این بیان در منطق الطیر آمده

از طریق علم و هم تسیر آمده

سه خلیفه بیست و پنج سالی امام

مسلمین را پیشوا بودند، مدام

خدمت دین را به خوبی کرده اند

گوی سبقت را زیاران برده اند

اقتدار مسلمین در عهدشان

بوده در اوج خودش از جهشان

خیر امت بوده اند آنان یقین

این چنین فرموده رب العالمین

مسلمین مدیون ایشان هر زمان

این حقیقت مثل خورشیدی عیان

همت صاحب نبی گشته سبب

بر عجم شد منتقل دین از عرب

فتنه گر ها فتنه راه انداختند

بعد از آن بر شیطنت پرداختند

باز بان روزه عثمان شد شهید

دشمن دین هم به اهدافش رسید

سومین یار نبی هم کشته شد

مصحفش بر خون او آغشته شد

شد شهید آن مرد حق در راه حق

شد عصای مسلمین منشق و شق

فتنه ها و جنگ ها آغاز شد

راه تخریب و عداوت باز شد

اهل دین شد مبتلا افسوس و آه

روزگار مسلمین هم شد سیاه

تفرقه افتاد بین اهل دین

کشته شد جمعی کثیر از مومنین

مسلمین را آتش اندر جان افتاد

باغیان و دشمنان گشتند شاد

ابن عفان الغرض مظلوم شد

نزد رحمان رفت و هم مرحوم شد

آدمی مظلوم باشد بهتر است

تا که ظالم، ظلم و ظالم ابتر است

خیره سر آنکس که بد گوید و را

لو چه می‌داند که چون شد ماجرا

طعن بر او طعن بر قرآن و دین

طعن بر اصحاب و آل طاهرین

در قضاوت هر کسی تعجیل کرد

حکم شرع و عقل را تعطیل کرد

جنگ بین مسلمین بی شک حرام

مومن از آن بر حذر باشد مدام

صد درود و آفرین و صد سلام

بر روان پاک عثمان مستدام

آرمیده در بقیع آن بدر دین

روح پاکش نزد خیر المرسلین

من کیم تا نعت او گویم تمام

او شهید راه دین شد والسلام

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى نُورِ الْهُدَى

اعْزِ خَيْرَ الْمُرْسَلِينَ شَمْسُ الضُّحَى

وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

وَ اغْفِرِ اللَّهُمَّ (شافی) يَا مُعِين

مختصری از فضایل و مناقب علی مرتضیٰ

بعد از عثمان شد علی مرتضی
 مسلمین را حکمران و پیشوا
 بشنو از من از علی گویم ترا
 از علی، از آن ولی گویم تو را
 نوجوانی بوده در بیت رسول
 کرده اسلام و مسلمانی قبول
 موج می زد در دلش عشق خدا
 عاشقی جانباز، بود آن بسی ریا
 عاشق الله و داماد رسول
 ابن عم مصطفی زوج بتول
 والد سبطین و شاه دین علی
 در ره دین جان فدا کرد آن ولی
 غرق می شد در عبادت در دعا
 وارث علم محمد مصطفی
 حیدر و صفدر، امام المسلمین
 سرور و سردار، امیرالمومنین
 معدن علم و دیانت بود علی
 منبع حلم و شجاعت بود علی
 حافظ قرآن و سنت بود علی
 ضد کفر و شرک و بدعت بود علی

صاحب فضل و سخاوت بود علی

عامل قسط و عدالت بود علی

یار سه یار نبی بود آن علی

این حقیقت ثابت است و منجلی

او وزیر سه خلیفه بوده است

هر سه را او رهنمایی کرده است

من یقین دانم که سنی بود علی

اهل سنت پیروان آن ولی

حب مولایم علی چون فرض عین

حب زهرا و حسن قبل از حسین

حب ایشان آیت ایمان بود

بفضشان هم بی شک از شیطان بود

والد زوج عمر شیر خدا

فاتح خیبر علی مرتضی

والد بوبکر و عثمان و عمر

هر سه ابناء علی اندر شمر

گشته اند هر سه شهید کربلا

بر روان پاکشان صد مرجبا

صاحب شمشیر بزرگان ذوالفقار

قاتل کفار بود آن نسامدار

گفته دنیا نزد من همچون عراق

پست باشد هر چه دارد طمطراق

طالب مبرگ و شهادت بود علی

چون لقاء الله عشق هسر ولی

روز و شب آرام و آسایش نداشت

در ره حق او فدا کرد آنچه داشت

یارو غمخوار یتیم و هم فقیر

بی کس و مظلوم را او دستگیر

ظلم و ظالم نزد او از بدترین

عدل و انصاف و مرآت بهترین

از مدینه گر عمر خارج شدی

جانشینش حیدر صفا در بُدی

بر فلسطین رفته یک ماهی عمر

مرتضی شد جانشینش ای پسر

چون علی کارش برای خود نبود

مرعلی شناس را قولم چه سود

کار می کرد او بلاشک بهر حق

در همه چیز از همه برده سبق

در شب هجرت فداکاری نمود

زین عمل اندر دو گیتی برد سود

طالب وحدت اخوت بوده او

ضد تفریق و عداوت بوده او

کرده بیعت با سه یار مصطفی

بر علی هر لحظه ای صد مرجأ

شیر حق بوده علی هم قهرمان
ظلم نتوان کرد بر این پهلوان
ظلم و ظالم نزد او خوار و زیون
حق طالب بوده علی نه يك جَبون
باسه یار مصطفی بوده رفیق
دوستدار و خیر خواه و هم شفیع
کرده همکاری و یاری با سه یار
بر روان او درود بسی شمار
هر که باشد آن علی را دوستدار
می شود او دوستدار آن سه یار
بعد بو بکر و عمر، عثمان علی
شد خلیفه مسلمین را شد ولی
شد بر او تحمیل این پست و مقام
خلق با اجبار کردندش امام
چون که رقبت بر خلافت او نداشت
خویش تن را بر وزارت می گماشت
تفرقه در نزد او بوده حرام
اتحاد مسلمین او را مرام
نهی کرده سب دشمن را علی
این حقیقت از کلامش منجلی
بعد از آنکه شد خلیفه آن امام
عده ای کردند علیه او قیام

فتنه گر ها فتنه راه انداختند

بعد از آن بر شیطنت پرداختند

جنگها کردند با او با جدل

صلح و یاری بر عداوت شد بدل

حق و باطل را به هم آمیختند

آتش جنگ و جدل افروختند

گشت اسلام و مسلمانی ضعیف

سست شد ایمان، مسلمان شد نحیف

شد نباید میشد ای آه و دریغ

آفتاب صلح شد در زیر میغ

بین یاران علی شد اختلاف

مرتضی مبهوت شد از انحراف

دل پر از خون داشت او از غالیان

همچنین از دست بعضی والیان

شیعه اش فرمان برد از آن امام

بعضشان کردند علیه او قیام

از خوارج مردکی مفتون و رذل

ضربتی زد بر امام از روی جهل

چارمین یار نبی هم کشته شد

دیده و دلها به خون آغشته شد

شد شهید آن سرور و سردار دین

آن ابر مرد جهان شمس الیقین

تفرقه افتساد بین اهل دین

این تفرق آفت دین مبین

شاه دین مولا علی بر حق بود

فرق او در راه حق منشق شد

جان و مالش شد فدا در راه دین

رفت بر فردوس اعلا شاه دین

مادر گیتی نزیاد مثل او

من پیانم قاصر است از فضل او

عاجزم در مدح جد خود علی

من فدای خاک پای آن ولی

خاک پایش سرمه ی چشمانمان

حب او و آل او ایمانم انسان

من کیم تا وصف او گویم تمام

او امیرالمومنین است و امام

مدح او گفتن نه کار چون است

من زبانم از بیانش الکن است

بر روانش صد درود و صد سلام

قاتلش را هم عذاب حق مدام

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى خَيْرِ الرُّسُلِ

هَادِيِ الْخَلْقِ إِلَى خَيْرِ السُّبُلِ

وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

وَأَزَحِمِ اللَّهُمَّ (شافی) يَا مُعِيسِنِ

مدح و ثنای سیدنا علی مرتضی (رضی الله عنه و آرضاه)

ای مؤمنان راستین، بی شک علی مولای ما
 این قول ما حقّ یقین، بی شک علی مولای ما
 بی شک علی مرتضی، مر سُنیان را پیشوا
 سوگند بر ذات خدا، بی شک علی مولای ما
 مولای ما بی شک علی، شیر خدا حیدر ولی
 دین خدا زو منجلی، بی شک علی مولای ما
 مولی علی نعم البشر، خصمش غبی و بی بصر
 ای شیعیان بی خبر، بی شک علی مولای ما
 آن شاه دین دریای جود، الحق عدالتخواه بود
 برجان پاکش صد درود، بی شک علی مولای ما
 عدل و عبادت را مثل، بی غلّ و غشّ و بی دغل
 هر قول و فعلش چون عسل، بی شک علی مولای ما
 او خیرخواه مسلمین، او آن ابر مرد امین
 محبوب ربّ العالمین، بی شک علی مولای ما
 عفو و عطا مهر و وفا، لطف و مروت هم سخا
 خُلق علی مرتضی، بی شک علی مولای ما
 یتام و مسکین را پدر، خصمش بود بنس البشر
 هم قاتلش اندر سقر، بی شک علی مولای ما
 شرک و ریا بدعت جفا، هم لعن بر خلق خدا
 ممنوع نزد مرتضی، بی شک علی مولای ما

او ضد بدعت بوده است، عامل به سنت بوده است

خواهان وحدت بوده است، بی شک علی مولای ما

سبطین و زهرا و علی، هم باقر و صادق ولی

ما مخلص آل نبی، بی شک علی مولای ما

او یار بوبکر و عمر، حامی عثمان در شمر

آنان رفیق یکدیگر، بی شک علی مولای ما

(شافی) محب آل او، هم پیرو اقوال او

سرمشق او افعال او، بی شک علی مولای ما

مدح سیدنا الامام، علی مرتضی (رضی الله عنه و ارضاه)

خداوندا تویی شاهد، علی را دوست می داریم

قسم بر ذات آن واحد، علی را دوست می داریم

حسین و هم حسن زهرا، علی و زینب کبری

عزیزند نزد سنیها، علی را دوست می داریم

محمد باقر و جعفر، تمام آل پیغمبر

بلاشک خصمشان ابتر، علی را دوست می داریم

علی شیر خدا حیدر، علی مولای ما صفر

علی داماد پیغمبر، علی را دوست می داریم

علی عبد خدا الحق، امامی عادل و برحق

به زیر گنبد ازرق، علی را دوست می داریم

علی آن مقتدا در دین، بری از بغض و حق دوکین

علی را عدل شد آئین، علی را دوست می داریم

علی بی شک عدالتخواه، به حکم شرع و دین آگاه

دروء حق بر او هرگاه، علی را دوست می داریم

علی آن رهبر خوبان، علی آن حافظ قرآن

علی آن مفخر انسان، علی را دوست می داریم

علی کان فضایل بود، مبرّا از رذایل بود

هم آگه از مسایل بود، علی را دوست می داریم

علی در علم دین اعلم، علی اندر قضا احکم

علی امجد علی افخم، علی را دوست می داریم

علی غرق عبادت بود، عدوی شرک و بدعت بود

هم او عاشق به سنت بود، علی را دوست می داریم

علی بوبکر عمر عثمان، خلافت بهره ی ایشان

خدا راضی شده زیشان، علی را دوست می داریم

چهار یار نبی ای جان، چراغ دین و هم ایمان

عموماً تابع قرآن، علی را دوست می داریم

الا ای مؤمن دانا، فهمیم و عاقل و بینا

توبّا (شافی) بگو جانا، علی را دوست می داریم

مدح سیدنا الحسین شهید (رضی الله عنه) و ذم اعداء آن حضرت

حسین، آن وجود مبارک سعید

حمید و شهید و جوّاد و رشید

جوّادی که جان در ره حق بداد

شهیدی که مانند او کس ندید

بشدد سرور کل آزادگان

که در راه آزادگی شد شهید

شهادت طریق سعادت بود

نگریم حسین بر شهادت رسید؟!

حسین با شهیدان به فردوس رفت

بود بهر ایشان (آئینا مزید)

درود و سلام و تحیات حق

بر آن سرور ارجمند و سدید

بیارد عذاب مهین خدا

به شمر و به فرزند سعد و یزید

یزید از برای خود و حامیانش

نگون بختی و فحش و نفرین خرید

به جز سب و نفرین و نار جحیم

چه شد بهره‌ی آن یزید پلید؟!

حسین شد شهید و جان را خرید

به دوزخ برفت آن یزید مرید

به دنیا و عقبا حسین شد عزیز

ولی قاتلش لعن و نفرین شنید

الا ای مسلمان تو عبرت بگیر

ز اوضاع آن بدسرشت عنید

یزید و یزیدان عالم همه

بسوزند اندر عذابی شدید

تو مظلوم باشی از آن بهتر است
 که ظالم شوی، نزد رحمان عتید
 ز (شافی) هزاران درود و سلام
 به روح حسین آن شهید سعید
 إِلَهِي وَصَلْ عَلَى الْمُضْطَّيِّ
 وَالْبُسْ وَصَحْبِهِ، زَمَاناً مَدِيد

بیان مختصری از فضیلت ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه (رضی الله عنها)

عایشه مر مصطفی را همسر است
 او بلا شک مؤمنان را مادر است
 مادر سبطین و حیدر فاطمه
 این سخن چون آفتابی روشن است
 دختر صدیق و غمخوار رسول
 در دو عالم همسر پیغمبر است
 مغفرت رزق کریمش وعده شد
 این حقیقت قول حق داور است
 او به قول و حکم عالم الغیوب
 پاک و پاکیزگی را مظهر است
 طیبه و طاهره صدیقه او است
 پاک و پاکیزه زنان را سرور است
 رحلت ختم رسول در منزلش
 شأن او عالی، مقامش برتر است

جایگاهش گشته فردوس برین
اهل قرآن جمله بر این باور است
هر که بر او افترا گوید یقین
او به حکم شرع و قرآن کافر است
آنکه او را نیست باور این سخن
بر کلام حق یقین ناباور است
عایشه محبوبه‌ی فخر رسل
اشرف خلق خدا را همسر است
(شافعی) از روی یقین و صدق دل
آل یسیت مصطفی را چاکر است

در مدح امام شافعی (رحمه الله)

شافعی نامش «محمد» بوده است
راه سنت را به حق پیموده است
ابن ادریس، آن امام المحدثین
پیشوای جمعی از اصحاب دین
سنت و قرآن فرقان مکتبش
حبّ اهل بیست اطهر مذهبش
حبّ صاحب و چهار یار مصطفی
خاصّتاً حبّ علسی مرتضی
موج می‌زد در دلش عشق رسول
حبّ آل و صاحب و هم زوج بتول

شافعی را سَنَّت و قسْرآن امام
 علم و اخلاص و عمل او را مرام
 در علوم فقه و تفسیر و سیر
 کم نظیری بوده در فهم خبر
 واضح علم اصول فقه شد
 جهل در پای علومش ذبح شد
 حافظ قرآن و سَنَّت بوده است
 ضدّ شرک و ضدّ بدعت است
 پرچم توحید می افراشته
 او نهال علم دین می کاشته
 شافعی در علم تاریخ و ادب
 بهره برد از او عرب غیر عرب
 بهره بردند عالمان از علم او
 مالک و احمد ز فهم و علم او
 شافعی در علم دین علامه بود
 عالمان از علم او بردند سود
 شافعی انبدر فصاحت در کمال
 بهره مندش کرده بودی ذوالجلال
 در تواضع در شجاعت در سخا
 در فتوّت در عدالت در قضا
 در ورع در زهد و تقوی کم نظیر
 در عبادت در دعا سختی پذیر

آنچه از اوصاف او گفتم کم است
قطره‌های کوچکی از یک یم است
من کیم تا وصف او گویم تمام
بر روان پاک او صدها سلام
هر امام از اهل بیت مصطفی
اهل سنت را امام و پیشوا
خاک پاشان سرمه‌ی چشمانان
هم فدا در راه ایشان جانمان
صَلِّ يَا رَبِّ عَلَي خَيْرِ الرِّسَالِ
هادی الخلق الی خیر السبل
و علی آله و صحبه اجمعین
وارحمهم الله (شافی) یا معین

به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۶۹ سروده‌ام

اگر در چند روز اوّل رمضان خوانده شود، آخرین بخش سطرها «ماه رمضان، خوش آمدی، خوش» خوانده شود، به جای «ماه رمضان چه باصفای.»
ای ماه بهار روزه‌داران، ماه رمضان چه با صفای
ای ماه خدا و ماه قرآن، ماه رمضان چه با صفای
خوش آمدی ای عزیز و مهمان، گام تو بروی چشم و هم جان
تو مایه‌ی رحمتی و غفران، ماه رمضان چه با صفای
گویم به تو خیرمقدم ای ماه، هستم به فضیلت تو آگاه
أنت همگی تو را هواخواه، ماه رمضان چه با صفای

تو رحمت و نعمت خدایی، شایسته‌ی مدح و هم‌ثنایی

بر درد عَصَا خوش‌دوایی، ماه رمضان چه با صفایی

ای ماه عزیز روزه‌داران، ای ماه رجوع توبه‌کاران

ای ماه شکست روزه‌خواران، ماه رمضان چه با صفایی

ایام و لیالی تو رحمت، هم موجب فتح باب جنت

هر ساعت و لحظه‌ات غنیمت، ماه رمضان چه با صفایی

قرآن مجید در تو نازل، تطهیر گناه در تو حاصل

مفطر به فضیلت تو جاهل، ماه رمضان چه با صفایی

تو ماه جهاد و ماه قرآن، تو ماه عبادتی و احسان

تو موجب عزتی و رضوان، ماه رمضان چه با صفایی

هر مؤمن روزه‌دار شاد است، مسرور و خوش است و در جهاد است

آن تارک روزه بد نهاد است، ماه رمضان چه با صفایی

هر بنده‌ی مخلص خداجو، هر مؤمن صالح و دعاگو

او عاشق تو تو عاشق او، ماه رمضان چه با صفایی

درهای بهشت در تو باز است، در لیل‌ه‌ی قدر تو چه راز است!

ما را بوجود تو نیاز است، ماه رمضان چه با صفایی

شیطان ز وجود تو درآه است، در تاب و تب است و هم تباه است

هر تارک روزه روسیاه است، ماه رمضان چه با صفایی

ماه رمضان چه دل‌نشین است، روح است و روان و بهترین است

محبوب قلوب مؤمنین است، ماه رمضان چه با صفایی

در وصف تو من چگویم ای ماه، مدّاح تو مصطفی و الله

گویم به تو هر ساعت و هرگاه، ماه رمضان چه با صفایی

صد رحمت و آفرین به صائم، بر جمله‌ی روزهدار قائم

هر لحظه و هر زمان و دائم، ماه رمضان چه با صفایی

(شافی) کشد انتظارت ای ماه، در هجر و فراق تو کشد آه

ای ماه بزرگ و ماه الله، ماه رمضان چه با صفایی

در مدح آموزگاران صدیق

معلم عزیز است و والا گهر

معلم شریف است و نیکو ثمر

معلم گرانقدر و عالی مقام

معلم برای بشر راهبر

معلم یکی مثل پرضیاء

معلم همانند سمع و بصر

معلم چو خورشید تابان بود

معلم کلامش چو شهد و شکر

معلم طریقش ره انبیا

بود چو رابعه ز مهر پدر

معلم بود زنده و جاودان

بماند از او صد هزاران اثر

معلم یقین مایه‌ی عز و جاه

به مردم دهد یاد صدها هنر

معلم همانند آب حیات

معلم بود بهت‌رین بشر

من این قول را از رسول خدا

روایت کنم دیدم در خبر

جهان گدازد آباد از جهاد او

خلافت حق به گیتی از او بهرور

مرا مدح آموزگاران خوش است

که ایشان عزیزند و هم تاج سر

ز (شافی) هزاران درود و سلام

به آموزگاران نیک و سیر

در ثنای شهید مظلوم شیخ الاسلام محمد ضیایی (رحمه الله)

ای شهید همیشه اندر یاد

مرحبا آفرین، روانت شاد

ای ضیائی چراغ حق بودی

رهبری پاک بودی و، استاد

حق ترا پرورید بهر دین

حفظ قرآن به سینهات بنهاد

خادم علم و شرع و دین بودی

صد هزار آفرین بجانست بنهاد

تهنیت بساد بر تو ای استاد

آن مقامی که حق برایت داد

قفس مرغ جان تو بشکست

بشاهت از آن شادی آزاد

چه شد ای نور حق چرا رفتی؟
مسلمین را چه کس کند ارشاد؟
از عروج تو چون شدم آگاه
سخنانت به یاد من افتاد
بغض آمد مرا گلو بگیرفت
دیده‌ها خون گریست از پی‌داد
دیده از گریه منع شد اما
دل ز هجر تو ناله‌ها سر داد
تو پدر بودی از برای خلق
ای دریغ از فوت آن فرزاد
تو شهیدی نموده‌ای بی‌شک
نروی هرگز ای عزیز از یاد
وعظ تو جاودانه کرده ترا
زننده هستی تو در دل افراد
از پس رفتنست مسلمانان
ببر کلام و نوارتسان معتاد
از بیانات دلنشین تو
قلبمان خانه‌هایمان آباد
(ششافی) دلشکسته و مظلوم
از مقامات عالیست دلشهاد
صد هزاران درود و هم تحسین
ببر تو از سوی اهل سنت باد

رفتند و ما هم می‌رویم

خوشا بر انبیا و بر رسولان

چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا بر آل و بر اصحاب ایشان

به راه حق بکوشیدند و رفتند

خوشا شیخین و صهرین آن بزرگان

لباس عدل پوشیدند و رفتند

خوشا بر آن شهیدان در ره دین

شراب وصل نوشیدند و رفتند

خوشا آن اهل بیت پاک احمد

به عشق حق بجنیدند و رفتند

خوشا بر آن عزیزان تشنه ماندند

ز دست ظالم نالیدند و رفتند

خوشا بر آن جوانان سلحشور

بسان شیر غزیدند و رفتند

برای حفظ استقلال ایران

به روی مرگ خندیدند و رفتند

خوشا بر شیخ ضیائی و ربیعی

طریق حق پسندیدند و رفتند

خوشا آن عبدالملک آن تشنه‌ی حق

بخون خویش غلتیدند و رفتند

چو بشنیدند بانگ ارجعی را
به این دنیا نچسبیدند و رفتند
خوشا آنان که در عشق عبادت
به خوایی خوش نخواستند و رفتند
به قرآن و دعا و ذکر و صلوات
چو عاشق عشق ورزیدند و رفتند
خوشا آنان که اندر کوی عرفان
حقیقت را عیان دیدند و رفتند
خوشا آنان که جان و مال خود را
به راه حق بخشیدند و رفتند
خوشا آنان که از ترس عقوبت
نیاسودند و لرزیدند و رفتند
خوشا آنان که با نفس و شیاطین
در افتاده نلغزیدند و رفتند
کسانی دل بر این دنیا بستند
حقیقت را نفهمیدند و رفتند
همه رفتند ای (شافی) تو ماندی
بسی گفتند و بشنیدند و رفتند

ابیاتی چند برای قرائت در مجلس ختم استاد شفیقی (رح)

خوشا بر انبیا و بر رسولان
امم را رهبری کردند و رفتند

خوشا بر آل و بر یاران ایشان

به ملت رهنما بودند و رفتند

خوش آن تنه‌ای بی‌سر در بیابان

به دشت کربلا مانند و رفتند

خوش آن مردان با عز و شرافت

دمی هرگز نیاسودند و رفتند

خوشا آن رهروان راه عرفان

حدیث معرفت خواندند و رفتند

خوشا آن فاتحان قلعه‌ی علم

به امت سایه افکندند و رفتند

مسلمانان، شفیقی نیز رفتند

به ملت پندها دادند و رفتند

خوشا بر حال و احوال شفیقی

مسلمان زندگی کردند و رفتند

بزرگانی ز علم و دانش او

هزاران بهره‌ها بردند و رفتند

خوشا بر او که در وقت وفاتش

به ذکر و با وضو بودند و رفتند

نمی‌میرد شفیقی زنده است او

به لطف حق یاسودند و رفتند

همه رفتند، ای (شافی) تو ماندی

به نیکی زندگی کردند و رفتند

بخش پنجم:

مناجات

فهرست بخش

۲۷۵ مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۷۷ مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۷۸ مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۷۹ مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۸۳ مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۲۸۶ مناجات بندگان عاصی به درگاه پاک یگانه قاضی
۲۸۷ مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۲۸۹ ستایش رب العالمین و درخواست مدد و رحمت از درگاه او تعالی
۲۹۰ توبه نامه به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۹۱ عذر خواهی به درگاه ربّ رؤف و مهربان و توبه نامه و مناجات
۲۹۶ مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۲۹۸ مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۳۰۱ مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۳۰۲ مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۳۵۹ عرض حال خصوصی و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
	عرض حال و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات در زندان رشت - گیلان ۱۳۸۹/۰۳/۳۱ هجری
۳۶۱ شمسی
۳۶۵ من شاکرم خدا را مظلومم و نه ظالم
۳۶۶ درد دلی منظوم از سیدی مظلوم
۳۶۸ درد دلی منظوم، از سیدی مظلوم
۳۷۲ فریاد مظلومانه‌ی دلی دردمند

مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات

خدا یا قــادرا پروردگــارا

به سوی حق هدایت کن تو ما را

خداوند تو یی ارحم زما در

ز رحمت بر گشا بر سوی ما در

نباشد هیچ کس مثل تو ارحم

نهی بر زخمها دارو و مهرهم

تو آن رب رؤوف و مهربانی

هر آنکس بر درت آید نرانی

مجیب سائلان بی شک تو یی تو

به هر سو رو کنم وجهت در آن سو

تو ای خلاق عالم داد ما رس

تو ای فریاد رس فریاد ما رس

به جز تو در دو عالم داد رس نیست

به غیر از تو کسی فریاد رس نیست

هر آن کس هر چه دارد از تو دارد

به جز تو از کسی چیزی ندارد

تــــو رزاق علــــیم و یرتــــوانی
 خلایق میهمان، تو میزبانی
 تو را خوان کرم گسـترده دایم
 به رویش انس و جن وحش و بهائم
 تمام خلق عالم بر تو محتاج
 ترا عفو و عطا رسم است و منهاج
 خدایا حاجت ما را روا کن
 نباشد غیر تو، حاجت روا کن
 خلایق جمله عاجز ناتوانند
 دوی دردشان را از تو خواهند
 مؤثر نیست غیر از تو یقین کس
 به تنهایی تو بهر بندگان بس
 خدایا دردمندان را دوا ده
 به مرضای مسلمانان شفا ده
 ببخش اموات ما را هم خدایا
 تو عفو و رحمتشان کن بار الها
 نبخشیده مکش ما را الهی
 نصیب مساکین گردان رو سبایهی
 منور کن دل ما را به طاعت
 تو ما را حفظ کن از شرک و بدعت
 تو در علم و عمل اخلاص و ایمان
 به ما توفیق ده، یا رب رحمان

ز شرّ نفس و شیطان پر از کین
تو ما را حفظ کن، یا ربّ آمین
به ما مگذار و ما را تو یک آن
بحق سوره و آیات قرآن
ز هر شرّ و فساد و فسق و عصیان
خداوند! تو ما را حفظ گردان
خدا یا توبه کردیم از گناهان
تو ما را از گناهان پاک گردان
اگر عصیان ما از حد برون است
یقیناً رحمت از آن فروزون است
ندانم من چه چیزی بهرمان به
خداوند! به ما آن ده که آن به
خداوند! به (شافی) هم نظر کن
تلاش و سعی او را پر ثمر کن
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی شَمْسِ الْهَدٰیْهِ
مِنَ الْاَنِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَٰمَةِ

مناجاتی دیگر به درگاه یگانه قاضی الحاجات

ای مهر تو در جان من، ای ذکر تو درمان من
معبود من یزدان من، ای دین و هم ایمان من
خالق انس و جان تویی، بخشنده رحمان تویی
هر درد را درمان تویی، درمان من درمان من

عالم همه محتاج تو، عفو و عطا منہاج-تو
 دلہا همه تاراج تو، مہرت سرو سامان من
 ای اکرم از کل کریم، ای ارحم از کل رحیم
 ای بحر الطافت عمیم، خَلّاقِ مہربانِ من
 ہم انبیا ہم اولیا، ہم اتقیا ہم اصفیا
 محتاج تو در دوسرا، مقصود من سلطان من
 اندر دو عالم جز تو کس، نبود کسی فریادرس
 ای کل عالم را تو بس، ای خالق رحمان من
 ای محرم اسرار من، ای دلبر و دلدار من
 غفار من ستار من، بادا فدایت جان من
 ما عاصیان بی نوا، غرق گناہیم و خطا
 ما را ببخشا ای خدا، بخشندہی مَنان من
 ما بندگانی دردمند، بیچارگانی مستمند
 در را بہ روی ما مہنبد، ای ربّ مستعان من
 (شافی) ندارد جز تو کس، اندر دو عالم دادرس
 بی شک ورا لطف تو بس، محبوب من یزدان من

مناجات بہ درگاہ یگانہ قاضی الحاجات

ای ز انوار جمالت جملہ عالم روشن است
 ذکر تو مرعاشقان را مثل جان اندر تن است
 گوشہ‌ای از کلبہ ی ویرانہ با یادت بہشت
 روضہ ی رضوان-خدایا- بی تو همچون گلخن است

بندگان را گلستان بی تو صحرای کویر

قعر زندان با تو یا رب بهتر از هر گلشن است

عارفان در گهت اندر دو عالم در بهشت

جاهلان را در کویر جهل و ظلمت مدفن است

هر که را خواندی به خود اندر دو گیتی شد عزیز

هر که را رانیدی یقین آواره و بی مأمن است

بار الها مؤمنان را تو هدایت کن به حق

رانندگان در گهت را آتش اندر خرمن است

خلق عالم از عطایای تو غرق اندر نعم

ای که از إحصاء آلات زبانها الکن است

(شافی) مظلوم را یارب به حق مشغول ساز

چونکه ذکر ت موجب آرامش جان من است

مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات

باسم آن الله رحمان و رحیم

مستغاث و مستعان و هم علیم

حمد بی حد از ازل حتی الابد

درگاه خلاق عالم را سوزد

آنکه رب العالمین است و قدير

بی شریک و بی مثال و بی نظیر

ذات پاکش بی گمان حی و صمد

وصف او در قل هو الله احد

مهر بـان پروردگـاری بـی زوال

صاحب عفو و عطا هم لایزال

مالک روز جزا فرمانروا

حکمران این سرا و آن سرا

هم سیاست هم شفاعت دست او

حاکم و قاضی حاجات است او

ای خداوند کریم و مهربان

لطف و احسان تو بر ما یکران

خلق عالم بر سر خوان تو اند

جمله مملوک تو، از آن تو اند

هر چه داریم از تو داریم ای خدا

در ره تو جان و مال مافدا

ما فقط بر تو عبادت می کنیم

امر و نهیت را اطاعت می کنیم

جز تو ما را نیست معبود ای خدا

حاجت ما بندگان از تو روا

مستعان ما تویی یا رب فقط

استعانت از سسوا ی تو غلط

یاری تو گل عالم را بس است

رحمت شامل به حال هر کس است

پس فقط یاری ز تو خواهیم و بس

در مقام بندگی در هر نفس

بی کسان را کس تووی ای داد رس
نیست و نبود غیر تو فریاد رس
هر چه دارد هر کسی تو داده ای
در عطا بر خلق خود آماده ای
انبیا را انبیا تو کرده ای
اولیا را اولیا بنموده ای
قادر مطلق تووی بی شک و ریب
نیست در ذات و صفات نقص و عیب
یک نظر هم سوی ما کن ای خدا
رد سائل بهر تو نبود روا
تو به ابلیس لعین هم ای خدا
نه نگفتی حاجتش کردی روا
پس بما هم نه نمی گویی یقین
مستغاثی یا مجیب السائلین
بهر سائل قول تو لاتقهر است
بهر ایتام جهان لاتقهر است
سائلیم و هم یتیم و هم فقیر
دست ما را هم بگیر ای دستگیر
تو بما نزدیکتر از هر کسی
بنندگان را ارحم و اکرم بسی
تو یگانه مالکی ما بنده ایم
ببر در تو جمله رو آورده ایم

دست ما را تو بگیر و ره نما
 در طریق بندگی، ای رهنما
 رهروان اندر ره دین تویم
 بندگانی تحت تمکین تویم
 بهر ما قرآن و سنت مقتدا
 اسوه‌ی ما آل و صاحب مصطفی
 خدمت دین تو ما را شد هدف
 اقتدا بر آل و بر صاحب و سلف
 تو در این خدمت به مایاری رسان
 حامی ما باش ای یاری رسان
 ما فقط یاری ز تو خواهیم و بس
 نیست غیر از تو یقین فریاد رس
 کیست آن کس از تو ارحم باشد او
 کیست آن کس از تو اکرم باشد او
 مهر بانتر نبود از تو هیچ کس
 پس به داد ما برس ای داد رس
 هر چه لازم بوده بر ما داده‌ای
 در عطا کردن یقین آمده‌ای
 خواهش دل را ز تو خواهیم فقط
 خواهش از غیر تو هم بی شک غلط
 من نیایم بر درت با واسطه
 چونکه دائم با تو دارم رابطه

من که مهمان توام تو میزبان
آگهی از حال من در هر زمان
پس چسان از غیر تو خواهش کنم
خواهشم را نزد غیر تو ببرم؟!
مولوی فرموده اند در مثنوی
بر اساس عقل و دین آن مولوی
خواهش دل در طریق اولیا
کفر باشد جستن از غیر خدا
من ز درگاه تو خواهم ای خدا
لحظه‌ای ما را مکن از حق جدا
(شافی) مظلوم را رحمی بکن
شرک و بدعت را بکن ریشه ز بن

مناجات به درگاه قاضی الحاجات

ای خدا ای خالق خلق جهان
مهربانتر هستی از هر مهربان
حمد بی پایان ترا ای کردگار
ما همه عبدیم و تسو پروردگار
مهربان پروردگاری بی‌زوال
صاحب عفو و عطائی ذوالجلال
خلق عالم بر سر خوان تو اند
جملگی محتاج و مهمان تو اند

هر چه داریم از تو داریم ای خدا

در ره تو جان و مال ما فدا

تو یگانه مالکی ما بنده ایم

بر در تو جمله روی آورده ایم

ما ز درگاه تو خواهیم ای خدا

لحظه‌ای ما را مکن از حق جدا

رهروان اندر ره دین توئیم

بنندگان تحت تمکین توئیم

بهر ما قرآن و سنت مقتدا

اسوه‌ی ما آل و صاحب مصطفی

ما فقط یاری ز تو خواهیم و بس

در مقام بندگی در هر نفس

دست ما را تو بگیر و ره نما

ای خلائق را رحیم و رهنما

چشم یاری از تو داریم ای خدا

حفظ کن ما را ز هر گونه خطا

علم و اخلاص و عمل را کن نصیب

بر تمام اهل ایمان یا مجیب

خدمت از ما از تو، توفیق عمل

ضعف هلمان را به قوت کن بدل

حفظ کن ما را ز شرّ نفسمان

ای خدای مستعان و مهربان

اهل قـرآنیم و اهل سـنتیم

ضد کفر و شرک و ضد بدعتیم

دردهامان را دوا کن ای خدا

حاجت ما را روا کن ای خدا

در دو عالم جز تو ما را نیست کس

نیست غیر از تو کسی فریاد رس

مستعان ما توئی یارب فقط

استعانت از سواى تو غلط

یاری تو گسل عالم را بس است

رحمت شامل به حال هر کس است

رحم کن بر ما و ما را عفو کن

شرک و بدعت را بکن ریشه ز بن

حفظ کن ما را از نار جحیم

کن نصیب ما تو جنات نعیم

هر گناهی کرده ایم ای کردگار

عفو کن ما را تو ای پروردگار

توبه کرده ایم از گناهان ای خدا

پاک کن ما را از عصیان ای خدا

(شافی) مظلوم را رحمی نما

لطف کن بر او تو در هر دو سرا

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى خَيْرِ الْوَسْطِ

هَادِيِ الْخَلْقِ إِلَى خَيْرِ الشُّبُلِ

وَعَلَى إِلَهٍ وَصَّحْبِهِ أَجْمَعِينَ

وَاعْفِرِ اللَّهُمَّ (شافی) يَا مُعِين

مناجات بندگان عاصی به درگاه پاک یگانه قاضی

رحمان و رحیم، ما را ببخشا

عفو و کرم، ما را ببخشا

عزیز و غفار، رئوف و ستار

جبار و قهار، ما را ببخشا

ما اهل ایمان، غرق در عصیان

یا رب الأمان، ما را ببخشا

کردار ما بد، رفتار ما بد

جرم ما بی حد، ما را ببخشا

غرق گناهیم، در غم و آهیم

ما رو سبایهیم، ما را ببخشا

جمله تباهیم، گم کرده راهیم

لطف تو خواهیم، ما را ببخشا

بد کردگانیم، و اماندگانیم

شرمندگانیم، ما را ببخشا

ستار بینا، حی و توانا

غفار دانا، ما را ببخشا

جز تو خدایا، کس نیست ما را

پروردگارا، ما را ببخشا

دریاب ما را، پروردگارا
آمرزگارا، ما را ببخشا
از شرم گناه، در غم و در آه
یا رب یا اله، ما را ببخشا
هر روز و هر شب، دل در تاب و تب
رحم کن یا رب، ما را ببخشا
رَبِّ الْعَالَمِينَ، خَيْرَ الرَّاحِمِينَ
یا ربِّ آمین، ما را ببخشا
(شافی) مظلوم است، حالش معلوم است
الحق مغموم است، ما را ببخشا

مناجات به درگاه قاضی الحاجات

خلاق رحمان، رحمی به ما کن
بحق قرآن، رحمی به ما کن
ای جمله را کس، از بهر ما بس
فریاد ما رس، رحمی به ما کن
عَلَامِ الْغُيُوبِ، غَفَّارِ الذَّنُوبِ
سِتَّارِ الْعُيُوبِ، رحمی به ما کن
یاد تو دوا، ذکر تو شفا
ما هم بی نوا، رحمی به ما کن
رَبِّ الْعَالَمِينَ، خَيْرَ الرَّاحِمِينَ
خیر الحافظین، رحمی به ما کن

سَمیع و بَصیر، غَنیّ و قَسَدیر

ما همه فقیر، رحمی به ما کن

دنیا سراب است، ترس از حساب است

جان در عذاب است، رحمی به ما کن

از شر شیطان، از نثار نیران

حفظمان گردان، رحمی به ما کن

گم کرده راهیم، غرق در آهیم

هم بی پناهیم، رحمی به ما کن

از ترس نیران، دل شود لرزان

دیده ها گریان، رحمی به ما کن

این را می دانیم، غسرق عصیانیم

خانه ویرانیم، رحمی به ما کن

کردار مابد، گفتار مابد

رحم تویی حد، رحمی به ما کن

ما گنه کاریم، هم توبه کاریم

عذری نداریم، رحمی به ما کن

یا ربّ توبه، یا ربّ توبه

می کنیم لایه، رحمی به ما کن

(شافی) شد مظلوم، حال او معلوم

ناحق شد محکوم، رحمی به ما کن

یا رب قهاری، حقّ و جباری

او را کن یاری، رحمی به ما کن

ستایش رب العالمین و درخواست مدد و رحمت از درگاه او تعالی

خالق خلق دو جهان ای اله، بار الها مددی رحمتی

مهرتو اندر دل و جان ای اله، بار الها مددی رحمتی

از همه کس ارأف و ارحم تویی، اعلم و هم اقدر و اکرم تویی

از همگان اکبر و اعظم تویی، بار الها مددی رحمتی

غوث خلائق به یقین ذات تو، نور دل جمله ز طاعات تو

جنّ و پری دیو و بشر مات تو، بار الها مددی رحمتی

شاه بخارا و رسول و علی، عَجَزِ خلائق همگی منجلی

پس نتوان گفت مدد یا ولی بار الها مددی رحمتی

پیرو ولی جمله تو را خوانده اند، بهر گدایی به درت مانده اند

جز تو همه عاجز و درمانده اند، بار الها مددی رحمتی

بار خدایا تو به فریاد رس، نیست به غیر از تو کسی داد رس

جز تو نباشد مدد از هیچ کس، بار الها مددی رحمتی

واقف اسرار نهان ای خدا، داد رس خلق جهان ای خدا

عاشق تو پیر و جوان ای خدا، بار الها مددی رحمتی

خلق جهان از تو توانا شده، دیده و دلها ز تو بینا شده

طفل به مهدش ز تو گویا شده، بار الها مددی رحمتی

هستی عالم همه از هست تو، رزق خلائق همه در دست تو

عالم و عارف همگان مست تو، بار الها مددی رحمتی

هر که به غیر از تو یقین بنده است، مثل گدایان به درت مانده است

قلب من از مهر تو آکنده است، بار الها مددی رحمتی

نیست به غیر از تو مؤثر کسی، در دو جهان غیر تو دادرسی

از تو مدد خواسته (شافی) بسی، بار الها مددی رحمتی

توبه نامه به درگاه یگانه قاضی الحاجات

بار الها بر درت من توبه گویان آمدم

شرمگین و روسیاه و زار و نالان آمدم

مذتی از نفس فرمان برده و بد کرده ام

صد هزاران توبه، استغفار گویان آمدم

من به رحم و فضل تو امیدوارم ای کریم

آیه لا تقنطوا را ورد خوانان آمدم

آدم تا عذر عصیان را به پیشت آورم

غرق عصیانم چه گویم چون خجل زان آمدم

گرچه لایق نیستم یا رب ز درگاهت مران

من اگر کافر بدم اکنون به ایمان آمدم

غیر شیطان کس ز لطف و رحم تو نومید نیست

من هم اکنون با امیدی بس فراوان آمدم

بر گناهانم قلم زن عفو کن رحمت نما

من بدرگاه تو یا رب اشک ریزان آمدم

حاجت آوردم روا کن داروی دردم بده

کشته‌ی نفسم تو دانی بهر درمان آمدم

شز نفس سرکشم را از سرم کوتاه کن

با امیدی بر درت با چشم گریان آمدم

بر دعای بندگان قول اجابت داده‌ای

پس دعایم را اجابت کن ثنا خوان آمدم

سائلم بر درگهت نهرم مکن یا ذالکرم

مستحق و بی‌نوائم سوی رحمان آمدم

(شافی) و امانده را اندر پناه خود بگیر

عفو کن این بنده ات را من پشیمان آمدم

عذر خواهی به درگاه ربّ رئوف و مهربان و توبه نامه و مناجات

باسم آن الله رحمان و رحیم

مهربان و کارساز و هم کریم

ای خدا ای مالک الملک جهان

ای یگانه صاحب عصر و زمان

نعمت اعطایی ات اندر شمار

نایب ای خلاق و ای پروردگار

معترف هستم به نعمت های تو

هست امید من به رحمت های تو

تو به من نزدیکتر از هر کسی

لطف داری تو به همچون من بسی

هر چه بر من بوده لازم داده ای

دائماً بهر عطا آمادگی

تو یگانه قادری بی نقص و عیب

نیست غیر از تو کسی عالم به غیب

مهر بسانتر هستی از پیغمبران

رحم و احسان تو بی حد، بیکران

بار الهام مدتی غافل بُدَم

راه را گم کرده بر باطل بُدَم

مدتی بودم مرید این و آن

مستغاثم بنندگان چون صوفیان

صوفیی بودم غریق بحر جهل

رفته بود از من به غارت فهم و عقل

باورم می شد دروغ این و آن

حیل و تزویر بعضی صوفیان

مدتی درویشش بودم سخی زن

شیشه خور بودم ز روی جهل من

استغاثه می نمودم از علای

از شیوخ و پیر و مرشد از ولی

زین بزرگان من کمک می خواستم

این عمل را خیر می پنداشتم

پیر، شیخان جاهل بوده ام

راههای شرک را بیموده ام

شرک و بدعت بوده کار و بار من

ورد من، اعمال من، اذکار من

شرک و بدعت را ز شیخ آموختم

در تنور شرک و بدعت سوختم

من ندانستم که این ره راه نیست

این طریقت جز طریق چاه نیست

شیخ و مرشد بنده را گمراه کرد

غرق اندر شرک و عصیان آه کرد

شرک و بدعتهای من عمدی نبود

عفو کن این بنده ات را یا ودود

راه را گم کرده بودم ای اله

آنهمه ذکر و دعایم شد تباه

توبه کردم ز آنهمه شرک و خطا

عفو فرما بندهات را ای خدا

توبه کردم، توبه ای همچون نصوح

توبه شد از بهر من فتح الفتوح

سنت و قرآن مرا شد رهنما

هم گروهی اهل علم از اولیا

فقه دین را خواندم و آگه شدم

بعد از آنکه مدتی گمراه بودم

راه حق و شرع را من یافتم

شرک و بدعت را به دور انداختم

من از این دو توبه کردم ای خدا

زین دو عصیان خویش را کردم جدا

ای خدا، ای ارحم از هر مادری

جز در تو نیست بهر ما، دری

مَن بـه درگاهـت پناه آورده‌ام

گرچه عصیان و خطاها کرده‌ام

گر گناه کردم بسی شرمنده‌ام

نادم و تَوَّاب و سرافکنده‌ام

تو رؤف و مهربانی و رحیم

قادر و غفار و ستار و کریم

جز تو را هرگز نخوانم یا احد

نیست جز تو از کسی کس را مدد

بنندگان تو تو را خوانند و بس

در مقام بندگی در هر نفس

غیر تویی شک فقیر و ناتوان

عاجز و محتاج تو در دو جهان

مولوی فرموده اندر مثنوی

غیر الله را نخواند جز غبی

خواهش دل در طریق اولیا

کفر باشد جستن از غیر خدا

از غبار شرک و بدعت ای خدا

پساک کن این عاصی شرمنده را

اهل توحید و سنن را حفظ کن

شرک و بدعت را بکن ریشه ز بُن

شرک و بدعت آفت دین مبین

هر دو منفورند نزد اهل دین

شُرک و بدعت بدتر از سَلِّ و وِیَا

بدتر از طاعون و، مرگ بی دوا

شُرک و بدعت چاههای دوزخ اند

آتشند و زمهریرنند و یسخ اند

شُرک و بدعت بدتر از هر بدتر است

اهل شرک و اهل بدعت ابتر است

شُرک و بدعت ضدّ توحید آمده

بهر توحید این دو تهدید آمده

شُرک و بدعت دام شیطان لعین

با چنین دامی نشسته در کمین

شُرک و بدعت مثل طوق لعنتند

بهر اعمال مسلمان آفت اند

مَنْ تَوَرَّأَ مِنْ خِوَانِمْ اِیْ دَانَاۤیْ رَاَزْ

کُشَنَزَانِیْ هِیْجْ وَ پُوجْ وَ حَقّه بَاَزْ

مؤمن از این دو یقین دوری کند

دین و اهل دین را یاری کند

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ خَيْرَ الرِّسَالِ

هَادِيَ الْخَلْقِ اِلَى خَيْرِ السَّبِيلِ

وَعَلَيَّ اَلَهٗ وَ صَاحِبِهٖ اِجْمَعِيْنَ

وَارْحَمِ اللّٰهَمَّ (شافی) يَا مَعِيْنَ

(شافی) مَظْلُوم رَا رَحْمَتِ نَمَا

رَحْمَ كُنْ بِرَاوَتُو در هر دو سرا

مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات

بنام آنکه رحمان و رحیم است

عزیز و مهربان و هم کریم است

خدایا هر چه داریم از تو داریم

به جز تو از کسی چیزی نداریم

به ما بخشیده‌ای هر گونه نعمت

به ما هرگز نشاید از تو غفلت

تمام هستی ما از برایست

تن و مال و روان ما فدایت

خوش آن جسمی که در راهت فدا شد

خوش آن جانی که در عشقت فنا شد

خوش آن تنهای بی سر در بیابان

به دشت کربلا گشتند قربان

خوشا آنان که در راه خداوند

به زندان رفته افتادند در بند

خوشا آن عالمان شرع و قرآن

که در راهت همه گشتند قربان

خوش آن تهمت که بر من بسته کردند

من ناچیز را گلدسته کردند

خوش آن ظلمی که در زندان به من شد

سرایای وجود من سخن شد

مَنْ گمنام را نام و نشان داد
هر آنچه خواهش من بود آن داد
چه خوش باشد که در ایام پیری
مرا بنوازی و دستم بگیری
دهی توفیق اندر نشردینت
کنم خدمت به قرآن و شریعت
شود اوقات من در راه تو صرف
شوم در راه دینت ذوب چون برف
تو در علم و عمل اخلاص و ایمان
مرا توفیق ده یارب رحمان
به من توفیق ده اندر عبادت
نصیب من بگردان تو شهادت
ندانم من چه چیزی بهر من به
هر آنچه به بود آن را به من ده
به (شافی) رحم کن او را ببخشا
و را در باب در دنیا و عقبا
و صَلَّى اللهُ عَلَى شمسِ الرِّسَالِهِ
مَنْ الآنَ الی یومِ الْقِیَامِهِ

مناجات به درگاه قاضی الحاجات

حمد بی حد شکر دائم هر زمان
 باد بر درگاه خلاق جهان
 ای خدایی بی شریک و ذوالجلال
 بی نیازی کارسازی لایزال
 جمله ذرات جهان باشد گواه
 بر صفات و ذات پاکت ای اله
 تو یگانه خالق بی نقص و عیب
 هم وجودت واجب و عالم به غیب
 ای خداوند عزیز و مهربان
 خالق هستی ارض و آسمان
 تو عزیزی هم کریمی هم رحیم
 هم ودودی هم رئوفی هم حکیم
 ذات و اسماء و صفات بی نظیر
 لطف و رحمت یکران است ای خیر
 نعمت اعطائی ات اندر شمار
 ناید ای رحمان و ای پروردگار
 تو به ما نعمت عطا کردی ولی
 ما گنه کردیم و عصیان جلی
 ما گنه کاران بسی شرمنده ایم
 نادیم و توأب و سر افکنده ایم

هر گناهی کرده ایم ای کردگار

عفو مان فرما تو ای آمرزگار

گرچه ما عصیان ییحد کرده ایم

بسر در تو و جمله رو آورده ایم

در دو عالم نیست ما را جز تو کس

توبه داد ما برس ای دادرس

ما فقط تنها تو را خوانیم و بس

در مقام بندگی در هر نفس

غیر تویی شک فقیر و ناتوان

عاجز و محتاج تو در دو جهان

تو زابر رحمت بر ما بریز

قدری از باران رحمت یا عزیز

هر که را رحمت نمودی شد عزیز

هر که را راندی فتاد اندر گریز

لشکر ابلیس او را صید کرد

کافر و بی دین و اندر قید کرد

سرنگون شد در ته چاه گناه

مُرد با صدها هزار افسوس و آه

بار الهی لحظه ای ما را به ما

و اتو مگذار ای کریم و رهنما

ما به درگاهت پناه آورده ایم

رحم کن بر ما تو ای رب رحیم

واسطه بین من و تو نیست کس

نیست جز تو در جهان فریاد رس

تو به من آگاه تر هستی زمن

ای خدای مهربان و ذوالجلال

ما فقیریم و ضعیف و دردمند

حاجت آوردیم بر در، در مبند

در مبند ای ارحم از هر مادی

جز در تو نیست بهر ما، دری

در مبند ای اکرم از کل کریم

تو عزیزی و غفوری و کریم

در مبند ای گمراهان را رهنما

راه گم کردیم، ما را ره نما

رحم کن در راه روی ما مبند

ای به رحم تو خلایق از مبد

گر بیندی در، ز من در تا ابد

جز تو کس را من نخوانم یا صمد

انبیا و اولیا محتاج تو

عفو و رحمت سنت و منهاج تو

این بزرگان از تو حاجت خواستند

پرچم توحید می افراشتند

مولوی فرموده اند در مشنوی

خواهش از غیر خدا کار غبی

خواهش دل در طریق اولیسا

کفر باشد جستن از غیر خدا

این بزرگان مقتدا ما پیرویم

در طریق حق ایشان می‌رویم

یا غیاث المستغیثین یا إله

تو مکن ما را به محشر رو سیاه

حفظ کن ما را تو از نار جحیم

لطف کن بر ما تو ای رب رحیم

حفظ کن ما را از شر نفسمان

ای خدایوندد عزیز و مهربان

دردهامان را دوا کن ای خدا

حاجت ما را روا کن ای خدا

(شافی) درماننده را رحمت نما

رحم کن بر او تو در هر دو سرا

مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات

ای خالق هر دو جهان، رحمی نما بر حالمان

ای بر خلائق مهربان، رحمی نما بر حالمان

نام تو رحمان و رحیم بَرّو رؤوف و هم کریم

وهاب و تواب و حلیم، رحمی نما بر حالمان

غفار و ستار و صمد، هم واجد و ماجد احد

بر هر که خیر از تو رسد، رحمی نما بر حالمان

قنّوس و باری و حکیم، رزّاق و فتاح و علیم

ای بحر الطافت عمیم، رحمی نما بر حالمان

ای هادی و مؤمن خبیر، تو هم بسمعی هم بصیر

ای مؤمنان را دستگیر، رحمی نما بر حالمان

تو مُبْدِئ و هم مُعِید، تو حقی و حیّ مجید

ای باعث و والی شهید، رحمی نما بر حالمان

تو خافض و هم رافعی، هم ضازی و هم نافی

بر اهل ایمان شافی، رحمی نما بر حالمان

ما غرق دریای گناه، شرمنده ایم و رو سیاه

ما را ببخشا ای إله، رحمی نما بر حالمان

ای رحمت تو بیکران، ما را نصیبی ده از آن

ای آگه از سرّ و عیان، رحمی نما بر حالمان

با امر شیطان و هوی رفتیم در راه خطا

ای مالک روز جزا، رحمی نما بر حالمان

از بدعت و شرک و خطا از شرّ شیطان و هوی

ما را نگهدار ای خدا، رحمی نما بر حالمان

ما بندگان مهمان تو، هم تابع فرمان تو

(شافی) شود قربان تو، رحمی نما بر حالمان

مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات

ای خالق ارض و سما، بر داد ما رس ای خدا، فریاد ما رس ای خدا

بر حال ما رحمی نما، برداد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا

شیطان قوی و قهرمان، ما هم ضعیف و ناتوان
بیرینده است از ما امان، فریاد ما رس ای خدا بر داد ما رس ای خدا
ما بنسنگانی دردمند، بیچارگانی مستمند
در را به روی ما میند، بر داد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا
با پیروی از نفسمان، و امانده ایم از کاروان
ای بر خلاق مهربان، بر داد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا
ترسیم از قبر و عذاب، از حشر و نشر و از حساب
از نار دوزخ از عقاب، بر داد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا
غرقیم در دریای غم، چون ره دراز و توشه کم
ای صاحب فضل و کرم، بر داد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا
با صد امید و آرزو، رو گردمان بر سوی تو
خود گفته ای : لا تقنطوا، بر داد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا
غیر از تو ما را نیست کس، در کل عالم داد رس
ای کل عالم را تو بس، بر داد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا
هر چند عصیان کرده ایم، از نفس فرمان برده ایم
بر تو پناه آورده ایم، بر داد ما رس ای خدا، فریاد ما رس ای خدا
(شافی) ز غم دلخون شود، از غصه ها داغون شود
کارش نداند چون شود، بر داد ما رس ای خدا فریاد ما رس ای خدا

بخش هشتم:

سرودهای اسلامی

فهرست بخش

۳۰۹	سرود توحیدی
۳۱۱	سرودی برای جشن‌های اختتامیه کلاس‌های قرآن
۳۱۲	مدح و نعت قرآن شریف و دعوت به تلاوت آن
۳۱۴	سرود طلاب علوم اسلامی
۳۱۵	سرود فدائیان قرآن و سنت
۳۱۶	نَحْمَدُ اللَّهَ رَبَّنَا، فِي كُلِّ حِينٍ أَبَدًا
۳۱۷	سرود همگانی ترکی

سرود توحیدی

هر روز و شب خدا خدا می‌کنیم

خدای خویش را صدا می‌کنیم

ما بنندگان مخلص خدائیم

ما از دورنگی و ریا جدائیم

با اهل قرآن جمله هم صدائیم

در راه شرع و دینمان فدائیم

هر روز و شب خدا خدا می‌کنیم

خدای خویش را صدا می‌کنیم

اهداف ما صلح و صفا اخوت

هم راه ما راه صلاح امت

از بهرشان ما طالب سعادت

ما جماعتی یی‌زاریم از عداوت

هر روز و شب خدا خدا می‌کنیم

خدای خویش را صدا می‌کنیم

ما استغاثه از خدا می‌کنیم

معبود خود را ما صدا می‌کنیم

حق را از باطل ما جدا می‌کنیم
 در راه حق خود را فدا می‌کنیم
 هر روز و شب خدا خدا می‌کنیم
 خدای خویش را صدا می‌کنیم
 ای خالق خلق جهان خدایا
 ای صاحب عصر و زمان خدایا
 رحمی بکن بر جمعمان خدایا
 ما بندگان را ده امان خدایا
 هر روز و شب خدا خدا می‌کنیم
 خدای خویش را صدا می‌کنیم
 ما گرچه جمله غرق در گناهیم
 در بندگی عاصی و روسیاهیم
 در محضر تو جمله در پناهیم
 با واسطه از تو کمک نخواهیم
 هر روز و شب خدا خدا می‌کنیم
 خدای خویش را صدا می‌کنیم
 قرآن و سنت بهر ما امام است
 بی شک در این دو دین ما تمام است
 این راه خوشبختی و هم سلام است
 از بهر (شافی) این روش مرام است
 هر روز و شب خدا خدا می‌کنیم
 خدای خویش را ندا می‌کنیم

سرودی برای جشن‌های اختتامیه کلاس‌های قرآن

ای مؤمنان باصفا، یاران دین مصطفی

خوش آمدید و مرجبا در جمع این قرآنیان

در محفل قرآن و دین، بر جمع پاک مؤمنین

بارد بلا شک و یقین، رحمت ز خلاق جهان

آوای قرآن دلنشین، الفاظ و معنایش متین

آیات و احکامش وزین، کافی برای مؤمنان

قرآن امام و رهبر است، قول خدای اکبر است

قاری قرآن سرور است بهر مسلمان بی گمان

قرآن شفا و رحمت است، اسباب عز و رفعت است

مملوّ علم و حکمت است، دریای علم بیکران

قرآن طریقش راستین، آیات آن حق الیقین

اعجاز ختم المرسلین، هادی برای انس و جان

در محفل قرآن کمی، بنشینی ار تو یک دمی

آنگه تو بینی بی غمی، در مجمع قرآنیان

ای خالق خلق جهان، بخشنده‌ای و مهربان

در محفل قرآنیان، رحمت بیاران ز آسمان

یارب تو بر این جمع ما، رحمت بیاران از سما

ما را ببخشا ای خدا، ای صاحب عصر و زمان

(شافی) تو را عبدی فقیر، جز تو ندارد دستگیر

از نار دوزخ از سعیر، حفظش نما و ده امان

جانم فدای قرآن

بشنو تو ای مسلمان، صوت و صدای قرآن
 گویم از دل و جان، جانم فدای قرآن
 از سوی رب رحمان، نازل شده است قرآن
 با ما بگو تو ای جان، جانم فدای قرآن
 قرآن امام امت، داعی به سوی وحدت
 یابی از آن تو قدرت، جانم فدای قرآن
 گر بنده‌ی خدایی، با حق تو آشنایی
 می‌گو تو هر کجایی، جانم فدای قرآن
 قرآن شفا و نور است، از نقص و عیب دور است
 ایمان بر آن ضرور است، جانم فدای قرآن
 قرآن همه هدایت، اسباب عز و رفعت
 هادی به سوی جنت، جانم فدای قرآن
 قرآن کلام رحمان، فهمش چه سهل و آسان
 شیطان از آن هراسان، جانم فدای قرآن
 قرآن شفیع امت، هم موجبات رحمت
 مملوء از نصیحت، جانم فدای قرآن
 گریز و گر جوانی، قرآن اگر بخوانی
 محروم درنمائی، جانم فدای قرآن
 (شافی) فدای قرآن، در راه شرع قربان
 می‌گوید از دل و جان، جانم فدای قرآن
 جانم فدای قرآن، جانم فدای قرآن

مدح و نعت قرآن شریف و دعوت به تلاوت آن

ای مؤمن با عقل و دین، قرآن بخوان قرآن بخوان
قرآن تو را گوید چنین، قرآن بخوان قرآن بخوان
قرآن سراسر رحمت است، اسباب عز و رفعت است
هادی به سوی جنت است، قرآن بخوان قرآن بخوان
قرآن امامی جاودان، سوقت دهد سوی جنان
ای عبد ربّ مهربان، قرآن بخوان قرآن بخوان
قرآن تو را کافی بود، هر شرک را نافی بود
از پھر تو شافی بود، قرآن بخوان قرآن بخوان
قرآن تو را نور مبین، در دین و دنیایت معین
ای عبد ربّ العالمین، قرآن بخوان قرآن بخوان
هر کس شود تابع بر آن، گردد یقین از بهتران
خوشبخت گردد بی گمان، قرآن بخوان قرآن بخوان
در روز محشر بی گمان، قرآن شفیع قاریان
ره می‌برد سوی جنان، قرآن بخوان قرآن بخوان
خواهی اگر مُسلّم شوی، در دین خود گردی قوی
در راه پیغمبر روی، قرآن بخوان قرآن بخوان
قرآن تو را هادی و نور، از هر خطا و سهو دور
انکار آن کفر است و زور، قرآن بخوان قرآن بخوان
قرآن ما فرقان ما، هم حجت و برهان ما
هم دین و هم ایمان ما، قرآن بخوان قرآن بخوان

قرآن کلامی برتر است، قول خدای اکبر است

در امر دینت داور است، قرآن بخوان قرآن بخوان

قرآن کتاب وحدت است، داعی به صلح و رحمت است

هم ضدّ شرک و بدعت است، قرآن بخوان قرآن بخوان

قرآن یقیناً هادی است، اسباب خیر و شادی است

هم پرچم آزادی است، قرآن بخوان قرآن بخوان

(شافی) تو را گوید همین - از روی دلسوزی چنین -

ای مؤمن پاکیزه دین، قرآن بخوان قرآن بخوان

سرود طلاب علوم اسلامی

ما همه بنندگان خدائیم، در ره دین و قرآن فدائیم

صبر و تقوی بود پیشه‌ی ما، در حمایت ز دین یک صدائیم

اقت محمدیم، یار دین احمدیم

در عقاید و عمل، پیروان سنتیم

دین نباشد اگر زندگی خراب، زندگی خالی از دین چو یک سراب

گر تأمل کنی باورت شود، هست دنیای دین مثل یک حباب

اقت محمدیم، یار دین احمدیم

در عقاید و عمل، پیروان سنتیم

ما همه معتصم بر کتابیم، طالب علم دین و ثوابیم

راه ما راه الله و قرآن، اهل ایمان به یوم الحسامیم

اقت محمدیم، یار دین احمدیم

در عقاید و عمل، پیروان سنتیم

بار الها تویی رهنمای ما، رهگشامان تویی ای خدای ما
دست ما را بگیر و مدد نما، جز تو یاور نباشد برای ما
اقت محمدیم، یار دین احمدیم
در عقاید و عمل، پیروان سنتیم
مؤمن از تو مدد خواهد ای خدا، در ره نصرت دین مصطفی
خلف وعده تو را غیر ممکن است، پس بکن رستگاری نصیب ما
اقت محمدیم، یار دین احمدیم
در عقاید و عمل، پیروان سنتیم

سرود فدائیان قرآن و سنت

ما بنده‌ی خدائیم، در راه حق فدائیم
در حفظ دین اسلام، ما با هم همصدائیم
جمله اهل ایمانیم، فرمان بر قرآنیم
مقصد ما اسلام است، در راه آن قربانیم
محمد را امتیم، پیروان سنتیم
در راه دین و ایمان، ملت‌ی باغیرتیم
در راه حق و قرآن، بگذریم از تن و جان
ما مخلصی جانبازیم، در راه دین و ایمان
اهل ایمان در هر آن، لازم شد گر دهد جان
در احقاق حقایق، در راه شرع و قرآن
دینداران باغیرتند، با صبر و با همتند
در سایه‌ی لطف حق، جمله اهل جنتند

در جنت حور و غلمان، کاخ است و قصر و ایوان

هر گونه ناز و نعمت، بهر ایشان فراوان

مؤمن در عیش و عشرت، در اوج عز و لذت

در روضه‌های رضوان در کاخهای جنت

(شافی) بکوش ای جان، در راه دین و ایمان

پاداش خوشتن را، یابی تو نزد رحمان

نَحْمَدُ اللَّهَ رَبَّنَا، فِي كُلِّ حِينٍ أَبَدًا

نحمد الله ربنا، فی کلّ حین ابدًا

نصلّی و نصلّم، علی النبی احمدًا

محَمَّد نَبِینَا، وَ الْقُرْآنَ أَمَانَا

دین الاسلام دیننا، دین الرسول المقتدا

أَنْ السَّادِّينَ آمَنُوا، وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا

و الانصار و الاصحاب، کلّهم کانوا مهتدی

والمؤمنون کلّهم، إخواننا أحبابنا

هذا حق فی دیننا، نعبد الله سرمدًا

البعث و الحشر حقّ، و الوزن و الجسر حقّ

و الجنة و النار حقّ، هذا القول مستندًا

من کان کافرًا بهما، او اشرك برّنا

مثواه النار ابدًا یُسکَنُ فیها مخلّدًا

اللهم یا ربنا، اغفر لنا ذنوبنا

طهر نور قلوبنا، لا ندعو غیرک احدا

یا من لا شریک لک، لم یکن شیئ مثلك

(شافی) لا یدعو غیرک، لیس غیرک صمدا

یا ربّ صلّ و سلّم، علی الرسول المصطفی

و آله و صحبه، کلّهم اعلام الهدا

سرود همگانی ترکی

ایمان گتوردوک اللهه، مسلمانوک مسلمانوک

داهی گیتمروک بیراهه، مسلمانوک مسلمانوک

هرچند گناهه باتمیشوک، غفلتده ییز چوخ یاتمیشوک

ییز ایندی توبه ایتمیشوک، مسلمانوک مسلمانوک

دنیاپه دینی ساتمروک، داهی گناهه باتمروک

شرکی توحیده قاتمروک، مسلمانوک مسلمانوک

شرک و یالان غیبت گناه، بدعت ایدر دینی تباه

ییز توبه ایتدوک ای إله، مسلمانوک مسلمانوک

دنیاپه بیل باغلامروک، الدن و یرسوک آغلامروک

اورگده کین ساخلامروک، مسلمانوک مسلمانوک

بغض و حسد کبر و ریا، جرم و جفا نفس و هو

انسانی ایدر بی نوا، مسلمانوک مسلمانوک

قبرون عذابین ای خدا، سن قیلمه ییز لره روا

ای صاحب عفو و عطا، مسلمانوک مسلمانوک

محشر گونینده ای إله، ایتمه ییزی سن روسیاه

که تور میشوک سنه پناه، مسلمانوک مسلمانوک

بیزدن خطا سندن عطا، بیزدن جفا سندن وفا

عفو ایت ییزی سن ای إله، مسلمانوک مسلمانوک

(شافی) گنهکار بنده دور، عصیان ایدوب شرمنده دور

لکن امیدى سنده دور، مسلمانوک مسلمانوک

بخش هفتم:

سروده‌های عربی

فهرست بخش

۳۲۳	«الْدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ»
۳۲۴	افضل الذکر مع اسماء الله الحسنی
۳۲۵	یا الهی أنت ربی
۳۲۶	ذکر الاسماء الحسنی
۳۲۷	یا ربّ لک الحمد دائماً
۳۲۸	(الصلوات مع الاسماء الحسنی)
۳۲۹	النشیده الاعتقادیة
۳۳۰	بیان قصّة المعراج
۳۳۲	الَّذینُ النّصیحة
۳۳۴	بسم الله العلیم الحکیم

«الدَّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ»

بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ رَبِّي، أَنْتَ لِي نِعَمَ الْوَكِيلِ

لَيْسَ لِي رَبٌّ سِوَاكَ يَا رَحِيمُ يَا جَلِيلُ

أَنْتَ نِعَمَ الرَّبِّ يَا نِعَمَ النَّصِيرِ يَا قَدِيرَ

أَنْتَ مَوْلَانَا الْكَرِيمِ يَا سَمِيعَ يَا بَصِيرَ

يَا غَفُورَ، يَا رَوْوُفَ، يَا وَدُودَ، يَا صَمَدَ

لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ يَا عَفُوَّ، يَا أَحَدَ

أَنْتَ ضَارٌّ أَنْتَ نَافِعٌ يَا حَسِيبَ يَا مُجِيدَ

يَا عَظِيمَ يَا لَطِيفَ يَا إِلَهِي يَا حَمِيدَ

يَا مُعِزُّ يَا مُذِلُّ أَنْتَ قَتْلُوشُ خَيْرُ

أَنْتَ خَافِضُ أَنْتَ رَافِعُ يَا عَلِيُّ يَا كَبِيرُ

أَنْتَ قَابِضُ أَنْتَ بَاسِطُ أَنْتَ رَزَّاقُ شَكُورُ

يَا سَلَامَ يَا مُهَيِّمُ، يَا عَزِيزَ يَا غَفُورَ

أَنْتَ رَحْمَانُ رَحِيمُ أَنْتَ فَتَّاحُ عَلِيمُ

يَا رَقِيبَ يَا حَفِيزَ أَنْتَ جَبَّارُ حَكِيمُ

يَا قَوِيَّ يَا مُتِينَ، يَا وَلِيَّ يَا صَمَدَ

يَا مُقَدِّمُ يَا مُؤَخِّرُ، يَا بَدِيعُ يَا أَحَدُ

انت واجد انت ماجد انت تَوَّاب رشید

انت ظاهر انت باطن، انت بَرُّ یا شهید

انت نور انت باقی انت حق یا مقیت

انت حی لا تموت انت محیی یا ممیت

هذه اسمائك الحسنی تَوَسَّلنا بها

فبها إغفرلنا یا ربَّنَا یا ربَّنَا

یا الهی ما سواک کلَّهم عبد فقیر

أَغْنِنَا مِنْ فَضْلِكَ یا صاحبَ الفضلِ الکبیر

انت عَلامَ الغیوب انت ستار العیوب

فَاغْفِرِ اللَّهُمَّ ذَنْبِی انت غَفَّار الذنوب

عفوک عفوجمیل لطفک لطف کثیر

انت بِالْإِنْفَامِ وَالْإِخْشَانِ - یا رَبِّ - جَدِیر

لیس للعبد سواک غافر الذنب العظیم

فَاغْفِرِ اللَّهُمَّ ذَنْبَهُ انتَ غَفَّارُ کَرِیم

اننا لا ندع غیرک یا مجیب السائلین

أَوْشِدَ اللَّهُمَّ یا رَبِّ جَمِیعِ الْغَافِلِین

إِرْحَمِ اللَّهُمَّ (شافی) زاده زاد قلیل

يَطْلُبُ مِنْ بَابِكَ الْعَفْوَ الْكَبِيرَ یا جلیل

افضل الذکر مع اسماء الله الحسنی

حَسْبِيَ رَبِّي هُوَ اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

فَلَا أَدْعُو سِوَى اللَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، هُوَ الْقَلِيمُ الْحَكِيمُ

هُوَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، هُوَ الْجَلِيلُ الْقَدِيرُ

هُوَ الْوَدُودُ الْخَبِيرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

هُوَ الْقُدُّوسُ الْحَمِيدُ، هُوَ الْخَلِيمُ الْمَجِيدُ

فَقَالَ لِمَا يُرِيدُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

هُوَ الرَّؤُوفُ الْفَقَارُ، هُوَ الصَّبُورُ الشَّتَارُ

هُوَ الْقَهَّازُ الْجَبَّارُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

هُوَ السَّلَامُ الْوَهَّابُ، هُوَ الْبَرُّ وَالتَّوَّابُ

هُوَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

رَبِّي عَالَمُ الْغُيُوبِ، رَبِّي سَتَّارُ الْغُيُوبِ

هُوَ غَفَّارُ الذُّنُوبِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

اللَّهُمَّ رَبَّنَا، اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا

إِدْفَعْ عَنَّا كَرْبَنَا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

يَا رَبِّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا الْمُصْطَفَى

وَإِلَيْهِ وَصَّحْبِهِ، أَهْلِي الْوَفَا وَالصُّفَا

(شافی) قَدْ جَاءَ إِلَيْكَ، رَاجِيًا بَيْنَ يَدَيْكَ

قَالَ لَيْتَكَ لَيْتَكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

يَا إِلَهِي أَنْتَ رَبِّي

يَا إِلَهِي أَنْتَ رَبِّي، أَنْتَ لِلْخَلْقِ مَرْبِي

لَيْسَ لِي رَبٌّ سِوَاكَ فَاعْفِرْ اللَّهُمَّ ذَنْبِي

أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ أَنْتَ سَتَّارُ الْعُيُوبِ

سَتَرَكَ سَتْرٌ جَمِيلٌ، أَنْتَ غَفَّارُ الذُّنُوبِ

يَا إِلَهِي يَا رَحِيمَ يَا عَزِيزَ يَا كَرِيمَ

أَنْتَ حَسْبِي أَنْتَ رَبِّي يَا وَدُودَ يَا حَلِيمَ

يَا غَنِيَّ يَا حَمِيدَ يَا رَشِيدَ يَا مُعِيدَ

لَا شَرِيكَ لَكَ يَا رَبَّ يَا رُؤُوفَ يَا مُجِيدَ

أَنْتَ ضَاغٌ أَنْتَ نَافِعٌ أَنْتَ مَغْنَى أَنْتَ شَافِعُ

يَا مُعَزِّيًا مِثْلَ أَنْتَ مُعْطَى أَنْتَ مُنَاعُ

عِبْدِكَ الْعَاصِي أَتَاكَ فَاغْفِرْ عَنْهُ قَدْ دَعَاكَ

إِنَّهُ عَبْدٌ فَقِيرٌ وَهُوَ لَا يَدْعُو سِوَاكَ

ذَكَرَكَ ذَكَرَ جَمِيلٌ عَفْوُكَ عَفْوٌ جَلِيلٌ

إِرحمِ اللَّهُمَّ عَبْدًا مِنْ لَدُنْكَ زَادَ قَلِيلٌ

(شافى) الزَّاجِى أَتَاكَ وَهُوَ لَا يَدْعُو سِوَاكَ

إِغْفِرِ اللَّهُمَّ ذَنْبَهُ إِنَّهُ يَرْجُو عَطَاكَ

ذِكْرُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى

يَا رَبَّ لَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا، فِي كُلِّ وَقْتٍ حِينَ أَبْدَا

صَلَّى وَسَلَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَآلِهِ وَصَحْبِهِ سَرْمَدًا

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنَ الرَّحِيمِ، أَلْمُهِيمَ الْقَزِيزُ الْكَرِيمِ

أَنْتَ الْخَالِقُ الْبَارِئُ السَّلَامُ، أَنْتَ مَالِكُ الْمَكِّ وَالْحَلِيمِ

أَنْتَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْغَفَّارُ، أَنْتَ الْمُعَزِّى الْمَذِلُّ السَّتَّارُ

أَنْتَ الْمُؤْمِنُ الْعَلِيُّ الْوَلِيُّ، أَنْتَ الشَّهِيدُ الْمُنْعَمُ الْجَبَّارُ

یا حَى یا قَیُوم یا صبور، اَلْمُصَوِّرُ الحقِّ و الشَّکور
انت الواحد الواجد الماجد، انت الفتاح المقسط الغفور
انت السميع العليم البصیر، انت النَّافع الضَّار والخیر
انت الخافض الرافع الحفیظ، انت المتکبر و الکبیر
یا رؤوف یا عَلَام الغیوب، کاشف الکروب غَفَّار الذنوب
فاغفر اللّٰهُمَّ ذنوبنا، انت الحقِّ یا ستار العیوب
یا ذا الفضل و الجود و الکرم، یا ذا العرش و اللّٰوح و القلم
نبتنا علی دینک العزیز، یا خالق الخلق من العدم
یا من له الدنیا و الآخرة، بهذه الأسماء الطاهرة
یا ربِّ ارزقنا حسن الخاتمه، واغفر للجماعة الحاضرة
عبدک (شافی) قد آب الیک، اُولِیاً تَوَاباً بَین یدیک
کن له ولا تکن علیه، یعوذک قائلنا لیک

یا ربِّ لک الحمد دائماً

یا رَبُّ لَکَ الْحَمْدُ دائماً، فی کُلِّ وَقْتٍ حَینَ اِبدَا
صَلِّ و سَلِّمْ علی مُحَمَّد، و آله و صحبه سرمدَا
رَسُولِ الرَّحْمٰنِ سَلامٌ عَلَیکَ، ذَلِیلُ الْاِیْمَانِ سَلامٌ عَلَیکَ
بَشِیرُ نَذِیرِ سِرَاجِ مُنِیر، حَامِلُ الْقُرْآنِ سَلامٌ عَلَیکَ
أَفْضَلُ الْخَلْقِ سَیِّدُ الْکَوْنِینِ، صَاحِبُ الشَّیْخِینِ، رَفِیقُ الصَّهْرَینِ
شَمْسُ الْحَرَمَینِ، جَدُّ الْحَسَنَینِ، خَلِیلُ الرَّحْمٰنِ سَلامٌ عَلَیکَ
انت الْمُضْطَفَى خَتمُ الْأَنْبِیاءِ خَیرُ الْمُرْسَلِینِ شَمْسُ الْأَوْلِیاءِ
نورُ الْأَتْقیاءِ خَیرُ الْأَسْخِیاءِ صَاحِبُ الْإِحْسَانِ سَلامٌ عَلَیکَ

صاحبُ اللّٰہِ شفیعُ الامۃ، مَنبَعُ الحَیَا تَبِیُّ الرُّخْمَةِ

صاحبُ الحمدِ مَقیمُ السَّنة، صاحبُ البرہانِ سَلامٌ عَلَیْکَ

اکرمُ الخَلْقِ قُرَّةُ العَیْنِیْنِ، اَشْرَفُ الوَزَای نُورُ المَشْرِقِیْنِ

رؤوفُ رَحِیمِ باسِطُ الِیْذِیْنِ، کَامِلُ الْاِیْمَانِ سَلامٌ عَلَیْکَ

زَعِیمُ الْأُمَّةِ صَاحِبُ الْآیَاتِ، سَراجُ الْمَلْئَةِ سَیِّدُ السَّادَاتِ

سَخِیٌّ کَرِیمُ دَلِیلُ الْخَیْرَاتِ فَصِیحُ الْلِّسَانِ سَلامٌ عَلَیْکَ

دِیْنُکَ لَا رِیْبَ اَکْمَلُ الْاَدِّیَانِ، قَزْنُکَ لَا شَکَّ اَیْخِرُ الْاَقْرَانِ

مَا جِئْتَ بِهٖ اَحْسَنُ الْفُرْقَانِ، هَادِیُّ الْاِنْسَانِ سَلامٌ عَلَیْکَ

صَخْبُکَ لَا شَکَّ اَفْضَلُ الْاَضْحَابِ، اِهْتَدُوا اِلَی طَرِیقِ الصُّوَابِ

جَاهِدُوا فِی دِیْنِ رَبِّ الْاَرْبَابِ، صَاحِبُ الْبَیْآنِ سَلامٌ عَلَیْکَ

(شافی) ثَرَابُ اَقْدَامِ الْاَضْحَابِ، یَزْجُوا بِحُبِّہِمُ حُسْنَ الثُّوَابِ

یَا مَنْ یَشْفَعُ فِی یَوْمِ الْحِسَابِ، حَبِیبُ الرَّحْمَانِ سَلامٌ عَلَیْکَ

(الصلوات مع الاسماء الحسنی)

یَا اللّٰہُ یَا رَحْمَانُ، یَا مَنْ اَنْزَلَ الْقُرْآنَ

اَنْتَ قَدِیمُ الْاِحْسَانِ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ

اللّٰہُمَّ یَا رَحِیمُ، یَا سَلامُ یَا کَرِیمُ

یَا قُدُّوسُ یَا عَلِیمُ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ

یَا ذَا الْجَوْرِ وَ الْقَلَمِ یَا ذَا الْفَضْلِ وَ الْکَرَمِ

یَا مَنْ یَنْفَعُ الْاَلَمَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ

یَا وَدُودُ یَا صَبُورُ یَا رُؤُوفُ یَا غَفُورُ

یَا عَزِیزُ یَا شَکُورُ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ

انت السَّمِيعُ البَصِيرُ انت الحَلِيمُ الْكَبِيرُ

یا خَیْرِ یا قَنْدِیر صَلَّ عَلَی مُحَمَّد

یا اِلَهَ الْعَالَمِینَ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

یا اَکْرَمَ الْاَکْرَمِینَ صَلَّ عَلَی مُحَمَّد

اَنْتَ عَلامُ الْغُیُوبِ اَنْتَ سَتَّارُ الْعِیُوبِ

اَنْتَ غَفَّارُ الذُّنُوبِ صَلَّ عَلَی مُحَمَّد

یا مَنْ اسْمُهُ دَواءُ یا مَنْ ذِکْرُهُ شِفاءُ

یا مَنْ یُدْفِعُ الْبَلاءَ صَلَّ عَلَی مُحَمَّد

نَحْنُ عِبَادُ الرَّحْمَنِ نَطْلُبُ مِنْکَ الْاَمَانَ

(شافی) مِنْ اَهْلِ الْاِیْمَانِ صَلَّ عَلَی مُحَمَّد

النشیدة الاعتقادیة

نَحْمَدُ اللَّهَ رَبَّنَا، فِی کُلِّ حَیْنٍ اَبَدًا

نُصَلِّیْ وَنُسَلِّمُ، عَلَی النَّبِیِّ اَحْمَدًا

مَحَمَّدُ نَبِیُّنَا، وَالْقُرْآنُ اِمَامُنَا

دِینُ الْاِسْلَامِ دِینُنَا، دِینُ النَّبِیِّ الْمُقْتَدِی

اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا، وَهَاجَرُوا وَجَّاهَدُوا

وَالْاَنْصَارُ وَالْاَصْحَابُ، کُلُّهُمْ اَعْلَامُ الْهُدٰی

وَالْمُؤْمِنُونَ کُلُّهُمْ، اِخْوَانُنَا اَحِبَّائُنَا

هٰذَا حَقٌّ فِی دِینِنَا، دِینِ الرَّسُولِ الْمُهْتَدِی

الْبَعْثُ وَ الْحَشْرُ حَقٌّ، وَالْوِزْنُ وَ الْجَسَرُ حَقٌّ

وَالْجَنَّةُ وَ النَّارُ حَقٌّ، هٰذَا الْقَوْلُ مُسْتَنْدًا

من کان کافراً بهما، لو اشرك برتينا

مثواه التار ابدأ یسکن فیها مخلدا

اللهم یا ربتنا، اغفرلنا ذنوبنا

طهر نور قلوبنا، لا ندعو غیرک احدا

یا من لا شریک لک، لم یکن شیء مثلك

(شافی) لایدعو غیرک، لیس غیرک صمدا

یارب صل وسلم، علی الرسول المصطفی

وآله وصحبه، فی کُل وقت سرمدنا

بیان قصۃ المعراج

صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ یا سَلام

عَلِی النَّبِیِّ وَآلِیهِ الْکِرام

سُبْحانَ الَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ

لَیلاً لَیلاً مِنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الْمُبَارَکِ

فَاسْتَقْبَلَهُ الْأَنْبِیاءُ الْعِظام

وَوَقَّعُوا زُورَهُ وَسَلَّمُوا عَلَیْهِ

وَاکْرَمُوا وَهُوَ عَلَیْهِمُ السَّلام

ثُمَّ اقْتَدُوا بِهِ فِی صَلَاتِهِمْ

یا رَبِّ صَلِّ عَلَی هَذَا الْإِمَامِ

فَوَدَّعَهُمْ ثُمَّ أَسْرَى بِهِ

رُوحُ الْقُدُسِ ذَاکَ الْأَمینَ الْهُمَام

قَرَّاحَ النَّبِيِّ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ

فَلَا قِيَّ فِي الْعَرْشِ رَبُّهُ السَّلَام

فَأَدَّاهُ اللَّهُ الْآيَاتِ الْكُبْرَى

وَجَنَّاتِ النَّعِيمِ ذَاكَ الْمَقَام

وَاطَّلَعَ النَّبِيُّ عَلَى الْجَحِيمِ

بِأَهْلِهِ وَبِعَبَادِ الْأَصْنَامِ

فَوَاجِبُهُ الصَّلَاةِ الْخَمْسَةِ

مِعْرَاجاً أَلَهُ وَيَأْهَلِ الْأَسْلَامِ

مَرْحَباً بِهَذَا النَّبِيِّ الْأَكْرَمِ

مَرْحَباً بِمَنْ نَالَ هَذَا الْمَقَامِ

تَبَاجُ رُسُلِ اللَّهِ وَإِمَامُهُمْ

قَائِدُ النَّاسِ إِلَى دَارِ السَّلَامِ

هُوَ الَّذِي تُرْجَى شَفَاعَتُهُ

يَوْمَ التَّفَائِنِ وَيَوْمَ الْقِيَامِ

مَرْحَباً بِنَبِيِّ الْمَصْطَفَى

بِخَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ خَيْرَ الْأِمَامِ

هُوَ نِعَمَ النَّبِيِّ نِعَمَ الرُّسُولِ

نِعَمَ الشَّفِيعِ فِي يَوْمِ الْأَرْذَامِ

صَلِّ وَسَلِّمْ يَا رَبَّ يَا سَلَام

عَلَى الرُّسُولِ وَالْإِلَهِ الْكَرَامِ

وَصَاحِبِهِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ

وَبِهِمْ أَرْزُقْنَا حُسْنَ الْخِتَامِ

يَا رَبِّ وَقَفْنَا فِي نَاسِيهِ

وَارْزُقْنَا الشَّيْءَ الدَّائِدَ وَالْقِيَامَ

رَبِّ اغْفِرْ لَنَا وَلِأَمْوَالِنَا

وَلِكُلِّ الْمُمِينِ بِالتَّمَامِ

صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ يَا سَلَامَ

عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ الْكِرَامِ

الَّذِينَ النَّصِيحَةُ

يَا صَاحِبِ جَاهِدْ أَنْتَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ

كُنْ عَابِدًا لِلَّهِ وَاشْكُرْ لِلَّهِ

إِذْ كُلُّ نِعْمَةٍ بِنَا مِنْ اللَّهِ

اللَّهُ رَبُّنَا فَحَسْبُنَا اللَّهُ

مِنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ نَعُوذُ بِاللَّهِ

لَا خَوْفَ لِقَاؤِ الْوَعْدِ إِلَّا بِاللَّهِ

لَا نَصْرَ لِلْمَخْلُوقِ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ

هَذَا هُوَ الْحَقُّ الْيَقِينُ بِاللَّهِ

لَا تَدْعُ لَا تَلْجَأُ إِلَى سِوَى اللَّهِ

فَإِنَّهُ الْمَمْنُوعُ يَا عَبْدَ اللَّهِ

مِنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ نَعُوذُ بِاللَّهِ

لَا خَوْفَ لِقَاؤِ الْوَعْدِ إِلَّا بِاللَّهِ

لَا تَدْعُ غَيْرَ اللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ

إِذْ كُلُّ مَا تَطْلُبُهُ عِنْدَ اللَّهِ

فَتَبَيَّنْ لِي أَنْ تَسْتَعِينَ بِاللَّهِ

وَتَطْلُبَ حَاجَتَكَ مِنَ اللَّهِ

مِنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ نَعُوذُ بِاللَّهِ

لَا خَوْفَ لِقَاؤِهِ إِلَّا بِاللَّهِ

كَيْفَ يَفْقَهُ اللَّهُ تَسْتَعِينُ؟

أَمَّا تَقُولُ، إِنِّي أَتَسْتَعِينُ

بِرَبِّكَ الرَّحْمَنَ فَمَا تَسْتَعِينُوا

لَا أَرْحَمُ مِنْهُ وَلَا مُعِينٌ

مِنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ نَعُوذُ بِاللَّهِ

لَا خَوْفَ لِقَاؤِهِ إِلَّا بِاللَّهِ

لَا تَدْعُ مَنْ لَا يَمْلِكُ قِطْمِيْرًا

لَا يَمْلِكُ شَيْئًا وَلَا وَضْعِيْرًا

أَدْعُ مُجِيبًا مَالِكًا قَدِيرًا

بِرَّاءِ كَرِيْمًا رَازِقًا خَبِيرًا

مِنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ نَعُوذُ بِاللَّهِ

لَا خَوْفَ لِقَاؤِهِ إِلَّا بِاللَّهِ

أَدْعُ إِلَهًا مُغْنِيًّا خَمِيْدًا

عَدْلًا غَنِيًّا غَافِرًا مُجِيْدًا

خَيًّا قَوِيًّا هَادِيًّا رَشِيْدًا

رَبًّا رَوْفًا مُبِيْدًا مُعِيْدًا

مِنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ نَعُوذُ بِاللَّهِ

لَا خَوْفَ لِقَاؤِهِ إِلَّا بِاللَّهِ

قَدْ جَاءَ (شَافِي) مُسْتَعِينًا بِاللَّهِ

يَسْمَى بِكُلِّ الْجُهْدِ فِي دِينِ اللَّهِ

وَيَطْلُبُ التَّوْفِيقَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ

لَا تَصْرَ لَا تَوْفِيقَ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ

مِنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ نَعُوذُ بِاللَّهِ

لَا خَوْلَ لَأَقْوَى إِلَّا بِاللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

طُوبَى لَكَ يَا حَجَّةَ الزَّمَانِ

يَا دَاعِيَ الْخَلْقِ إِلَى الْقُرْآنِ

يَا مَرشِدَ الْأُمَمِ لِلسَّعَادَةِ

يَا هَادِيَ النَّاسِ إِلَى الْجَنَانِ

يَا قَالِعَ الْجَهْلِ مِنَ الصَّدُورِ

يَا جَامِعَ الْحُكْمِ مِنَ الْفُرْقَانِ

نُورَتِ عَيْنِ مَعْشَرِ الْأَسْلَامِ

يَتَنَبَّأُ بِحُكْمِ أَحْسَنِ الْمِيزَانِ

دَمَّرَتْ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَهُ

أَحْرَقَتْ أَصْلَ الشَّرِّ وَالْخُسْرَانِ

قَضَمَتْ ظَهْرَ مَعْشَرِ الْجَهْلِ

أَغْلَقَتْ بِأَبْكَ أَكْثَرِ الدُّكَّانِ

جَادَلَتْ كُلَّ مَنْ بِهِ عِنَادُ

لَا يَقْبَلُ الْحَقُّ مِنَ الْإِنْسَانِ

اعلنت أن الافتراق شـرک

لا يحسن لصاحب الأيمان

والمؤمنون كلهم إخوان

شقاقهم كان من الشيطان

إيـدک الله لتلك الدعوة

يجزيك عنا الله بالأحسان

يحشرك الله مع التبی

وألله بحرمة القرآن

بخش هشتم:

متفرقات

فهرست بخش

۳۴۱	درد دلی منظم، از سیدی مظلوم
۳۴۵	حکایت جانسوزی از مرگ که پنج بیت اول آن از کس دیگر است
۳۴۶	در عزای مرگ وجدانها
۳۴۷	با عشق و ایمان می‌روم
۳۴۸	کل نفس ذائقة الموت
۳۴۹	حکایتی عبرت‌آور و حیرت‌انگیز
۳۵۰	هر چه می‌خواهد خدایم آن شود
۳۵۳	مخمسی در ضرورت اتحاد مسلمین جهان و فوائد آن
۳۵۵	شیعه و سنی برادر با هم‌اند
۳۵۹	عرض حال خصوصی و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات
۱۳۸۹/۰۳/۳۱	عرض حال و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات در زندان سلامت رشت - گیلان
۳۶۱	هجری شمسی
۳۶۵	من شاکرم خدا را مظلوم و نه ظالم
۳۶۶	درد دلی منظم، از سیدی مظلوم
۳۶۸	درد دلی منظم، از سیدی مظلوم
۳۷۲	فریاد مظلومانه‌ی دلی دردمند

درددلی منظوم، از سیدی مظلوم

دل محزون و پر دردم به آه و زار میآید

غریق بحر غم گردیده بی غمخوار میآید

دلَم از باد محنت چون درخت بید می‌لرزد

زبان در کام بند است و سخن دشوار میآید

وزد باد غم اندر بحر دل طوفان کند برپا

تنم چون زورق اندر موج ناهموار میآید

هیولای غم و اندوه بر من حمله‌ور گردد

درآندم چون به یادم دشمن غدار میآید

چنان ظلمی شده بر من که نتوان شرح آن دادن

تن و جان و روان من از آن بیمار میآید

به زیر بار سنگین ستمها خم شده قدم

حیات از بهرمن سخت است و ناهنجار میآید

جهان با این بزرگی‌هاش برمن تنگ و تاریکست

تنم از جان و جان از تن بسی بیزار میآید

دلَم خون گشته از احباب نادان و حسد ورزان

که هر یک بر سر راهم بسان خار میآید

جفا از جانب اعداء امری عادی و سهل است

ستم از جانب یاران تأسف بار می‌آید

خدایا تا به کی من زیر بار ظلم خون گیرم

چرا بر من چنین ظلم و ستم بسیار می‌آید

مگر از درد و رنج من نشد آگه کسی یارب

از اینرو جور بی‌اندازه بر من بار می‌آید

الا ای (شافی) مظلوم آه و ناله را کم کن

بلاها و مصیبت‌ها سوی احرار می‌آید

توکل بر خدا کن حسبی الله گو و صابر باش

یقین دنیای فانی بسجن و بی‌مقدار می‌آید

تو بر سعی و تلاش خود بیفزاجهدکن دائم

ترا فوزی عظیم از سوی حق در کار می‌آید

بخوان إن تَنْصُرُوا اللَّهَ رَا ز قرآن کریم ای جان

یقین میدان که نصرت بهر تواین بار می‌آید

تو لب از شکوه‌ها بر بند و راه بندگی پیما

که این شایسته کاری بی‌شک از ابرار می‌آید

تو در سزاء و در ضراء بر سوی خدا رو کن

که هر دو بهر مؤمن خیر و از غفار می‌آید

اگر تیر بلا از آسمان بر روی تو بارد،

ضرر هرگز میندارش اگر صمدبار می‌آید

مصیبت‌های دنیا را تحمل می‌توان کردن

بیا دیسن در خطر افتاده کم انصار می‌آید

غم دین را بخور از بهر اسلام و مسلمانی

گریبان چاک کن دشمن چو دد خونخوار میآید

سران کفر با هم متحد بر ضدّ دین ما

علیه دین و قرآن جمله در پیکار میآید

سران مسلمین در اختلاف و غفلت و سهوند

چه تلخ است این بیان یا رب چو زهرمار میآید

تشت کرده آنان را ضعیف و ناتوان اکنون

ز قول و فعلشان هر روز بد اخبار میآید

گروهی از مسلمانان غریق خواب و در غفلت

ولی دشمن چو گرگی در کمین بیدار میآید

گروهی دیگر عاشق گشته بر مال و مقام و زن

گروهی نیز در بند شیاطین زار میآید

گروهی لالابالی گشته سرگردان و حیرانند

گروهی نیز اندر بند استعمار میآید

گروهی دیگر از ایشان گرفتار خرافاتند

گروهی نیز خونین دل از این بازار میآید

گروهی هم بنام صوفی و درویش و اهل دل

طریقت را بهانه کرده بدکردار میآید

گروهی تحت عنوان تشیع در جدال و بحث

شعارش لعن بر اصحاب و بر انصار میآید

گروهی هم بعنوان تسنّن در دفاع از حق

بفریاد آید از هر سو و در انکار میآید

گروهی در لباس دین ولی بی دین و بی ایمان

که انسان را از ایشان نفرت و هم عار میآید

به ظاهر پاک و دلسوز و امین و دادگر، اما

به بساطن دزد و خائن ظالم و بدکار میآید

گروهی هم از این اوضاع ناهنجار خون گیرند

گروهی هم اسیر بند استعمار میآید

ربا و رشوه و ظلم و ریا و کذب و استخلاص

شیوعش در میان خلق از کفار میآید

ز اوضاع مسلمانان چنان غمگین و دلخونم

تو گویی بر سرم هر روز و شب آوار میآید

عجب نبود اگر از دیدگان خون جای اشک آید

که وضع مسلمین اکنون مصیبت بار میآید

خدایا ظلم و استبداد در دنیا شده حاکم

چه وقتی مهدی موعود خوش کردار میآید

چه وقتی او تولد یا بدو حاکم شود بر ما

چه وقتی آن زعیم و سرور و سردار میآید

چه وقتی پرچم عدل آید و ظلم از میان خیزد

چه وقتی آن عدالت گستر غمخوار میآید

سر آمد عمر ما در انتظار عدل و آزادی

چه وقتی آن عزیز حیدر کزار میآید

که تا خود را فدای خاک پای او بگردانیم

که لو با زور و جور و جهل در پیکار میآید

عدالت گستراند، ظلم را از ریشه خواهد کند
که این قول فریقین است و در اخبار می‌آید
خداوندا به داد ما مسلمانان برس اکنون
که ضعف و جهل و گمراهی سوی دیندار می‌آید
خداوندا تو دین مصطفی را یار و یاور شو
اعانت بهر دین از سوی آن دادار می‌آید
خداوندا تو (شافی) را فرو مگذار و دستش گیر
که او با قلب پر دردش به استنصار می‌آید
تو این دلخسته را زین درد ورنج و غم خلاصی ده
برایش زندگی سخت است و ناهنجار می‌آید

حکایت جانشوزی از مرگ که پنج بیت اول آن از کس دیگر است

بهار عمر می‌گردد خزان آهسته آهسته
به مقصد می‌رسد این کاروان آهسته آهسته
نوید خوان خوان جهان هرگز مخور جانا
که مهمان کش بود این میزبان آهسته آهسته
به زیبایی مناز ای گل که در این گلستان چون تو
بسی پرورد و کشت این باغبان آهسته آهسته
بر این بالانشینها مناز ای جان که چرخ دون
کشد از زیر پایت نردبان آهسته آهسته
کتاب زندگی افسانه‌ای شیرین بود اما
به پایان می‌رسد این داستان آهسته آهسته

نهنگ مرگ بی شک بر تو ناگه حمله‌ور گردد

ترا ببلعد بگیرد از تو جان آهسته آهسته

پس از مرگت به زیر خاکها مدفون شوی آخر

بیوسد جسم تو در آن مکان آهسته آهسته

یقین دان از پس مرگت فراموش کنند ای جان

زن و فرزند و خویش و دوستان آهسته آهسته

در آن دم دانی این دنیا به یک ارزن نمی‌ارزد

امیدت منقطع گردد از آن آهسته آهسته

بیا (شافی) زیاد مرگ خود غافل مشو یکدم

که آید بر سراغت مرگتان آهسته آهسته

در عزای مرگ وجدانها

در عزای مرگ وجدانها چسان باید گریست؟

در میان خلق؟ یا اندر نهان باید گریست

مرگ انسانها بود امری طبیعی لاجرم

در عزای مرگ وجدان بی‌امان باید گریست

مرگ وجدانهای مردم بدتر است از مرگشان

بر چنین مرگی چو ابر آسمان باید گریست

مرگ وجدانها اگر رخ داد عالم مرده است

روز و شب در این مصیبت با فغان باید گریست

در مصیبتها یقین صبر آیت ایمان بود

در چنین مرگ و مصیبت چون زنان باید گریست

هر که وجدانش بمیرد قبل از آن او مرده است

قبل مرگش در عزایش بی‌گمان باید گریست

مُرد اگر وجدان بمیرد عدل و آزادی شرف

(شافیا) در این عزا با جسم و جان باید گریست

با عشق و ایمان می‌روم

دو ماه و نیم قبل از عزیمت برای تحصیل علوم دینی سروده شده.

من عاشقم من عاشقم بر سوی جانان می‌روم

از باده‌ی حق سرخوشم سرمست و حیران می‌روم

راهی شوم در راه دوست آن ره که راه دین اوست

تحصیل علمم آرزوست با حکم قرآن می‌روم

من تشنه بهر دانشم، زین تشنگی در سوزشم

در سوزش و در سازشم، با قلب سوزان می‌روم

که غرق این دریا شوم که نیست و گه پیدا شوم

چون بلبل‌ی شیدا شوم مست و غزل‌خوان می‌روم

این خانه و کاشانه را وین خویش و آن بیگانه را

وین ملعبی افسانه را من ترک گویان می‌روم

ای غافل از شور دلم بر من مگو از درد و غم

باشد دل من همچویم افتان و خیزان می‌روم

دل مرده بود اندر بدن شد زنده آمد بر سخن

مانند بلبل در چمن من نغمه خوانان می‌روم

دل با دو صد شور و شمع، چون گوهری اندر صدف

تحصیل علمش شد هدف، گویی به رضوان می‌روم

ای قبله‌گاه محترم رخصت بده تا من روم

افتاده شوری در دلم با عشق و ایمان می‌روم

چشم امیدم سوی توست، من را رسان بر کوی دوست

تحصیل علمم آرزوست، جان داده قربان می‌روم

تو این دلم را شاد کن، از درد و غم بی‌یاد کن

وز این قفس آزاد کن، سوی گلستان می‌روم

گر بنده را رخصت دهی از لطف در راهم نهی

حق بخشدت تاج شهی چون سوی یزدان می‌روم

ای دل، تو بال و پر گشا، پرواز کن بهر خدا

دل دردمند و بی‌دوا از بهر درمان می‌روم

دنایای دون همت مرا مشغول خود کرده چرا؟

من بگذرم زین ماجرا در بحر عرفان می‌روم

با پانه با سر می‌روم در راه حیدر می‌روم

با شمس اکبر می‌روم هم با دل و جان می‌روم

(شافی) رود بر این سفر از خود گذارد این اثر

بر مسلمین باشد خبر از بهر ایشان می‌روم

کَلْ نَفْسِ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

«هر که آمد گل ز باغ زندگانی چید و رفت

عاقبت بر سستی عهد جهان خنید و رفت»

چند روزی اندر این دنیای فانی عیش کرد
بی وفایی‌ها از این دنیا و اهلش دید و رفت
آدم و حوّا و نوح و مریم و زهرا چه شد
هر که ایامی در این دنیای دون چرخید و رفت
موسی و فرعون و ابراهیم و نم‌رود و ثمود
نیک و بد اندر جهان، تخم عمل پاشید و رفت
هم معزّی هم معزّی، جمله‌ی خلق جهان
هم من و هم دیگران و هم شما خواهید رفت
پس در این دنیای فانی هیچ کس جاوید نیست
هر که آمد پای خود را در کفن پیچید و رفت
رفت و رفتنهای خلق از بهرمان پندی عظیم
مرگ آمد پند را چون ابرها بارید و رفت

حکایتی عبرت‌آور و حیرت‌انگیز

شنیدم که مردی ز اهل طریق
به خلق خدا بوده بی حد شفیق
زنی داشت بسیار بد خو و زشت
سبک مغز و کم عقل و هم بدسرشت
همه قسول و فعلش خطا و دغل
نکردی به فرمان شویش عمل
یکی گفتش ای مرد دین و خرد
ترا این چنین زن چگونه سزد

رها کن تو این زوج بدکیش را
 طلاقش بده و اَرِهان خویش را
 بگفتا طلاقش دهم من اگر
 پس از من شود زوج فرد دگر
 بی از اردش آن سلیطه و را
 چه تنم کند بهر او خانه را
 بر این امر راضی نگردد دلم
 همین امر مشکل بود مشکلم
 از این واقعه پند باید گرفت
 ز اخلاق آن مرد نیکو سرشت
 خدایا بیاران صلا و سلام
 بر آن مرد خوش قلب و عالی مقام
 عطا کن به (شافی) تو صبر و ثبات
 ببخشای بر او تو قبل الممات
 وَ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَی الْمُصْطَفَی
 وَ آلِهِ وَ صَلِّهِ يَا رَبُّنَا

هر چه می خواهد خدایم آن شود

وای آن روزی که دین دگنان شود
 دین برای آب و نان قربان شود
 کار دین افتد به دست ناکسان
 جاهل آید مفتی دوران شود

دین شود از بهر آنان ملعنه

کاخ دین با دستشان لرزان شود

شرک با توحید آمیزد به هم

موسی آید یار با هامان شود

کس نداند شرک یا توحید چیست

اهل دین و عقل در زندان شود

سنت و بدعت شود قاطی به هم

حق به زیر ابرها پنهان شود

آرزویم در جهان این است و بس

مقتدای مسلمین قرآن شود

درد دین در اهل دین آید پدید

دردهاشان یکسره درمان شود

هر مسلمان هر زمان هر جا که هست

در سلوکش تابع فرقان شود

محو گردد شرک و بدعت هم دروغ

بهر مؤمن شرع و دین میزان شود

نفس و شیطان را کند خوار و ذلیل

حق پرستی بهر شان آسان شود

پیرو قرآن و هم سنت شود

جسم و جانش غرق در احسان شود

بهر او گردد شریعت نزدیکان

با عبادت سوی حق پوزان شود

وای آن روزی ریا شمع دغـلـل

بهر هر درویش و صوفی نان شود

صوفی و درویش راه گم شود

سحر و جادو بهرشان برهان شود

این دو قشر ساده بی علم و سواد

ناخود آگه تابع شیطان شود

شیخ و مرشد بهرشان گردد خدا

مؤمن از کردارشان نالان شود

شیخ و مرشد راهها را کج روند

این مشیخت بهرشان دکان شود

از طریقت از کرامت دم زنند

بهرشان کذب و ریا آسان شود

دشمنی ورزند با هر عالمی

کار و بار بعضشان بهتان شود

دین و دینداری شود مسخ و خراب

اهل دین حیران و سرگردان شود

من هدایت خواهم از حق بهرشان

قلب من از دردشان بریان شود

گر چنین باشد تن (شافی) مباد

تا نینسد خلق بی ایمان شود

خواهش (شافی) بلا شک این بود

در ره دین خدا قربان شود

من چنین گویم چنین خواهم ولی

هر چه می‌خواهد خدایم آن شود

مخمسی در ضرورت اتحاد مسلمین جهان و فوائد آن

مایه‌ی عز و سعادت فوز و نصرت وحدت است

هم کلید فتح باب فضل و رحمت وحدت است

رمز خوشبختی و مفتاح سیادت وحدت است

موجبات ارتقاء دین و دولت وحدت است

باعث خشنودی اهل دیانت وحدت است

اهل دین و عقل بی شک طالب وحدت بود

چونکه وحدت موجبات کثرت قدرت بود

مایه رشد و تعالی رایت رفعت بود

حاصل فصل و جدائی ضعف و هم ذلت بود

آرزوی مؤمن با دین و غیرت وحدت است

معتصم گشتن به حبّل الله برای مسلمین

اوجب از هر واجبی باشد بلاشک و یقین

اختلاف و تفرقه بغض و عداوت جور و کین

در میان مسلمین باشد خلاف اصل دین

مقتضای دین و ایمان هم سیاست وحدت است

انبیاء و اولیاء را وحدت امت هدف

این هدف بوده هدف از بهر مولای نجف

بهر انصار و مهاجر تابعین و هم سلف

هر که غیر از این بیندیشد یقین بس الخلف

موجبات حفظ دین و ملک و ملت وحدت است

عدل و آزادی اخوت شد شعار دین ما

وحدت و صلاح و صفا و دوستی و آئین ما

رحمت و رأفت رفاقت مقصد دیرین ما

این حقیقت روشن است از گفته‌ی شیرین ما

مذهب و اهداف و قصد اهل سنت وحدت است

بار الها هر که دارد سعی اندر اتحاد

از گزند دشمنان دین حق محفوظ باد

طالبان تفرقه هرگز میان ما مباد

گر بود جان و تنش هم خانه‌اش برباد باد

آیت لطف الهی بهر امت وحدت است

آرزوی قلبی (شافی) یقیناً وحدت است

چونکه وحدت بهر دین و ملک و ملت رحمت است

اختلاف و هم تشّت بین امت آفت است

بی شک این آفت مضرّ شرع و دین و دولت است

راز خوشبختی و رمز فسوز و عزّت وحدت است

شیعه و سنی برادر با هم اند

بشنو از من این حقیقت را عیان

می‌کنم از بهرستان آن را بیان

سنی و شیعی برادر با هم اند

آگهان از این حقیقت آگه‌اند

هر دو را معبود باشد یک خدا

در دیانت نیستند از هم جدا

اشتراک هر دو در ماهیت است

هر دو را در اصل دین سنجیت است

هر دو در صوم و صلا‌ة حج و زکات

مثل هم اندر شنن، در واجبات

هر دو را اهداف و هم خواهش یکیست

فرقشان در فرض و سنت اندکی است

هر دو مثل دو برادر از پدر

هر دو را سودای دینداری به سر

شیعه و سنی دو بال شرع و دین

دشمن کفار و یار مسلمین

دشمن شرک و فساد و بدعتند

پیرو قرآن و شرع و سنتند

لازم است اکنون بدانی شیعه کیست

هر که گوید شیعه هستم شیعه نیست

شیعه آن باشد که مانند علی
 دوست دارد آل و اصحاب نبی
 مصالح و دلسوز باشد بهر دین
 اسوه اش باشد امیرالمؤمنین
 طالب وحدت اخوت باشد او
 ضد تفریق و عداوت باشد او
 تفرقه در نزد او باشد حرام
 اتحاد مسلمین او را مرام
 هم عدالت خواه باشد هم دلیر
 هم حقیقت گو بود هم حق پذیر
 در عمل در قول عادل باشد او
 نثار او در نزد او سبب عداوت
 نهی کرده سبب دشمنی را علی
 این سخن در قول حضرت منجلی
 شیعه‌ی پاک علی مرتضی
 دوست دارد آل و اصحاب مصطفی
 سنی پاک محمّد مصطفی
 دوست دارد شیعیان مرتضی
 پیرو قرآن و هم سنت بود
 ضد شرک و ضد هر بدعت بود
 بگذرد از مال و جان در راه دین
 نفس و شیطان را زند او بر زمین

تابع حُقوق باشد او در هر زمان

اسـوـهـاش باشد امیر مؤمنان

شیعه یا سنی اگر شد غیر از این

او نه شیعی هست نه سنی یقین

بلکه ره گم کردگانی غافلند

بر کتاب و سنت و حق جاهلند

شیعه‌ی پاک علی مرتضی

کی کند لعنت به صاحب مصطفی

آنکه فحاش است و لقان شیعه نیست

این چنین فردی چه داند شیعه کیست

آنکه گوید لعن اصحاب نبی

نیست و نبود شیعه‌ی پاک علی

لعن بر یاران پیغمبر کجا؟

شیعه بودن بهر آن حیدر کجا؟!

آنکه یاران نبی را لعن کرد

پس نبی و هم علی را طعن کرد!!

طعن بر قرآن و سنت کرده است

دشمنی با کُل امت کرده است

دشمنی انداخته در بینشان

ضربه وارد کرده او بر دینشان

سه خلیفه ربع یک قرنی مُدام

بوده‌اند بر آل و بر اصحاب امام

آن بزرگان را چسان لعنت کند

آنکه او از شیعه بودن دم زند؟!

نهی کرده سبّ مشرک را خدا

سبّ دشمن را علی مرتضی

سبّ یاران نبی بی شک حرام

خاصّاً بر پیروان آن امام

آل و یاران نبی با هم رفیق

خیرخواه هم‌دگر، با هم شفیق

خدمت دین و نبی را کرده‌اند

گوی سبقت را ز امت برده‌اند

آن بزرگان در ره دین خدا

مخلصانی بی نظیر و بی‌ریا

جان نثارهای ایشان شد سبب

بر عجم شد منتقل دین از عرب

جان فشانیه‌ای ایشان گر نبود

آل معبود نبی کسی داشت سود

مدحشان گفته خدا و هم رسول

هم علی مرتضی: زوج بت‌سول

مدحشان کرده خدا در سه کتاب

ذمّشان بسی شک خطا و ناصواب

(رَحْمَاءُ يَبْغُونَهُمْ) در وصفشان

(خَيْرُ أُمَّتٍ) گفته حق در مدحشان

هم خدا راضی از ایشان هم نبی

هم مسلمانان عالم هم علی

ذم ایشان دشمنی آرد به بار

خاصه ذم و سب اصحاب کبار

اتحاد و انسجام مسلمین

فرض و واجب بر تمام اهل دین

اختلاف و بغض و کینه هم حرام

حب وحدت یکدلی واجب مُدام

صلّ یا ربّ علی خیر الرسل

هادی الخلق الی خیر السبل

و علی آله و صحبه اجمعین

وارحم اللّهم (شافی) یا معین

عرض حال خصوصی و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات

ای خدا ای خالق ارض و سما

ای بدست تو قدرها و قضا

تو ز شرّ هر قضا و هم قدر

حفظ کن ما را و گیر انسدر نظر

ظلم بی اندازه بر من شد روا

دردمندم درد مسکن را کن دوا

از بلا تکلیفی و وعد و وعید

صبر پایان یافت و جان بر لب رسید

بیش از این طاقت ندارم خسته ام

من به لطف و رحم تو دبسته ام

بر کلامت من پناه آورده ام

بهره ها و فیضها زان برده ام

من به تقدیر و قضایت راضی ام

لیک از قضاة خود ناراضی ام

تو و کیلی بهر من، نعم الوکیل

احکم از هر حاکمی تو، ای جلیل

تو یقین بر حق قضاوت میکنی

حکم بر قسط و عدالت می کنی

سزواخفی و عیان و آشکار

نزد تو یکسان بود ای کردگار

بر قضایم کن حقیقت را بیان

تا شود آگه ز اسرار نهان

از دسائس از تمام نقشه ها

تا شوم از بند ویژه من رها

هم تعصب هم حسادت شد سبب

از محرم حبس گشتم تا رجب

من گنه ناکرده در زندان شدم

متهم با قول بد خواهان شدم

گشته ام مظلوم چون یوسف نبی

مونسم قرآن به هر روز و شبی

مونس جان و دلم قرآن شده

عشق من دلدار من هم آن شده

حفظ کردم هفت جزئی را از آن

این سعادت شد نصیب این زمان

ای خدا بر حق قرآن کریم

حفظ کن ما را تو از نار جحیم

این فقیرت را ز بند آزاد کن

قلب پاک مسلمین را شاد کن

رَبَّنَا اِرْحَمْ عَلَیْ رَحْمَةً

خَالِصِ اللّٰهُمَّ (شافی) بَغْتَةً

نعمت عظمی و رحمت کبری

دین اسلام ای عزیزان نعمت است

کفر و بی دینی بلاشک آفت

نعمت عظمی است دین مصطفی

رحمت کبری است دین مصطفی

دین اسلام و مسلمانان یقین

رحمتی از سوی رب العالمین

دین نباشد، زندگی بی شک خراب

زندگی بی دین و ایمان چون سراب

هرچه نیکی باشد اندر دین ماست

اثم و عدوان اندر آن جرم و خطاست

درد دین اندر دل هرکس نبود

در حیات و در مماتش نیست سود

هرکس را در دل نباشد درد دین

کی توان گفتن مر او را مرد دین

اهل دین را درد دین همراه او است

جان و هم مالش فدا در راه دوست

اهل دین را دین او اصل و هدف

با دیانت یابد او عز و شرف

اهل دین با دین و دینداری خوش است

ورنه جسم و جان او در آتش است

اهل دین را درد دین نکوست

دین و دینداری یقیناً عشق اوست

اهل دین بر دین و قرآن عاشق است

عاشقی جانباز و مخلص، لایق است

اهل دین را عشق دین عشقی خوش است

این همان عشقی است آن عاشق کش است

عاشق دین بود حسین ابن علی (رض)

شد شهید اندر ره حق آن ولی

شد حسین با جمله یسارانش شهید

با شهادت بر همدفهایش رسید

خونبهای عاشق دین، جنت است

عزت و فوز و فلاح و رحمت است

با شهادت رفت حسین اندر جنان

دوزخی شد شمر ملعون و سنان

بر حسین و اهل و یارانش سلام

قاتلانش را عذاب حق مدام

عرض حال و مناجات به درگاه یگانه قاضی الحاجات در زندان سلامت رشت - گیلان

۱۳۸۹/۰۳/۳۱ هجری شمسی

با کدامین جرم من زندان شدم؟

متهم با قول بدخواهان شدم

من ز تهمت‌های واهی بی‌اساس

در تنویر افترا بریان شدم؛

من نرفتم جز به راه شرع و عقل

از حسادات غرق در بهتان شدم

رهنمایم بوده قرآن و حدیث

خلق را داعی سوی قرآن شدم

خدمت دین خدا بود عشق من

روز و شب در جنگ با شیطان شدم

یادگار من مساجد مدرسه

این سبب گردیده من قربان شدم

خدمت من ستیان را شد گناه

مبتلا بر درد بی‌درمان شدم

مذْهَبُ مَنْ شَافَعِي وَ سَنِّي ام

مَتَّهَمٌ بِأَقْوَلِ أَيْنٍ وَ أَنْ شَئِدَم

مَنْ شَعَارَمُ بَسْرٍ وَ تَقْوَى بُوْدَه اسْت

ضَدَّائِمْ وَ ضَدَّ هَرِ عِدْوَانِ شَئِدَم

هَمْ حَسَادَاتِ هَمْ تَعْصَبُ شَدَّ سَبَبِ

تَوَطَّنَه كَرْدَنْدِ وَ دَر زَنْدَانِ شَئِدَم

بَارِ الْهَآ اَيْنَ چَه تَقْدِيرِ اسْتِ وَ حَكْمِ؟

مَنْ چِرَاسَنِّي دَر اَيْنِ گِيلَانِ شَئِدَم

اَمْتَحَانَمُ كَرْدَه‌ای مَنْ رَاضِي ام

پَس عَطَا كُنْ صَبْرٍ، مَنْ وِيرانِ شَئِدَم

گَر خَطَائِي بُوْدَه دَر كَارَمُ بَبَخْشِ

عَفْوِ وَ بَخْشِشِ رَا ز تَو خَوَاهَانِ شَئِدَم

پِيرْمَرْدِ شَصَتِ وَ نَه سَالَمُ شَدَه

زِيرِ بَارِ ظَلَمَهَا! دَاغَانِ شَئِدَم

بَا چَه جَرْمِي حَبْسِ گَشْتَم اَيْنَهْمَه؟

مَبْتَلَا كَرْدِيْدَه مَنْ حِيَرَانِ شَئِدَم

از بَلَا تَكْلِيْفِي وَ وَعْدِ وَ وَعِيْدِ

دَر تَحِيْطِرِ غَسْرِقِ وَ دَر نِيَرَانِ شَئِدَم

عَالِمِي بَر اَيْنَكِه مَنْ دَر رَاه تَو

جَانِ نَثَارِي كَسْرَدَه بِي سَامَانِ شَئِدَم

مَنْ نَدَارَمُ دَر دُو عَالَمِ جَز تَو كَس

اِي خُدا دَادَمُ بَرَسِ نَالَانِ شَئِدَم

قَدْ مَن از بار غم گردیده خم

طالب آزادی و غفران شدم

بیش از این طاقت ندارم خسته‌ام

پی‌رم و بیم‌ار و در خس‌ران شدم

با وجود این خوشم در این مکان

از گناهان پاک و هم می‌زان شدم

(شافی) راجی و راضی بسر قضا

خواستار لطف آن مَنان شدم

من شاکرم خدا را مظلوم و نه ظالم

تلخ است زندگانی، در این فضای پرغم

جانم ز تن درآید، از درد و غصه کم کم

از درد تیر تهمت، دل در تب است و در تاب

آید به گوشم هر دم از دل صدای بم بم

من زندگی نخواهم در این فضای نا امن

مرگ از برای من به، من کشته غم غم

مهر و وفا نمانده صدق و صفا شده کم

آزادی و مروت انصاف و رحمت هم هم

از جور این زمانه جانم به لب رسیده

مظلوم را نباشد یاری رسان و همدم

از رشک و از تعصب تهمت زدند بر من

شد خانه‌ی وجودم ویرانه مثل بم بم

تروویج بز و تقوی دوری ز اثم و عدوان
 الحق شعار من بود در هر زمان و هر دم
 پس باچه جرم و عصیان محبوس گشته بودم
 این درد با که گویم شد قامت ز غم خم
 خلاق کل عالم دانی که در چه عالم
 بارد ز دیده و دل از غصه اشک نم نم
 خدمت به ستیان شد جرم بزرگ (شافی)
 کاخ ستم خراب است از آه سرد و سردم
 من شاگرد خدا را مظلوم و نه ظالم
 داد مرا ستاند آن ذوات مقام کم کم

درد دلی منظوم، از سیدی مظلوم

خدا می داند و خلق خدا هم
 که من مظلوم گشته بی گناه
 مرا مظلوم گشتن عار نبود
 بسان یوسف اندر قعر چاه
 خوشم از اینکه مظلوم نه ظالم
 مرا معبود من پشت و پناهم
 حسین بن علی هم بوده مظلوم
 ولی پیروز بوده در نگاه
 خدای من عزیز و ذوات مقام است
 بسازد کار خود را تیر آهم

کند ضایع یقیناً خائن را

دعای صبحگاه و شامگاهم

ز تیر افترا ضایع نگردم

مرا لطف خدا دارد نگاهم

خدایم یار من اندر دو عالم

من از درگاه او یاری بخوام

سپارم خویش تن را بر خدایم

و کیلم او، مرا کافی‌الاهم

به تقدیر و قضایش راضی‌ام من

ز لطف و رحمت او رو بـراهم

حسادتها تعصبا سبب شد

بـرایم دردسرها شد فراهم

رسیده عمر من بر شصت و نه سال

طریقم راست، نه در اشتباهم

ره من راه قرآن است و سنت

از این رو من بلاشک بی گناهم

مرا شد حفظ قرآن شغل دائم

شده حفظش بـرایم تکیه گاهم

انیس و مونسیم گردیده قرآن

بسود ورد مساء و هم پگاهم

خداوند به حق این کلامت

بیخشا مومنین را، بنسیده را هم

بود درخواست (شافی) از تو یارب

کنی اسباب آزادی فراهم

درد دلی منظوم، از سیدی مظلوم

بسم آن الله رحمان و رحیم

مهربان و کار ساز و هم کریم

هر که را در دل نباشد درد دین

کی توان گفتن مر او را مرد دین

اهل دین از بهر دین جان می دهد

هستیش را در ره آن می دهد

می خرد بر جان و تن کرب و بلا

چون حسین بن علی در کربلا

جان فدای دین کند گردد ولی

مثل بوبکر و عمر عثمان علی

آن بزرگان درد دین را داشتند

پرچم توحید می افراشتند

در وجود این بزرگان بالیقین

همچو دریا موج می زد عشق دین

دزه ای زان عشق در جانم فتاد

درد دین را در دل من جانهاد

من هم از آن عاشقان دین شدم

لاجرم مبعوض اهل کین شدم

من مساجد هم مدارس ساختم

بر امور شرع و دین پرورانم

خدمت دین را نمودم روز و شب

شد به من تحمیل صد رنج و تعب

خدمت من ستیان را شد گناه

زین گناه شد روزگار من تباه

هر که سئی را کند خدمت بد است

خائن را نمره ممتاز و صداست

خادمان در رنج و حرمان و عذاب

بهر آنان امن و آزادی سرباب

یارب این چه شهر و چه ویرانه‌ای است

ستیان را شهرشان غمخانه‌ای است

زندگی در شهرمان چون زهر مار

تسخ باشد مانندم در این دیار

در چنین شهری که خادم کش بود

زندگی تسخ است و هم ناخوش بود

گر کنم خدمت مرا تهمت زنند

چاه در پیش و پس من میکنند

امر بر معروف و نهی از منکرات

هست بر من واجب از چندین جهات

من چگونه ترک این واجب کنم

از عمل بر آن چسان دل بر کنم

در دو نوبت حبس کردند سه سال

امن و آزادی براریم شد محال

من گناه ناکرده در زندان شدم

در تنور افترا بریان شدم

من نرفتم جز به راه شرع و عقل

هم مخالف بوده‌ام با ظلم و جهل

در ره قرآن و سنت بوده‌ام

ضد شرک و جهل و بدعت بوده‌ام

من شعارم برّ و تقوی بوده است

دوری از اثم و زعدوان بوده است

جرم من خدمت به دین و مذهب است

نه طمع در پول و مال منصب است

این روش از بهر من شد جرم من

بر سرم بارید باران مَخْن

تیر تهمت هم دروغ و افترا

سوی من از دشمنانم شد رها

عرصه بر من تنگ گردد در وطن

غرق گردم من ز امواج فتن

توطئه تهمت دسیسه‌ای خدا

از سوی دشمن براریم در خفا

طرح گردد دائم ناحق به زور

تا شوم از کار و از خدمت به دور

بارِ اِلَها من ندارم جز تو کس

تو بیه داد من برس ای داد رس

انتقامم را بگیری از حاسدِ دان

از تمام ناکسان و مفسدِ دان

طاقت و صبرم تمام است و تمام

تا بکی من خون خورم ای ذوانتقام

من به رحم و لطف تو دلبسته‌ام

زندگی سخت است و دیگر خسته‌ام

بارِ اِلَها عاجزم من ناتوان

بنده‌ی درمانده‌ات را ده امان

دردمندم درد من را کن دوا

حاجت این بنده‌ات را کن روا

چاره‌ی کار من بیچاره کن

رحم و لطفی بر من دلپاره کن

پیرم و عمرم شده هفتاد و پنج

وارهان این بنده را از درد و رنج

بنده‌ی و امانده‌ات را دست گیر

جز تو یارب نیست بهرم دستگیر

تو بر این خدام دین یاری رسان

نیست و نبود غیر تو یاری رسان

ای خدا ای خالق ارض و سما

بنندگان را نگه دار از بلا

دین و دینداران خود را حفظ کن

ظلم و بدعت را بکن ریشه ز بن

(شافی) مظلوم را رحمی نما

لطف کن بر او تو در هر دو سرا

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى خَيْرِ الرَّسُلِ

هادی الخلق الی خیر السُّبُلِ

و عَلَى آلِهِ وَ صَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

و اغفر اللهم (شافی) یا معین

فریاد مظلومانه‌ی دلی دردمند

دلی دارم پر از درد و پر از غم

کند غم اندر آن طوفان چون یم

مرا تبعیض و هم جور زمانه

پیشانی ساخته قدم شده خم

إلهی تا به کی از ظلم و تبعیض

شود دلهای ما ویرانه چون بم

خوشم از اینکه مظلوم نه ظالم

همسین بسر زخم هایم گشته مرهم

شوم مظلوم چون اجداد پاکم

نه چون شمر و یزید و ابن ملجم

نه چون حجاج و ابن سعد ظالم

که آنان را سرا اندر جهنم

مرا مظلوم گشتن عار نبود

اگر چه دائماً مظلوم باشم

ولیکن ننگ و عار از آن ظالم

بگیرد دامدانش را آه سردم

من آن آزاده ام حق می پرستم

نه عیدم بهر دینار و نه درهم

ز اجداد و نیاکان خدا دوست

من این آزادگی را ارث بردم

در این آزادگی گر خون خورم من

غلام این و آن هرگز نگردم

منم آن (شافی) مظلوم و مغموم

خودم را بر خدای خود سپردم

بخش نهم:

دوبیتی‌های برگزیده

یا رب تو چنان کن که ره حق پیویم

در راه حقیقت روم و حسق جویم

از لغزش و از خطا نگه دار مرا

نگذار که یک کلام ناحق گویم

یا رب تو مرا به سوی حق راه نما

بر کسب رضای خود هواخواه نما

آگاه نیم سود و زیانم در چیست

بر سود و زیان مرا تو آگاه نما

خداوند! به هر جایی که هستیم

فقط تنها تو را می پرستیم

به لطف و یاری ات ای هادی ما

همه بتهای خود را ما شکستیم

الهی بنندگان تو سیاهند

غریق بحر عصیان و گناهند

تو آنان را ببخشا عفو فرما

که آنان غرق در اندوه و آهند

خدایا بسی کسم بر داد من رس

ندارم در دو عالم جز تو من کس

تو بر سویم نظر کن من فقیرم

تویی فریادرس، فریاد من رس

دویتی های توحیدی

شرک و بدعت خانه دین را یقین ویران کند

اهل خود را در کویر جهل سرگردان کند

خرمن طاعات آنان را به آتش می کشد

فهم آنان را ستاند خالی از وجدان کند

شرک و بدعت آفت دین حنیف مصطفی است

هر دو ضد وحدت و توحید و قول مرتضی است

این دو بهر بعضی از مردم چنان عادت شده

گویند این دو مرض یک اصل در دین خداست

در حضور ربّ رحمان خواهش از عبدش جفاست

احمقی و ابلهی و باقلی هست و خطاست

خلق عالم جمله محتاج و فقیر و ناتوان

از فقیر و ناتوان درخواست حاجت نارواست

خواندن غیر خدا در دین حق شرکی جلی

این حقیقت از شریعت روشن است و منجلی

غیر الله جمله محتاج و فقیر و ناتوان

خواه پیغمبر بود او خواه مرشد یا ولی

هر که روگرداند از حق خانه ویرانش کند

در کویر جهل و ظلمت مات و حیرانش کند

غرق در دریای کفر و شرک و بدعت سازدش

سلب ایمان گردد از او عبد شیطانش کند

درد دل را بر خدا گوتا که درمانش کند

مشکلت را پیش او برتا که آسانش کند

رب تو ربی رؤوف و مهربان است و کریم

هر که جز او را بخواند غرق خسراش کند

بزر و تقوا پیشه کردن کار مردان خداست

اثم و عدوان بهر مؤمن هم یقیناً نارواست

بهترین توشه برای مرگ و قبر و آخرت

پیروی از سنت و قرآن و شرع مصطفی است

بعضی از اشخاص گوید من علی را چاکرم

دین و اهل دین را بی شک معین و یاورم

لیک در قول و عمل ضدّ علی و آل او

من چنین دیدم چنین دانسته بر این باورم

دین شده دکان و دکان دین شده

دین فروشی مکتب و آئین شده

سنت و قرآن شده مهجور و ترک

اهل سنت اهل دین غمگین شده

کم گفتن و کم خوردن و کم خوابیدن

با نفس و هوای خویشتن جنگیدن

این شیوهی اهل علم و عرفان باشد

از ربّ جلیل خویشتن ترسیدن

به دنیا دل نبندد شخص عاقل

که دنیا بی گمان ظالمی است زایل

فریب نفس و دنیای دنی را

نخواهد خورد جز اشخاص جاهل

بنده بودن بردگان را تا بکی؟!

طعمه گشتن مر سگان را تا بکی؟!

پشت خم کردن به زیر بار ظلم

یار گشتن مردگان را تا بکی؟!

ز دست ظلم و ظالم هر دو فریاد

نخواهد رفت ظلم و ظالم از یاد

شود دنیا و عقبای ستمگر

ز آه و ناله‌ی مظلوم بر باد

سرورم مولا علی بی شک عدالت خواه بود

بر حقایق بر شرایع عالم و آگاه بود

ظلم و ظالم نزد او خوار و ذلیل و ناتوان

با عدالت با مروت دائماً همراه بود

قیچا یریم چووخ ششوب قاره اولوپ یدور

دلینپ یدور پاره پیساره اولوپ یدور

سوو گیشلر ضریتی بهتان اوخیندن

قلبیم گچمنن چووخ یاره اولوپ یدور

الله بو ظلملره نیجه من دوزیم

نیجه بهتان دیم اوزیمه اوزیم

اوزیمه بهتانی دیووپ دوزهرم

اوزگیه بهتان دیمه گه یوخ سوزیم

سبلان داغلری منی باسیپدور

امیدیمی بو دنیادن کسپیدور

الله منه ایمانینن اجل ویر

طاقتم یوخ اورگ اوقدر اسپیدور

حماقت دردینه درمان تاپلمز

سولار اوستینده هرگز خط یازیلمز

ازل گونده قلم هر نه یازیپدور

یازیلیمیشلر داهی هرگز پوزیلمز

(دوبیتی‌هایی در آتیه آورده شده از اشخاص دیگر است فقط جهت مزید استفاده این دیوان

افزوده شده است)

پرستیدن دادگر پیشه کن

ز روز گزر کردن اندیشه کن

بترس از خدا و میازار کس

ره رستگاری همین است و بس

از فردوسی (علیه الرحمه)

گر بر سر شهوت و هوا خواهی رفت

از من خبرت که بینوا خواهی رفت

بنگر چه کسی و از کجا آمده‌ای

می‌دان که چه می‌کنی کجا خواهی رفت

از خواجه عبدالله انصاری (علیه الرحمه)

گر ذکر کنی ذکر زبان از همه به

طاعت که به شب کنی نهان از همه به

خواهی ز پل صراط آسان گذری

نان ده به جهانیان که نان از همه به

از ابوسعید ابوالخیر (علیه الرحمه)

از ذکر خدا مباش یکدم غافل

کز ذکر شود خیر دو عالم حاصل

ذکر است که اهل شوق را در همه وقت

آسایش جان باشد و آرامش دل

از تفسیر حسینی

دوری ز برادر من موافق بهت

پرهیز ز زیار ناموافق بهت

خاک قدم یار موافق حق

از خون برادر من موافق بهت

از ابوسعید ابوالخیر (علیه الرحمه)

امروز بهای هیزم و عود یکی است

در چشم جهان خلیل و نمرود یکی است

در گوش کسانی که در این بازارند

آواز خر و نغمه‌ی داوود یکی است

از کلیم کاشانی

خوب و بد در زمانه‌ی ما نیست

هر چه دیدم ز بد بدتر دیدم

باطنش همچو پشت آینه بود

ظاهر هر که صافتر دیدم

از کلیم کاشانی



ISBN



9 786003 492523

